



به مناسبت هفته همبستگی با ناصر زرافشان

## جرمش این بود

## که اسرار هویدامی کرد؟

بیش از یک ماه است که ناصر زرافشان وکیل مسئول و شجاع خانواده‌های محمدجعفر پوینده، محمد مختاری، مجید شریف و پیروز دوانی از آخرین قربانیان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای که نخستین حلقه‌های آن هم‌زمان با تشکیل جمهوری اسلامی شکل گرفت، به جرم افزایش «اسرای دولتی» و نگهداری اسلحه با حکم ۵ سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق در زندان به سر می‌برد. با این‌که اخیراً گفته شد که مجازات شلاق فعلاً منتهی شده است و وی در حال حاضر مشکل جسمی و روحی خاصی نیز ندارد، نفس این حکم و هر روز ماندن او و دیگر زندانیان سیاسی در زندان، شلاقی است برگرده مدنیت امروزمین.

کسان نمی‌کنیم که نیاز باشد در باره واهی‌بودن «جرایم» منتسب به ناصر زرافشان سخن به درازا بگوییم. ناصر زرافشان خود در دفاعیه‌اش در دادگاه تصریح کرده است که در تمام دو سال فاصله وقوع قتل‌های موکلانش تا زمان صدور حکم رئیس قوه قضائیه مبنی بر قلمداد اطلاعات مربوط به قتل‌ها به عنوان «اسرار دولتی»، تنها مطالبی را بازگو کرده است که بر زبان صدها نفر دیگر از جمله بستگان قربانیان نیز جاری گشته است.

پرونده‌سازی‌هایی از این قبیل که حقوقدانی مجرب چون ناصر زرافشان در دفتر کار پر رفت و آمد خویش اسلحه کمری بدون مجوزی را نگهداری کند، ناشایسته‌تر از آن است که حتی ساده‌لوح‌ترین افراد نیز باور کنند.

با این وجود قوه قضائیه رژیم و دستگاه‌های سرکوب در خدمتش توانستند در موقعیتی که بنظرشان مناسب می‌رسید با استفاده از مفتون‌شدگی کسانی که زمانی مدعی بودند تا «چشم‌فتن» را کور نکنند از پای نمی‌نشینند، وکیل خانواده قربانیان را به بند کشند.

از زمان زندانی‌شدن ناصر زرافشان موج اعتراض وسیعی در داخل و خارج از کشور در جریان است. بیش از ۱۰۰ نفر از نویسندگان و روشنفکران داخل کشور و بیش از ۱۰۰۰ نفر از فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خارج از کشور با امضای بیانیه‌های جداگانه و همچنین ده‌ها نهاد ایرانی داخل و خارج از کشور و بسیاری از شخصیت‌های بین‌المللی با نوشتن نامه‌ها و اعتراضیه‌های گوناگون، خواهان لغو احکام صادره در مورد زرافشان و آزادی سریع و بی‌قید و شرط وی شدند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران با پشتیبانی بسیاری از افراد و نهادهای یادشده هفته آخر شهریور ماه (۲۵ – ۳۱ شهریور) برابر با ۱۶ تا ۲۲ سپتامبر را هفته همبستگی با ناصر زرافشان و دیگر وکلای دادگستری مورد پیگرد قوه قضائیه نامیده است.

در استانه این هفته، محمدعلی جداری فروغی وکیل ناصر زرافشان نیز به دادگاه فراخوانده شده است تا از اقدامات خود برای دفاع از حقوق موکلش که به‌نوبه خود از حقوق موکلینش دفاع می‌نمود، بازماند. به این ترتیب قاعدتا امران قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای، محاکمه و دستگیری («زنجیره‌ای» وکلای پیگیر پرونده قتل‌ها را با استفاده از دست‌های آشکار و پنهانی که در قوه قضائیه دارند با گستاخی بیشتری پی می‌گیرند.

قصد آنان این است که معدود وکلانی که با وجود فشارهای همه‌جانبه مرعوب نشده و شجاعانه با قبول پرداخت هزینه‌های جدی وکالت پرونده‌های موسوم به «حساس و ملی» چون قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و کوی دانشگاه را به عهده گرفته‌اند، از بین په در کنند. از این رو دفاع از این عزیزان، دفاع از مدنیت تا حدی شکل‌گرفته از زمان صدور فرمان مشروطیت در برابر بربریت زحمت دستگاه قضائی کشور است و باید بیش از گذشته صورت پذیرد تا از روند غیر عرفی‌ترشدن رویه‌های قضایی جلوگیری شود.

رویدادهای روزهای اخیر نشان داد که بر زمینه بحران همه جانبه‌ای که ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه جمهوری اسلامی بدان دچار است، قوه قضائیه وارد مرحله تازه‌ای با بحران عدم مشروعیت خود شده است. اخیراً محمد ملکی و محمد بسته‌نگار دو تن از فعالان ملی مذهبی فراخوانده شده به دادگاه با غیرقانونی دانستن دادگاه از دفاع از خود چشم پوشیدند و به این ترتیب نقش سرکوبگرانه این قوه را بیش از پیش افشاء نمودند. تداوم چنین اقداماتی از جانب خواننده‌شدگان به دادگاه به مثابه جلودای از نافرمانی مدنی، آخرین بزرگ‌ها و لاپوشانی‌ها را از چهره کرید و سرکوبگر قوه قضائیه خواهد زدود و احکام صادره از سوی نهادهای آن را بی‌اعتبارتر خواهد ساخت؛ هرچند که زندانی‌شدن تعداد بیشتری از دگراندیشان از عواقب آن خواهد بود.

ناصر زرافشان اکنون به نمادی حاکی از در بندبودن تعداد کثیری از زندانیان سیاسی تبدیل شده است. در جنبش تحول‌طلبانه کشور ما دو جریان قوی، یکی جریان‌ی که خواهان اصلاحات گام به گام و تدریجی است و جریانی دیگر که خواهان یک انقلاب سیاسی دیگر در کشور است، موشکافانه رویدادهای کشور را تعقیب می‌کنند و کوشش می‌کنند که بر آن تاثیر بگذرانند. این دو جریان به رغم داشتن اختلافات نظری جدی با یکدیگر، خواست‌های مشترک بسیاری نیز دارند که آزادی زندانیان سیاسی از اهم آن‌هاست.

از این رو باید تلاش نمود که احزاب و سازمان‌های سیاسی ترقی‌خواه و شخصیت‌هاو محافل طرفدار حقوق بشر، جامعه مدنی و مدرنیته را حول شعار «زندانی سیاسی، آزاد باید گردد» بسیج نمود. این کار از دیرباز آغاز شده است، اما حاصل آن تاکنون بسیار اندک‌تر از مطلوب بوده است.

به این خاطر باید امروز و از این هفته (۲۵ تا ۳۱ شهریور) بیش از پیش کوشش‌هایمان را برای آزادی ناصر زرافشان و دیگر زندانیان سیاسی هماهنگ کنیم. میزان هماهنگی ما و تداوم حرکت تا دسترسی به مطلوب اولیه که همانا آزادی کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی است، نشان خواهد داد که تا چه حد آمادگی برای شکل‌دهی و شکل‌گیری تبدیلی دمکراتیک در کشور وجود دارد. تبدیلی که در تداوم همکاری‌های نزدیک خویش، برنامه خود برای ایرانی آزاد و آباد را در برابر پراتیک ۲۳ ساله جمهوری اسلامی و پروژه‌های شکست‌خورده اصلاح‌طلبان حکومتی ارائه خواهد داد.

می‌شود، بریتانیا از هم‌اکنون حمایت خود را از مقاصد بوش اعلام کرده است. ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه نیز گفته است باید طی قطعنامه‌ای عراق را به پذیرش بازرسان سازمان ملل فراخواند و اگر عراق شرایط سازمان ملل را نپذیرفت، دست به اقدام نظامی زد. تاکنون تنها روسیه و چین به صراحت مخالفت خود را با جنگ علیه عراق ابراز داشته‌اند. اما تجارب دوازده سال اخیر نشان می‌دهد هم برای روسیه و هم برای چین، مناسبات حسنه با واشنگتن بیش از آن ارزش داردکه در برابر مقاصد آمریکا در عرصه بین‌المللی مقاومت جدی از خود نشان دهند. بسیار محتمل است که مسکو و پکن فعلا با سیاست آمریکا اعلام مخالفت کرده‌اند تا در موقع مناسب بتوانند برای تغییر سیاست خود از واشنگتن امتیاز بگیرند، امتیازی که در مورد روسیه مثلاً می‌توانند در عرصه مالی و در مورد چین در عرصه سیاست آمریکا در قبال تایوان باشد.

نگاه به این صحنه بین‌المللی، نشان می‌دهد که احتمال حمله نظامی آمریکا به عراق ظرف شش ماه آینده بسیار زیاد است. آمریکا برای انتقال نیروی نظامی به منطقه به زمان نیاز دارد، و از همین زمان برای تدارک دیپلماتیک جنگ استفاده خواهد کرد.

در مورد انگیزه‌های واشنگتن برای آغاز جنگی دیگر علیه عراق، بسیار می‌گویند و می‌نویسند. برخی مطبوعات غربی مدعی‌اند که عرصه محافظه‌کارانی که در دولت بوش پسر و بوش پسر حضور داشته‌اند، می‌خواهند جبران مافات کنند و آنچه را خطای دولت بوش پسر در سرنگون‌نکردن صدام حسین می‌دانند، مورد تصحیح قرار دهند. اگر چنین باشد، این انگیزه را می‌توان در ارتباط با این تمایل محافل نامبرده دانست که به جهانپان دست‌فهمانند هر حکومتی که مانند حکومت بغداد با آمریکا خصومت ورزد بی‌آینده است.

گروه دیگری از ناظران می‌گویند جنگ دولت بوش علیه عراق، تلاش برای گسترش نفوذ آمریکا در این کشور و در منطقه است که برای اقتصاد آمریکا و نیز منافع استراتژیک این کشور دارای اهمیت حیاتی است. اگر یک حکومت متحد آمریکا در عراق بر سر کار آید، کنترل بخش اعظم نفت خلیج فارس در دست حکومت‌هایی خواهد بود که از واشنگتن حرف‌شنوی دارند.

بالاخره هستند کسانی که ادعای بوش در مورد خطوناک‌بودن رژیم عراق برای آمریکا را تائید می‌کنند و معتقدند برنامه تسلیحاتی عراق و حمایت آن از گروه‌های تروریستی کافی است تا ایالات متحده را مصمم به برکناری صدام حسین کند. انگیزه دولت آمریکا در نقشه‌های جنگی‌اش هر چه باشد، نیروهای صلحدوست و آزادبخواه منطقه و در جمله ایرانیان مکررات باید بر اساس منافع و مصالح مردم کشورهای خود، مردم منطقه و مردم جهان در باره وقایعی که در ارتباط با عراق در شرف تکوین است موضع‌گیری کنند. شاید برای دستیابی به موضع درست، لازم باشد این بررسی به عمل آید که

این نیروها ممکن است چه خطاهائی مرتکب شوند.

یک خطای قابل تصور، خوش‌بینی مفرط نسبت به مقاصد و انگیزه‌های دولت جرج بوش و طرح‌هایی است که برای منطقه دارد. قابل تصور است که برخی نیروهای آزادبخواه ایرانی در اتخاذ موضع نسبت به طرح‌های جنگی آمریکا، از این فرض حرکت کنند که هر بدیلی که آمریکا برای عراق در نظر داشته باشد برای مردم ایران بهتر از تداوم حکومت صدام حسین است و پایان‌دادن به حکومت صدام حسین در عراق، ارزش این را نیز دارد که عراق مورد حمله نظامی قرار گیرد. گروهی از ایرانیانی که چنین فکر می‌کنند، تهدید دائمی امنیت ملی ایران از سوی حکومت صدام حسین را مد نظر دارند. گروهی دیگر امیدوارند با تغییر حکومت عراق، به وضع فعلی مجاهدین خاتمه داده شود، و پس بالاخره شماری از مخالفان جمهوری اسلامی می‌گویند موفقیت آمریکا در برکناری حکومت عراق، فشار بر جمهوری اسلامی را بسیار افزایش خواهد داد و ایران را یک گام تعیین‌کننده به آینده‌ای فارغ از ولایت فقیه نزدیک خواهد کرد.

این گونه خوش‌بینی‌ها، بر مفروضاتی استوارند که می‌توان در صحت آنها ابراز تردید جدی کرد. یکی از این مفروضات، این است که حکومت جانشین رژیم صدام حسین در عراق، دست دوستی به سوی ایران دراز خواهد کرد و به ده‌ها سال کشمکش ارضی و رقابت مخرب میان دو کشور پایان خواهد داد. نسبت به صحت این فرض، از آن رو می‌توان شک داشت که تجربه امارات متحده عربی و آذربایجان پیش روی ماست. هر دوی این دولت‌ها سالهاست با حمایت ضمنی آمریکا ادعاهای ارضی علیه ایران مطرح می‌کنند (یکی در خلیج فارس و دیگری در دریای خزر). معلوم نیست آمریکا پس از فارغ‌شدن از عراق و برقراری حکومت متحد واشنگتن در این کشور، از این حکومت در ارتباط با مشی خود در قبال ایران چگونه استفاده کند.

فرض دیگری که می‌توان مورد تردید قرار داد، عدم تمایل آمریکا به توافق با محافظه‌کاران و اقتدارگرایان در حکومت جدیدی اسلامی است. بیاینیه تیرماه جرج بوش در مورد ایران هنوز برای این که مطمئن شویم سیاست آمریکا در قبال ایران به طور جدی برقراری دمکراسی در کشور ما را دنبال می‌کند و سایر احتمالات مانند انجام معامله میان حکومت جمهوری اسلامی و واشنگتن، معامله‌ای به ضرر چشم‌انداز اصلاحات و دمکراتیزه‌شدن ایران، منتفی است، کافی نیست. در دولت بوش پسر، بعضاً همان سیاستمدارانی نفوذ دارند که سابقه تماس‌های پنهانی آنها با جمهوری اسلامی به دهه هشتاد میلادی بازمی‌گردد. تا هنگامی که خلاف آن ثابت نشده است، این ظن قوی وجود دارد که در صورت اطمینان‌یافتن این سیاستمداران نسبت به آینده‌داربودن توافق‌های احتمالی با امثال رفسنجانی، بیاینیه تیرماه رئیس‌جمهور آمریکا به فراموشی سپرده شود. خطای دیگری که

آزادبخواهان ایرانی ممکن است مرتکب شوند، این است که در مخالفت با نقشه‌های جنگی ایالات متحده، تا حد به فراموشی‌سپردن ضرورت برخورد جدی جامعه بین‌المللی با حکومت‌هایی مانند رژیم صدام حسین در عراق پیش روند. چنین خطائی می‌تواند از این فرض نشأت گیرد که هر آنچه دولت آمریکا می‌خواهد و دنبال می‌کند، به ضرر مردم ایران و مردم منطقه است. در صحت این فرض نیز می‌توان تردیدهای جدی ابراز کرد. جهان، پیچیده‌تر از آنست که بتوان آن را با مدل‌های سیاه و سفید، با خلاصه کردن همه روندها در یک آنتاگونیسم توضیح داد. چنین منطقی را می‌توان خیلی ساده دچار تزلزل کرد: اگر راست باشد که ایالات متحده برکناری صدام حسین را می‌خواهد و اگر راست باشد که هرچه آمریکا دنبال کند به ضرر مردم منطقه است، پس بقای صدام حسین به سود ماست. در میان آزادبخواهان، کیست که از چنین منطقی دفاع کند؟

تکلیف جهان پیچیده‌ای را که با آن سر و کار داریم، تنها یک تضاد معلوم نمی‌کند. گاه ممکن است میان برخی سیاست‌های ایالات متحده به عنوان قدرت فائقه در جهان و کشوری که در بسیاری از موارد دیگر، حقوق و منافع سایر ملل را لگدمال می‌کند، با آنچه به صلاح و به سود مردم کشوری دیگر است، همسویی‌هایی به وجود آید. ما تجربه افغانستان را پشت سر داریم. بسیار محتمل است که بدون اقدام آمریکا در برکناری حکومت طالبان، این رژیم سیاه هنوز برقرار می‌بود. می‌توان از ایالات متحده انتقاد کرد که در روی کارآمدن بین‌المللی طالبان که به سیه‌روزی افزون‌تر برای مردم افغانستان انجامید، نقش داشته است و در جریان براندازی طالبان و پس از آن نیز مردم در بیگناه افغان را بمباران کرده است، اما وقتی برخی دوستان آزادبخواه افغان ماهه ما می‌گویند مردم کشورشان بدون کمک آمریکا قادر نبودند طالبان را برکنار کنند، باید بپذیریم که در مقطع معین برکناری طالبان، میان منافع مردم افغانستان و مقاصد ایالات متحده، همسویی به وجود آمد.

مردم کشورهای مانند ایران و عراق، شایستگی حکومت‌های بهتری از رژیم‌هایی که بر آنان حکم می‌رانند را دارند. این وظیفه جامعه جهانی است که این گونه ملتها را در تلاش برای رهاشدن از بند رژیم‌هایی که حقوق و آزادی‌های مردم خود را لگدمال می‌کنند یاری دهند. وقتی ما از نقشه‌های جنگی ایالات متحده علیه عراق انتقاد می‌کنیم، این را نیز باید به یاد داشته باشیم که سیاست بسیاری از دولت‌ها مانند برخی از کشورهای اروپایی، روسیه و چین در قبال کشورهای مانند ایران و عراق، در طول سالها در عمل در خدمت بقای حکومت‌های دیکتاتوری در این کشورها بوده است. به عنوان نمونه، مخالفان حکومت جمهوری اسلامی

می‌گوئیم و می‌گوئیم حکومت فقها در ایران، ابتدایی‌ترین حقوق مردم ایران را نقض می‌کند و این فاجعه نمی‌تواند صرفاً امر داخلی ایران تلقی شود. در مورد عراق نیز چنین است. مردم عراق و نیروهای دمکرات این کشور، کردهای عراق و سایر اقلیتها ده‌ها سال است که تحت سرکوب شدید از سوی حکومت صدام حسین قرار دارند. اکنون که سرنوشته این مردم ستم‌دیده زیر نورافکن قرار گرفته است و به هر دلیلی، رئیس مقتدرترین دولت جهان، برای توجیه سیاست‌های خود به سرنوشته این مردم استناد می‌کند، واکنش نیروهای آزادبخواه عراقی نمی‌تواند به گونه‌ای باشد و نیست که شکاف عمیق و پرنشدنی میان این نیروها و رژیم حاکم بر عراق مخدوش گردد.

می‌توان و باید به صدای بلند به تدارکات برای جنگی که با توجه به تجارب جنگ کویت و جنگ افغانستان، به طور قطع از میان مردم غیرنظامی عراق قربانیان بسیاری خواهد گرفت، اعتراض کرد، اما این اعتراض را باید با این خواست همراه کرد که جامعه جهانی، سازمان ملل و افکار عمومی بین‌المللی توجهی جدی به حال کشورهای کنند که زیر یوغ حکومت‌های مستبد و چنانیکاری مانند حکومت صدام حسین قرار دارند. میان دو راه جنگ یا پذیرش بقای حکومت‌های مستبد، راه‌های بسیار دیگری وجود دارد که جامعه جهانی نیازمندی‌هاست.

از دولت آمریکه که اینک مدعی است می‌خواهد از جمله برای احیای حقوق مردم عراق اقدام کند، باید پرسید چگونه است که واشنگتن در راه تشکیل دادگاه بین‌المللی حقوق بشر که می‌تواند ابزاری موثر علیه دیکتاتورها باشد، سنگ‌اندازی می‌کند؟ و از دولت‌هایی مانند آلمان باید پرسید چگونه می‌توان دفاع فلفلی از جنبش آزادبخواهان مردم ایران را با فروش چهار هزار دستگاه اتومبیل بنز سواری به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی که هر روز مردم ایران را سرکوب می‌کند همراه کرد؟

می‌توان به عنوان یک نیروی آزادبخواه و صلحدوست، هم مخالف تدارکات جنگی آمریکا بود و هم از این نکته بهره گرفت که در یک نطق یک رئیس‌جمهور آمریکا، سرنوشته عراقی‌هایی که درخیمان صدام، همسران و فرزندانشان را در جلوی چشمانشان شکنجه می‌کنند، سرنوشته کردهائی که توسط حکومت عراق قتل عام شده‌اند، سرنوشته ایرانیان و عراقی‌هایی که نیروهای صدام حسین علیه آنان سلاح شیمیائی به کار برده‌اند و سرنوشته مردم ایران که سالها آماج موشک‌های عراقی بوده‌اند، مورد توجه قرار گرفته است. می‌توان به مردم آمریکا گفت از دولتشان بخواهند اگر جامعه جهانی تصمیم به اقدام نظامی علیه صدام حسین بگیرد، صرفاً اهداف نظامی آماج حملات قرارگیرند و ترجیحاًاقدام نظامی از طریق حمایت نظامی از جبهه‌ای متحد و مستشکل از نیروهای اپوزیسیون عراق صورت گیرد و در این راستاز شیوه‌هایی مانند گسترش منع پرواز هواپیماهای نظامی عراق از شمال و جنوب این کشور به سراسر عراق، منع

## وحشت بی پایان یا پایانی وحشتناک؟

نقل و انتقالات نیروهای نظامی رژیم عراق و شیوه‌های مشابه استفاده شود. هفته‌ها بمباران شهرهای عراق، اجتناب‌پذیر است و اگر دولت آمریکا واقعا آنگونه که جرج بوش مدعی است خصومت به مردم عراق ندارد، باید بدین گفته مردم صلحدوست جهان که مردم عراق نباید بیش از این توان سبهاکاری‌های صدام حسین را بپردازند، گوش فرا دهد.

بخش بزرگی از افکار عمومی آمریکا و سایر کشورهای غربی، مخالف تدارکات جنگی ایالات متحده‌اند و در عین حال آمادگی هم‌دردی و همبستگی با ملت‌هایی را که برای رهائی از حکومت‌های مستبد مبارزه می‌کنند، دارند. باید این افکار عمومی را مخاطب قرار داد و از آنان خواست تلاش کنند دولت‌پیشان نه در برابر جنایات دیکتاتورها ساکت بنشینند و نه بگذارند مردم کشورهای مانند عراق در آتش‌ی بسوزند که حکومت مستبدشان می‌افروزد. اتخاذ سیاست درست و منطبق بر منافع مردم ستم‌دیده

ایران و عراق در قبال روند‌ها و رویدادهائی که در شرف تکوین است ساده نیست و به ویژه اگر به کاهلی ذهنی دچار شویم و بخواهیم پاسخ‌هایی برای همه فصول بیابیم غیرممکن است. حتی برای نیروئی که بنابر اصول اخلاقی خود، به صلح و احترام از خونریزی و آدم‌کشی را بالاتر از هر هدف و مصلحت دیگری قرار می‌دهد، این دشواری وجود دارد که احتمالاً باید میان وحشت بی‌پایان و وحشتناک یکی را انتخاب کند. کدام یک اخلاقی‌تر است؟ مخالفت با جنگ در هر حالت، یا کوتاه‌کردن عمر رژیم‌هایی که هر روز تداوم حکومتشان، سیه‌روزی مردم را تمدید می‌کند؟ باید در گفته هر کس که مدعی است میان این دو، یکی را انتخاب کرده‌است و شبها با وجدان آسوده سر به بالین می‌گذارد، شک کرد.

### تظاهرات

### درگیری در

### مهاباد

ادامه از صفحه اول

مناطق نزدیک به مرز در جریان بوده است که این تحركات با توجه به سابقه سرکوب مبارزات دمکراتیک مردم کردستان باعث نگرانی مردم و افزایش سوءظن آن‌ها به رژیم گردیده است. گرچه تحركات نظامی رژیم در این منطقه به بهانه احتمال حمله آمریکا صورت گرفته و توجیه می‌شود. اما بعید نیست که هدف اصلی نیروهای مخالف حکومت باشند. برخی محافل سیاسی کردستان بعید نمی‌دانند که رژیم بخواهد از حمله نظامی آمریکا به عراق و فضای ایجاد شده ناشی از آن در منطقه و جهان استفاده نماید که جنبش آزادی‌خواهانه در کشور را سرکوب نماید. شرایط حساس کنونی طلب می‌کند که سازمان‌هاو احزاب آزادی‌خواه و دمکرات با دقت و هوشیاری اقدامات نیروهای رژیم را زیر نظر قرار دهند و ترفندهای نیروهای سرکوبگر را خشتی نمایند. کشتار مردم سرکوب تظاهرات مسالمت‌آمیز آنان به هر بهانه و در هر نقطه‌ای که صورت گیرد باید به وسیله همه نیروهای سیاسی دمکراتیک محکوم گردد.

## خامنه‌ای برای دفاع از حکومت دینی، خود به میدان آمد

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون لایحه

«اصلاح قانون انتخابات»

لایحه پیشنهادی دولت خاتمی

ناقص اصول حقوق بشر است

دولت خاتمی سرانجام بعد از گذشت پنج سال از دوم خرداد، نخستین قدم را ظاهراً در جهت عملیاتی کردن شعارهای انتخاباتی برداشت. لایحه اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی که توسط وزارت کشور تدوین شده و در هیات دولت به تصویب رسیده بود، در اختیار مجلس شورا قرار گرفت. این لایحه بر این مبنا تدوین شده است که از یک سو شورای نگهبان را در حذف کاندیداهای اصلاح طلبان حکومت محدود کند و از سوی دیگر در برابر همه دگراندیشان و شهروندان خارج از چارچوب دو جناح حکومتی ممانعت ایجاد کند و آنان را از حقوق مسلم و بدیهی شهروندی‌شان همچنان محروم کند.

در این لایحه، برخلاف قانون فعلی انتخابات، نظارت استصوابی شورای نگهبان حذف شده و نقش این نهاد در حد نظارت بر انتخابات مجلس تقلیل داده شده است. این لایحه در صورت تصویب موضوع احراز صلاحیت کاندیداهای نامتنفی کرده و دست شورای نگهبان را برای حذف کاندیداهای جناح رقیب خواهد بست. اما در این اصلاحیه پانزده مورد بعنوان موانع انتخاب شدن به نمایندگی قید شده است که در آن عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران، عدم وفاداری به قانون اساسی و اصل مرفقی ولایت فقیه و وابستگی تشکیلاتی به احزاب، سازمان‌ها و گروههایی که غیر قانونی بودن آنها از طرف مقامات صالحه اعلام شده است (به تشخیص دادگاه) و محکومیت به جرم اقدام علیه جمهوری اسلامی به حکم محاکم صالحه قضائی جزو شروط آمده است. با این قیود نه تنها دگراندیشان و نیروهای سیاسی بیرون از حکومت از کاندیداتوری محروم می‌شوند، بلکه بخشی از اصلاح طلبان حکومتی نیز که اصل ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند، حق راهیابی به مجلس را نخواهند داشت. با این لایحه تنها لایه نازکی از مردم و بخش اندکی از جریان‌های سیاسی که در پوشش نیروهای محافظه کار و بخشی از جناح اصلاح طلب قرار می‌گیرند، امکان انتخاب نماینده خواهند داشت.

این لایحه اعتقاد و عدم اعتقاد را منبای پذیرش کاندیداتوری قرار داده و بنا بر اساس تفتیش عقاید داوطلبین گذاشته است. بنابراین ابتدایی‌ترین حق شهروندی را نقض کرده است.

دولت خاتمی لایحه‌ای را به مجلس برده است که آشکارا ناقض حقوق بشر بوده و با شعار ایران برای همه ایرانیان شعار انتخاباتی حزب حاکم مغایرت دارد. این لایحه ناقض ادعای خاتمی مبنی بر دفاع از حق فعالیت مخالفین است، ادعائی که در مصاحبه مطبوعاتی اخیر نیز تکرار شد. این لایحه دفاع از حق خودی‌ها در مقابل آن خودی‌های دیگر است. ما مخالفت شدید خود با این لایحه را اعلام می‌داریم و آن را مغایر و ناقض حقوق بشر می‌شناسیم و مطمئن هستیم که مردمی که بر اساس شعار ایران برای همه ایرانیان نمایندگانی را به مجلس فرستادند، آنها را از جمله بر اساس نحوه برخورد با این لایحه مورد سنجش قرار خواهند داد.

هیات سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
۱۴ شهریور ۱۳۸۱

اصلاح طلبان بازتاب می‌یابد. گواه دیگر این واقعیت، بیانیه اخیر دفتر تحکیم وحدت است که در آن به گونه‌ای بی سابقه، لایحه تیز انتقاد متوجه شخص علی خامنه‌ای به مثابه نماد وجه دینی حکومت است. تابهائی که جمهوری اسلامی بیش از بیست سال است پا بر جا نگه داشته است، فرو می‌ریزد. رهبر که منزله محسوب می‌شد و نمی‌شد از او انتقاد کرد، به عنوان مسئول مستقیم فجایعی که بر مردم ما گذشته و می‌گذرد، در جایگاه متهم قرار می‌گیرد. همراه با شخص رهبر، مقام و موقعیت او، یعنی مهم‌ترین مقامی که ضامن تداوم درهم آمیزی دین و حکومت است، زیر سؤال می‌رود.

این، آغاز پایان جمهوری اسلامی است، نظامی که اساس آن بر ادغام نهادهای دین و حکومت استوار است. خامنه‌ای و رفسنجانی، به درستی تشخیص داده‌اند که در واقع حیات و ممانعت حکومتشان، موضوع بحث جدائی دین از حکومت است، چرا که بدون آمیزش دین و دولت، جمهوری اسلامی معنایی ندارد.

از نظر آقای خاتمی و طرفدارانش، وجه مردمسالاری نظام می‌تواند به همین محدود باشد که مردم میان جناح‌های مختلف حکومت، انتخاب کنند. این درک از مردمسالاری، در لایحه انتخابات ارائه شده از سوی وزارت کشور دولت خاتمی به مجلس نیز بازتاب یافته است. این لایحه عملاً مخالفان آمیزش دین و حکومت را از انتخاب شدن به نمایندگی مجلس محروم می‌کند.

در شرایطی که درک برجسته‌ترین عناصر اصلاح طلبان حکومتی از مردمسالاری، تا بدین اندازه محدود است، شتابی که سران حکومت در به میدان آمدن یکی پس از دیگری در دفاع از حکومت دینی نشان می‌دهند، گواه آن است که خارج از چارچوب تنگ نظرات و مواضع جناح‌های حکومتی و در بطن جامعه، در میان جوانان و روشنفکران، در میان مردمی که عواقب دردناک آمیزش دین و حکومت را هر روز احساس می‌کنند، خواست جدائی دین از حکومت بسیار ریشه‌دارتر و گسترده‌تر از آنست که در سطح دیده می‌شود و در مواضع

نظریه پردازان اصلاحات فراتر رفته است. هرچند نیروهای مانند جبهه مشارکت، هنوز به نسخه مردمسالاری دینی فرمولبندی شده از سوی خاتمی وفادارند، اما برخی از سران جبهه مشارکت مانند عباس عبدی می‌گویند مردمسالاری دینی نباید به معنای حکومت روحانیون باشد. به نظر می‌رسد سخنان رفسنجانی پاسخی به این گونه اظهار نظرها باشد.

در ارتباط با بحث جدائی دین از حکومت، جبهه اصلاح طلبان حکومتی هنوز دچار تناقضات بسیاری است. با اینکه برخی سیاست‌گذاران و نظریه پردازان اصلی این جبهه، انحصار روحانیون در حکومت را زیر سؤال می‌برند، هنوز اغلب آنها نتوانسته یا نخواسته‌اند از مقوله ناروشن مردمسالاری دینی فاصله بگیرند. از این تناقض در مواضع اصلاح طلبان، محافظه کاران بهره می‌گیرند. یک نماینده مجلس خبرگان اخیراً گفت ایسن مجلس، مظهر مردمسالاری دینی است. چنین ادعاهائی تنها می‌تواند در فضائی مطرح شود که اصلاح طلبان با دفاع ناپیگیرشان از مردمسالاری ایجاد کرده‌اند.

طور مستمر از آن دفاع می‌کنند، چنین واکنشهای همزمانی از سوی خامنه‌ای و رفسنجانی صورت نمی‌گرفت. این واکنشها نشان از تبدیل بحث جدائی دین و حکومت به بحث سیاسی روز بر خود دارد. به نظر می‌رسد همانگونه که رفسنجانی گفته است، اندیشه جدائی دین از حکومت تا اعماق صفوف روحانی که تاکنون خود به ارکان نظام جمهوری اسلامی وفادار بوده‌اند نفوذ کرده است. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، گفته است برخی که نام اصلاح طلب بر خود گذاشته‌اند چنین می‌اندیشند و چنین می‌گویند که باید دین از سیاست جدا شود. وی افزوده است اگر روحانیون از حکومت کنار گذاشته شوند، صدهزار مسجد در ایران به مراکز تبلیغ علیه حکومت تبدیل خواهد شد و حکومت چاره‌ای نخواهد داشت جز آنکه برای بقا به دامان آمریکا پناه برد.

این گونه واکنشهای بعضی هیستریک سران حکومت در قبال گسترش اندیشه جدائی دین و حکومت، نشان می‌دهد که این اندیشه از محافل و مجامع دانشگاهی و از جمع

علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در سخنانی که در حضور اعضای مجلس خبرگان ایراد کرد، کسانی را که فکر جدائی دین از حکومت را مطرح می‌کنند، مورد انتقاد قرار داد و گفت چنین کسانی دیگر نمی‌توانند مورد اتکای حکومت باشند. خامنه‌ای بخش اعظم نطق خود را به دفاع از حکومت دینی اختصاص داد. سخنان خامنه‌ای چند روز پس از نطق هاشمی رفسنجانی نایب رئیس مجلس خبرگان در این مجلس انتشار یافت که در آن رفسنجانی نیز از اصلاح طلبانی که از جدائی دین از حکومت دفاع می‌کنند انتقاد کرد. به نظر می‌رسد بحث جدائی دین از حکومت در بالاترین محافل حکومت جمهوری اسلامی بازتاب گسترده‌ای داشته است، به گونه‌ای که اصلی‌ترین مقامات جمهوری اسلامی خود را ناگزیر دیده‌اند که وارد این بحث شوند و از موضعی به طور محسوس دفاعی، بر تداوم حکومت دینی پای فشارند.

اگر خواست جدائی دین از حکومت، تنها محدود به نیروهای سکولار و آزادیخواهی بود که سالهاست این خواست را در برنامد خود گنجانده‌اند و به

### چهار شرط

### اتحادیه

### اروپا

### برای

### گسترش

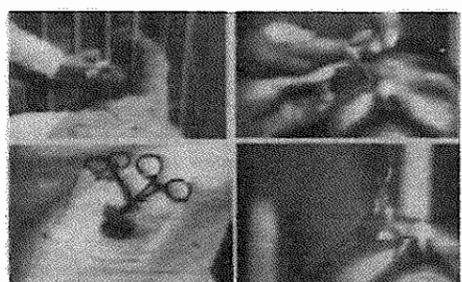
### رابطه با

### جمهوری

### اسلامی

ادامه از صفحه اول

## مجازات اسلامی در حکومت اسلامی صحنه‌هایی از از حدقه در آوردن چشم



یک پاسدار حکم را قرائت می‌کند:  
... آقای سید نقی طباطبائی، فرزند سید رضا، محکوم به از حدقه در آمدن چشمان خود می‌شود. این حکم بر اساس دادنامه شماره ۶۳ - ۵ - ۱ - ۱۹۱ صادره توسط شعبه ۱۳۲ دادگاه کیفری تهران... و تنفیذ شده توسط شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور، اجرا می‌شود... متهم محکوم به از حدقه در آوردن هر دو چشم شده است. اگر متهم جرم دیگری مرتکب نشده باشد، او بلافاصله بعد از اجرای حکم آزاد خواهد شد.

رئیس محترم زندان قصر، رئیس بهداری زندان، نماینده پزشکی قانونی و برادران پلیس قضائی می‌باید بر اجرای حکم نظارت داشته باشند. همه اقدامات پزشکی لازم بعد از اجرای حکم باید صورت گیرند.

ضجه های محکوم: ای خدا، ای خدا، ای خدا، دکتر جان. تو را به خدا یک کاری بکن. ای خدا، تو را خدا یک کاری بکن. دکتر جان تو را خدا یک کاری بکن. ای خدا...

محکوم: دکتر جان، ای خدا، ای خدا...  
فیلمبردار: دکتر دستت را بردار.  
محکوم: دکتر دارم بهت می‌گم. من دیگر نمی‌بینم. چشمم را بگذار بماند...  
فیلمبردار: دکتر دستت را کنار ببر.  
دکتر: سید نقی...  
یک پاسدار: تمامش کن، برو پی کارش...  
دکتر: پلک هایت را باز نگه دار!  
ضجه محکوم: ای خدا... ای خدا...  
فیلمبردار: دکتر، دستت جلوی دوربین است.  
ضجه محکوم: دکتر فشار نیاور. ای خدا، سرم داره می‌ترکه. ای خدا، چشمم...

از مذاکرات با مقامات ایران که روز ۱۰ سپتامبر در تهران صورت گرفت در بیانیه‌ای، چهار «زمینه که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است را پیش از گفتگوهای دو جانبه که قرار است ماه آینده صورت بگیرد، مطرح کرد. بنا به گزارشها در بیانیه اتحادیه اروپا آمده است که در مورد خاورمیانه این اتحادیه ایران را ترغیب می‌کند تا در هماهنگی با توافق بین‌المللی، «موجودیت دو کشور اسرائیل و فلسطین» را قبول کند. قراردادهای بین‌المللی در باره عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضا و به طور کامل اجرا کند، وضعیت حقوق بشر را بهبود بخشد و همچنین، قطعنامه ۳۷۳۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد را در باره منع کمک مالی به تروریسم به طور کامل به اجرا درآورد.

جمهوری اسلامی از آنها خواسته‌اند که به پایمال کردن حقوق انسانی، محاکمات فسرمایشی و تعقیب و آزار آزادیخواهان در ایران پایان دهند.

معاون وزیر امور خارجه ایران اعلام کرد که ایران هیچ پیش شرطی را از سوی اتحادیه اروپا، برای شروع مذاکرات مسربوط به همکاری‌های بازرگانی بین دو طرف نمی‌پذیرد. «علی آهنی»، معاون وزیر امور خارجه ایران در امور مربوط به اروپا و آمریکا، که به اسپانیا سفر کرده، افزود که در مذاکراتی که اخیراً بین تهران و اتحادیه اروپا صورت گرفت دو طرف دیدگاه‌های خود را در مورد همکاری‌های دو جانبه به روشنی و صراحت تبیین کردند. اتحادیه اروپا یک روز پس

مسائل مربوط به بحران خاورمیانه، ثبات افغانستان، حمله احتمالی آمریکا به عراق و نیز مسئله حقوق بشر در ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

شورای وزاری خارجه اتحادیه اروپائی حدود ۲ ماه قبل، پیشنهاد کمیسیون اروپا مبنی بر گسترش مناسبات تجاری با جمهوری اسلامی را مورد تأیید قرار داد ولی انجام آنرا منوط به بهبود وضع حقوق بشر در ایران دانست. نمایندگان اتحادیه اروپائی، طی ماه‌های اخیر، بارها در دیدار با مسئولان



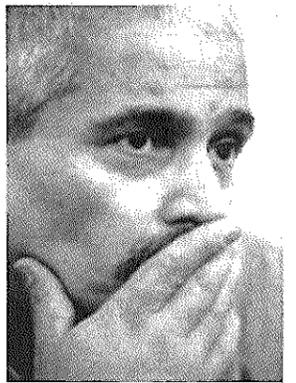
# خواب شیرین فرهاد

## تهران یکی از نمادهایش را از دست داد

علیرضا محمودی



موفقیت این نوع دوبله آوازی فیلم باعث شد که ده سال بعد (۱۳۴۵) علی کسمایی مدیر دوبلاژ سخت‌کوش و پر وسواس آن سال‌ها دوبله فیلم موزیکال معروف آوای موسیقی محصول آمریکا (۱۹۵۶) ساخته رابرت وایتر (در ایران با عنوان اشک‌ها و لبخندها به نمایش درآمد) را با همین روش اما به شکل کاملا حرفه‌ای و پخته‌ای انجام دهد. در این فیلم «سودابه صفاپور»، نازیلا زند کریمی، «رشید وطن‌پرست»، «همایون معزی مقدم»، «سیدمیر قندی»، «آریبا آزرمی»، «شمسی شادمند» «نسرین آزرمی» آوازها را اجرا کردند. آوای موسیقی در استودیو دماوند دوبله شد و استقبال از آن به حدی بود که صفحه آوازهای دوبله‌شده فیلم که شعر آن‌ها را «تورج نگهبان» (ترانه‌سرای معروف) گفته بود، به بازار عرضه شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت. توجه عمومی به دوبله این فیلم که در آلمان صداگذاری شده بود، واردکنندگان فیلم‌های خارجی را به ادامه این راه ترغیب کرد. در سال ۱۳۴۶ به علی کسمایی دوبله فیلم موزیکال بانوی زیبای من (۱۹۶۴) محصول آمریکا ساخته جورج کیوکوز و با شرکت «آدری هیورن» و «رکس هریسون» پیشنهاد شد. کسمایی چون فیلم قبلی برای اجرای آوازها به دنبال صداهایی تازه می‌گشت، در این فیلم که آوازهایش توسط تورج نگهبان سروده شده است ترانه‌ای وجود دارد با عنوان «آگه به جوانی شانس داشتم» این ترانه را بازیگر نقش پدر آدری هیورن در باره زندگی فقیرانه‌اش می‌خواند. کسری برای اجرای این ترانه دنبال خواننده‌ای با صدای بم و گرفته می‌گشت تا این که کسی به او جوانی را معرفی کرد که در کافه‌های متوسط تهران ترانه‌های خارجی را با گیتار می‌نواخت و می‌خواند. جوانی ۲۴ ساله که بیست و الیس می‌خواند و صدای به شدت گرفته دارد. نام او در دفتر استودیو ثبت می‌شود: فرهاد معروف به فرهاد بلککت (گره به سیاه) خواننده جوانی که آوازها پس از چندبار بهترین ترانه را اجرا می‌کند. اما به دلایلی نامعلوم این ترانه با صدای خواننده روس با نام دانیل گوزوین (هم‌اکنون خواننده اپرا در لس آنجلس) روی فیلم ضبط می‌شود. ترانه «آگه به جوانی شانس داشتم» با صدای فرهاد بلککت در دنبال موفقیت روی صحنه ۳۴ دور با قیمت ۳ تومان در صفحه‌فروشی‌های تهران همراه با دیگر ترانه‌های فیلم توزیع می‌شود اما هیچ‌کس صاحب آن صدا را نمی‌شناسد مضمون ترانه که تا کاید بر شانس و اقبال و جایگاه آن در رشد و ترقی آدم‌های فقیر چندان دندان‌گیر نبود که خواننده آن را مشهور کند. فرهاد راهی رستوران کوچینی می‌شود. رستوران کوچینی بلوار الیزابت (بلوار کشاورز) همراه با صرف شام موسیقی روز جهان را توسط خواننده جوانش به مشتریان عرضه می‌کند. دو سال بعد یک پیک از طرف سازمان سینمایی پیام پله‌های کوچینی را پایش می‌رود تا به فرهاد بلککت بگوید که یک کارگردان و آهنگ‌ساز به همراه شاعری منتظرش هستند.



مرگ فرهاد مهرداد در غربت همان‌گونه اتفاق افتاد که انتظار می‌رفت. دور و تلخ با حاشیه‌ای از حسرت و هاشوری از عصیان خواننده، میل میهم برآشتنگی در گرگ و میش شبی دور از وطن چون ترجیح‌بند همان ترانه شبانه به ما جماعت حالی کرد که حوصله ندارد. البته بی‌حوصلگی او سال‌هاست که با بی‌حالی ما متناسب شده و چندان که انتظار می‌رفت، آن تلخی عمیق که از پاریس به تهران مخابره شد نتیجه‌اش جز چند خبر و یادداشت در روزنامه‌ها چیز دیگری نخواهد بود. آخر او نه سلطان قلب‌ها بود و نه شاعر آینده. او ۳۰ سال پیش در چم سال‌های آرامش قبل از طوفان به اندازه انگشتان دو دست ترانه‌های تلخ و گزنده‌ای خوانده بود. نمی‌اشعار این ترانه‌ها تحفه دفتر شعر بود که در شیرازه شهر مدرن‌شده تهران، خاکستر کودتا و شوکران سرکوب را می‌چسبیدند. شاعرانی با چنین کلام و آوایی فرهاد به نماند بی‌بدیلی از تهران تب‌زده و عصیانی دهه ۱۳۵۰ تبدیل شد. او در اوج به‌ترین معاصر طعنه خوشبختی سطحی بود که پول‌های بی‌حساب نفت می‌آفریدند. او با خواندنش آرامش را به هم می‌زد که حاصل فعالیت وزارت ترس بود. در آن دوران هرکنایه‌ای استعدادی بود برای گسترش کینه و خشم. و فرهاد از درون ضجه‌های بی‌صدای سارقان ناگام فیلم‌های موج نو سینمای ایران، بهانه‌ای شد برای آن‌که هر کسی در تنهایی خودش سلاحش را صیقل بزند برای روز انتقام.

اما ۳۰ سال از این نماد عصیان چیزی جز چند آلبوم غم‌خوارانه و ترانه رنگی و یک کنسرت در هتل شرق چیزی باقی نماند. او آنقدر خسته بود که صدایش تاب یک سوت کشیده برای ترانه جمعه را هم نداشت. حالا همه خبر را شنیدند: فرهاد تمام کرده است و این رسمی ابداً است. چه در تهران. چه در پاریس. هیچ‌کس نمی‌توانست برایش کاری کند: ماهی‌ها در خاک می‌میرند.

### شنبه: روز بد

همه چیز از سینما شروع شد. هنری که با خون تازه‌ای که جوان‌ها در رگ‌های ریخته بودند جان می‌گرفت. یک سال پس از قیصر (۱۳۴۸) علی عباسی مدیر سازمان سینمایی پیام از مسعود کیمیایی کارگردان جوانی که با فیلم دومش شهر را به هم ریخته بود خواست تا فیلم جدیدش رضا موتوری (۱۳۴۹) را برای او بسازد. توجه به جوان‌ها فقط به دلیل بحث‌انگیزی ساخته‌های آن‌ها نبود. قیصر و طوقی (علی حاتمی) ساخته‌های دوم جوان‌های تازه نفس، نفس گشته‌ها را بریده بود. کیمیایی به ترکیب سازندگان قیصر در رضا موتوری چندان دست نمی‌برد. همه هستند: کیارستمی، نادری، وثوقی، مفید، پرتو، منفردزاده. کیمیایی برای پایان فیلم تلخی که ساخته ترانه می‌خواهد رضا سوار بر موتور سوزوکی به دست مسد الکی زخمی شده و قبل از آن که با سپرهای ماشین حمل زباله آخرین نفس را بکشد و پیام واپسین را برای تنها رفیقش عباس قراضه بفرستد کمی در خیابان‌های باران خورده شهر چرخ می‌زند. اینجا، همان جایی است که ترانه می‌خواهد. به سراغ دوستش شهباز قنبری می‌رود قرار می‌شود شعر ترانه را او بگوید یک شب خوابیدن در طبقه دوم سازمان سینمایی پیام باعث تولید ترانه‌ای می‌شود که برخلاف همه ترانه‌های آن زمان قافیه ندارد. قرار است خواننده کلمات را کشیده و بم بخواند. پیشنهاد اولیه عماد رام است اما خواندن عماد رام روی فیلم منتفی می‌شود. جستجو برای یک خواننده با صدای بم در شهر آغاز می‌شود.

برای ادامه داستان مجبوریم کسی به عقب بگردیم. در سال ۱۳۳۴ فیلم زیبایان شب (۱۹۵۲) محصول ایتالیا و فرانسه ساخته رنه کار (در ایران با عنوان رویای شیرین نمایش داده شد است) با دوبله متفاوتی در سینما رویال به نمایش درآمد و با استقبال خوبی روبرو شد. این فیلم موزیکال با مدیریت دوبلاژ سیامک سیاسی (کارگردان گنج قارون) در استودیو سائترال دوبله شده بود. تفاوت دوبله این فیلم با بقیه فیلم‌هایی که سال‌ها دوبله می‌شد در نحوه اجرای ترانه‌های آن بود. برای دوبله آوازهای این فیلم برای اولین بار ارکستر مجلسی موسیقی آواز را مجدداً نواخت و «اولین باغچه‌بان» و «منیر وکیلی» ترانه‌ها را که ترجمه و دوباره سروده شده بودند، اجرا کردند

نکرد. (رادپو هر از چندگاهی به مناسبت هفته وحدت ترانه فرهاد را پخش می‌کند). در سال ۱۳۷۷ نامه‌ای در حمایت از کرباسچی برای روزنامه جامعه نوشت. در همان سال کنسرتی در هتل شرق تهران برگزار کرد. به درخواست همه خبرنگاران برای گفتگو پاسخ منفی داد. به کانادا رفت کنسرتی برگزار کرد که نوار VHS آن در تهران منتشر شد و شنبه ۹ شهریور ۱۳۸۱ در سن ۵۹ سالگی در بیمارستانی در پاریس بر اثر بیماری هپاتیت C درگذشت.

### شنبه: موش خورده شناسنامه من

اگر کسی بخواید در باره تحولات اجتماعی - فرهنگی دهه پنجاه ایران مطالعه کند، حتماً باید در نظر داشته باشد که عصاره و جان‌مایه این تحولات که حاصل دگرگونی‌های سیاسی اقتصادی است در شعر و ترانه فرهاد مهرداد موج می‌زند.

ایران بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ گذار همه‌جانبه‌ای را به سوی اقتصاد سرمایه‌داری پشت سر گذاشت. اصلاحات ارضی، افزایش بی‌وقفه درآمد نفت، فرایند حرکت به سمت سرمایه‌داری را عمیق‌تر می‌کرد. صنعت مونتاژ با کمک دولت و کشورهای خارجی پا گرفت، تورم مهار شد و کشور به سمت یک مدل توسعه نامعلوم اما مبتنی بر سرمایه‌داری، ارتش قوی و حفظ کیان سلطنت حرکت می‌کرد. جمعیت کشور در سال ۱۳۵۵ به ۳۳/۶ میلیون نفر رسید و جمعیت شهری از ۲۲ درصد از کل جمعیت کشور در سال ۱۳۴۹ به ۴۷ درصد رسید. تهران در سال ۱۳۵۶ پذیرای ۱۴ درصد کل جمعیت ایران بود و درآمد سرانه ایرانیان به مرز ۱۵۱۴ دلار در سال ۱۳۵۶ بالغ شد. همه چیز بوی خوش نفت و دلار می‌داد. اما در پس این ظواهر کشور به شدت از فساد، مصرف پر ریخت و پاش، خریدهای دیوانه‌وار تسلیحاتی و سلطه بی‌بم و کاست دربار و خانواده سلطنتی رنج می‌برد. وابستگی شدید نظام به کشورهای بزرگ و حمایت‌های آن‌ها همه نشان می‌داد حال ایران فقط در برخی ارقام خوش است. انجام مراحل حرکت به سوی دروازه‌های بزرگ که با انجام مراسم پرخرجی ابعاد فرهنگی و تاریخی نیز به آن داده می‌شد، باعث جدایی افشار روشننگر، دانشجو، کارگران و دهقانان از جریان به شدت تبلیغ‌شده رسمی کشور بود که از هر که دوست نداشت با آن هم‌پایه‌ها شود می‌خواست که کشور را ترک کند.

اما قرف به شدت چهره خود را نشان می‌داد کافی بود که از مرکز تهران کمی دور می‌شدیم تا حاشیه‌نشینان و گودنشینان را ببینیم. روستاها از نظر امکانات رفاهی سهم ناچیزی داشتند و همه چیز از کلام تا واقعیت به یک تناقض بزرگ شبیه بود. با این همه درآمد ما کشور فقیری بودیم. این تناقض‌ها با عث به وجود آمدن زمینه‌های فرهنگی و هنری گسترده‌ای برای اعتراض و عصیان بر علیه تناقض‌های جامعه ایرانی در این سال‌ها و شکل‌گیری نوعی اخلاق اپوزیسیونی نزد هنرمندان ایرانی شد. در حالی که مجاری رسمی و رسانه‌های عمومی کشور قصد داشتند اوضاع را عالی و بی‌مشرف‌های ایران در عصر قبل از پیروزی را چون پرده‌ای بزرگ بر واقعیت‌های موجود بگسترانند. نویسندگان، شاعران، فیلم‌سازان و روشنفکران ایرانی به شدت اوضاع را و خیم توصیف می‌کردند. در خلال این گرایش نطفه‌های اولیه عصیان و حرکت برخلاف جریان رسمی به شکلی گسترده وارد هنر ایران می‌شود و چون مرانامه‌ای نانوشته دست به دست می‌گردد و اجرا می‌شود. فرهاد مهرداد در طول این سال‌ها (۱۳۵۷ - ۱۳۴۸) ترانه خوان که شعر نیمی از آن‌ها توسط شهباز قنبری و نیمی دیگر سروده احمد شاملو، سیاوش کسری، ایرج جنتی عطایی است. مضمون مشترک همه این ترانه‌ها برآشتنگی بر وضع موجود است. این ترانه‌ها اوضاعی را توصیف می‌کنند که سرشار از خستگی، تلخی، بی‌هویتی، ناامیدی و دلواپسی‌های کوچک و بزرگ است. آینده تلخ و عیوس و گذشته توسط چرخ گشتی عظیم و میهم و به درنخور شده است. در این میان همه چیز راه به بن‌بستی می‌رود که بیرون رفتن از آن نیازمند زنده کردن کینه و نفرتی ابداً است.

ترانه کودکان نگاهی است حسرت‌خوارانه بر دل‌مشغولی‌های کوچکی که از دست رفته‌اند. ترانه «آوار» توصیفی از یک پار و رفیق نسیم‌راه که نودش آواری بر سر شاعر شده است. «ترانه

### سقف

تو فکر یک سقف  
یک سقف بی‌روزگار  
یک سقف بابرها  
مکلم تر از آهن  
سقفی که تن پوش هراس ما باشد  
تو سردی شب‌ها لباس ما باشد  
سقفی اندازه قلب من و تو  
واسه لمس طیش دلواپسی  
برای شرم لطیف آینه‌ها  
واسه پیچیدن بوی افسوس

زیر این سقف با تو از گل، از شب و ستاره می‌گم  
از تو و از هواستن تو، می‌گم و دوباره می‌گم.  
زنگش زیر این سقف  
با تو اندازه می‌گیرم  
گم می‌شود تو معنی تو  
معنی تازه می‌گیرم  
سقفم، افسوس و افسوس  
تو این آسمونه  
یک اقیانوس، یک بی‌نهایت  
کفتری، فاصله‌مونه  
تو فکر یک سقف  
یک سقف رویایی  
سقفی برای ما، حتی فداوانی.  
تو فکر یک سقف، یک سقف بی‌روزگار  
سقفی برای عشق، برای تو، با من.  
زیر این سقف - آگه باشه -  
می‌پیچه عطر تن تو  
لغتی بنظره‌هاشو  
می‌پوشونه پیرهن تو  
زیر این سقف  
فونه عطر خود - قراوه‌می باشم  
آخر قهقه بگویم اول ترانه باشم  
تو فکر یک سقف...

ایرج جنتی عطایی

گنجشکک اش می‌شود «تلویحی است کودکانه از معصومتی که از بین می‌رود «خسته» ترانه مفرد خستگی است. «کوچه‌ها» تعزیه مرگ است و کینه «آینه‌ها» تبلور زخمی است که آهسته آهسته روح را دچار مسخ می‌کند و «هفته خاکستری» یعنی تکرار و تکرار و روزمرگی که هر خلایقی را به جذام روح تبدیل می‌کند. اما «وحدت» ترانه‌ای که شاعرش از سیاوش کسری است بر مبنای یک حدیث نبوی است که راه را به یک حمله جانانه یک ستم می‌برد. «جمعه» بازخوان تاریخ است، واقعه سیاهکل و ۱۷ شهریور و بارش خون از آسمان. همه این ترانه‌ها به خوبی روح زمانه را در درون خود پرورش می‌دهند و به شونده خسته‌ای که در پای رشد عظیم اقتصادی حاصل از نفت توانایی پاسخ به نیازهای اولیه خود را ندارد فقط یک راه باقی می‌گذارد: برآشتنگی بر هر چیزی که بوی کهنگی می‌دهد.

### جمعه: پیش از این‌ها کتفه بود

فرهاد مهرداد هیچ‌گاه در فعالیت‌های اندک هنری‌اش در سال‌های پس از انقلاب به اوچی که در دهه پنجاه رسیده بود، دست نیافت. صاحب‌نظران در این رابطه دو دلیل عمده بیشتر ندارند که در کدام از دیدگاه حرفه‌ای و اجتماعی قابل بررسی است.

دلیل اول این که فرهاد ضلعی از یک مثلث بود که دو ضلع دیگر را اسفندیار منفردزاده و شاعرانی چون شهباز قنبری تکمیل می‌کردند. مهاجرت این هنرمندان از ایران و تنهایی فرهاد و تکیه‌ش بر ماندن در ایران بزرگترین رهاوردش کاهش حس و حالی بود که در آثارش موج می‌زد. دیگر از آن شعرهای عصیانی بی‌قافیه و گویه‌های محکم خبری نبود. گرچه این هنرمندان نیز دور از وطن کاری بزرگتر از آن چه قبلاً کرده بودند، نکردند.

اما دومین دلیل که بسیار مهم‌تر از دلیل اول به نظر می‌رسد، همگونی و همخوانی هنرمند با شرایط اجتماعی است. فرهاد یک خواننده کاملاً اجتماعی و برآمده از تبعات ناهنجاری‌های اجتماعی بود. وقتی که هنرمند تا این حد وابسته اجتماع و تغییرات آن است و هر چیزش حتی نوع صدایش با حالت اجتماع و مردم تغییر و توصیف می‌شود برای در اوج ماندن باید بهای سنگینی بپردازد. در این میان کافی است پیروی و فرسودگی و بی‌حوصلگی هم مزید بر علت شود تا هنرمند جوان و پرانرژی که زمانی زیر و بم صدایش با انتباهات اجتماعی تعیین می‌شد، از قافله پرشتاب اجتماع عقب بماند و دیدیم که چنین نیز شد. نه فقط برای فرهاد بلکه برای بسیاری از هنرمندان هنر اجتماعی این دیار.

## ده سال پس از ترور «میگونوس»

### تامل بر عملکرد ماشین ترور جمهوری اسلامی

مهدی ابراهیم زاده

دولتی مثل ترور قاسملو، بختیار و کاظم رجوی شناخته‌اند. تنها از این تاریخ (۱۹۹۷) به بعد بود که نام میگونوس که تاکنون سمبل وحشت و ترور بود، به ما «امیدواری به اجرای عدالت» و جسارت قشایی و یا به قول آقای بنی‌صدر «پیروزی عدالت» همراه شد.

در رسیدن به هدف فوق دادگاه میگونوس راهی سخت و طولانی در مقابل خود داشت. دولت کهل بارها از طریق وزیر هماهنگ‌کننده سازمان‌های اطلاعاتی برتند اشمید بائر از دادستانی و دادگاه جنایی شماره ۱ برلین عدم پیگیری پرونده میگونوس را خواهان بود. اما دادستان پرونوپوست و رئیس دادگاه فریتهوف کوش به جای تن‌دادن به فشارهای دولت، شخص اشمید بائر را برای ادای شهادت در مورد روابطش با علی فلاحیان به دادگاه فرا خواند. شهادت اشمید بائر، دادگاه را به مسیر و در جایگاه تازه‌ای قرار داد. از این پس ما شاهد استقلال و قدرت بیشتر دادگاه، دادستانی و کلای مدافع قربانیان ترور هستیم.

در اینجا جالب است بدانیم فریتهوف کوش رئیس دادگاه که دیگر در قید حیات نیست، به لحاظ فکری فردی محافظه‌کار بود. اما او با شجاعتی در خور یک قاضی از یک سو، همه امکانات را در اختیار متهمان برای دفاع از خود قرار داد، به طوری که بعضی وقت‌ها جلسات دادگاه طولانی و خسته‌کننده می‌شد. و از سوی دیگر همه شهود و مدارک و ابزاری را که به روشن شدن مسیبه و امرین ترور میگونوس کمک کنند را به خدمت گرفت. بریده اخبار روزنامه‌های آلمانی در باره دادگاه در این دوران به‌شماره ۴ جلد و بریده‌خبر روزنامه‌های فارسی چاپ اروپا یک جلد می‌شود. در جریان واری پرونده میگونوس، علاوه بر حضور چند وزیر کابینه کهل، رئیس سازمان‌های اطلاعاتی آلمان و کمیسرهای مسئول پرونده در دادگاه، شهادت‌های دکتر ابوالحسن بنی‌صدر و به دنبال آن مصباحی معروف به شاهد ۴ از مسئولان سابق وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، نقطه عطفی در روند دادرسی و رای نهایی دادگاه بود.

همراه با آنچه در صحنه دادگاه می‌گذشت و روزانه چند ده تن از فعالین اپوزیسیون این امکان را پیدا می‌کردند تا در آن حضور یابند که از این طریق اخبار دادگاه را، مثل ژورنالیست‌ها به بیرون منتقل کنند، در خارج از دادگاه و در فعالیت‌های روشنگرانه و بسیج‌گر افکار عمومی از کارهای مطبوعاتی گرفته تا برقراری ارتباط با ایرانیان و نیروهای مترقی اروپا برای جلب توجه و حمایت آن‌ها، نیروهای مختلف اپوزیسیون هرکدام به سهم خود در افشای چهره تروریسم دولتی جمهوری اسلامی نقشی قابل توجه ایفا کردند. به طوری که افکار عمومی در اروپا به طور جدی نسبت به این امر حساس شد. به طوری که اریک وکیل مدافع قربانیان میگونوس، دستگیری و محاکمه پیئوشه و تشکیل دادگاه اروپایی برای رسیدگی به جرائم جنگی را در نتیجه جسارت و قاطعیتی که دادگاه میگونوس از خود نشان داد می‌داند. برای نیروهای ایرانی طرفدار مشی سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه و شرکت در کارزار افشار چهره تروریسم دولتی جمهوری اسلامی همان‌قدر آسان بود، که در نقطه تقابل برای نیروهایی که به مبارزه مسالمت‌آمیز و اطلاع‌طلبانه اعتقاد داشتند، سخت بود. آخر چگونه می‌توان به اصلاحات در درون رژیم اعتماد داشت و در عین حال با تروریسم صادراتی رژیم مبارزه کرد؟ حتماً باید تغییراتی در این نیروها صورت می‌گرفت. عکس‌العمل آن‌ها مقاومت بود. برخی از آن‌ها اساساً وارد کارزار افشای تروریسم صورت می‌گرفت. عکس‌العمل آن‌ها مقاومت بود. برخی از آن‌ها اساساً وارد کارزار افشای تروریسم دولتی جمهوری اسلامی نشدند، در کنار ماندند سکوت اختیار کردند. اما برخی دیگر ضمن اتخاذ مواضع رادیکال‌تری نسبت به حکومت و استفاده و محکومیت تروریسم دولتی، گماکان در راه‌یافت سیاسی خود در صف نیروهای طرفدار اصلاحات باقی ماندند و بالاخره دسته آخر آنها بی‌بودند که در مواضع طرفداری از مبارزه مسالمت‌آمیز باقی ماندند، اما اصلاح رژیم را با قانون اساسی و ماشین ترور

بعدها شنیده شد که در ایران آمران ترور برلین از وی تجلیل به عمل آورده و به او اتومبیل هدیه داده‌اند! اما یوسف امین و عباس رایل هنگام تدارک فرار در ۵ اکتبر ۹۲ دستگیر شده و به دنبال آن‌ها کاظم دارابی هم که با خیال آسوده پس از ترور میگونوس به ایران رفته بود پس از مراجعت دوباره به آلمان در ۱۷ اکتبر ۹۲ و در اثر اقرار یوسف امین دستگیری می‌گردد.

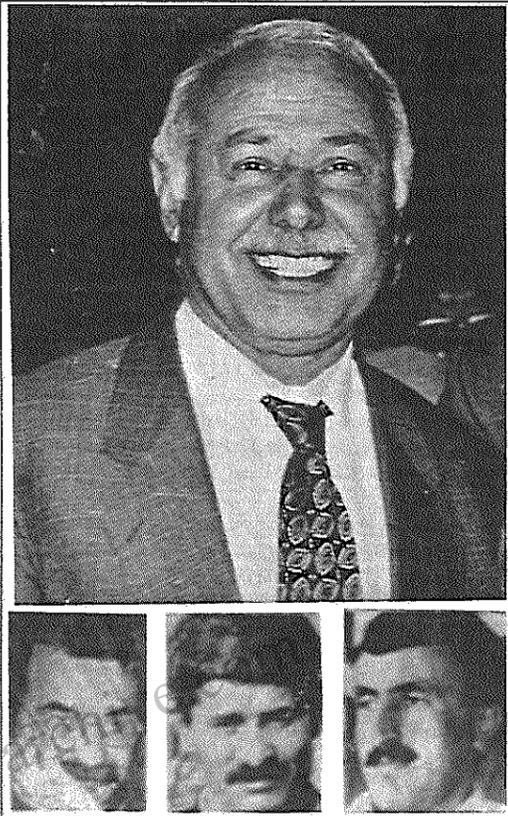
همان‌گونه که به‌طور قطع وجود عامل جمهوری اسلامی در صفوف اپوزیسیون به انجام ترور برلین را برای آدمکشان جمهوری اسلامی آسان نمود، افراد کماندوی مرگ هم به جز بنی‌هاشمی باید به همین کیفیت دستگیر شده باشند.

تا قبل از سال ۱۹۹۲، اروپا به میدان عمل آزاد تروریست‌های از تهران با گذرنامه سیاسی (مصنوعیت دیپلماتیک) تبدیل شده بود. در سال ۱۹۸۹ یک هیئت رسمی از سوی رفسنجانی رئیس جمهور وقت در وین دکتر قاسملو رهبر حزب دمکرات کردستان ایران و هیئت همراهش را به قتل رساند. مجلس اطریش با وجود صدور حکم بازداشت قاتلان از سوی دادستانی، آن‌ها را تا فروگاه اسکورت و راهی تهران می‌کند.

دکتر شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر رژیم گذشته و از رهبران نهضت مقاومت ملی ایران در سال ۱۹۹۱ در پاریس و دکتر کاظم رجوی عضو شورای مقاومت ملی در سال ۱۹۹۰ در ژنو به قتل رسیدند، و قاتلان آن‌ها به راحتی و با آزادی کامل راهی تهران شدند. این‌بار نیز قاتلان میگونوس تصور می‌کردند به راحتی موفق به فرار می‌شوند. به همین دلیل سهل‌انگاران اتومبیل فرار و ساک حاوی اسلحه‌های ترور را در یکی از خیابان‌های برلین به جای می‌گذارند. که با دستگیری قاتلان عملاً امکان اثبات جرم آن‌ها فراهم می‌شود.

این بار برای آمران ترور میگونوس تنها حذف فیزیکی رهبران حزب دمکرات کردستان ایران مطرح نبوده، بلکه آن‌ها می‌خواستند با انتخاب محل ترور، یعنی یک رستوران نوری و دهکردی را سوراخ سوراخ و عزیز غفاری را مجروح نمود. باران گلوله‌های مسلسل بر سر و صوت جان بدربرندگان پاریده و سپس با خون و خرده‌های شیشه در کف اتاق مخلوط می‌شوند. با قطع رگبار مسلسل، رایل قدمی به جلو می‌گذارد و از فاصله نزدیک ۳ تیر خلاص به دکتر شرفکندی، فتاح عبدلی و همایون اردلان شلیک می‌کند. و لحظاتی بعد هر دو رستوران را ترک و به اتفاق یوسف امین که هنوز جلو در ایستاده، از محل دور می‌شوند. نوری هنوز با صدای خیر خیر نفس می‌کشید اما در راه بیمارستان دیگر صدای نفس او شنیده نشد. ضربهای دردناک به حزب دمکرات کردستان ایران و اپوزیسیون ایران وارد شد.

دادگاه میگونوس سه سال و نیم طول کشید و ۲۴۷ بار تشکیل جلسه داد. رای نهایی این دادگاه، چنان بود که مسئول روزنامه SUEDEDEUTSCHEZEITUNG در آوریل ۱۹۹۷ نوشت «برای اولین بار یک دادگاه عالی در آلمان طی واریسی یک پرونده جنایی و رهبران وقت کشور دیگری را به خاطر انجام ترور مسئول شناخت». و این بیان ژورنالیستی حقیقی بود که در رای نهایی دادگاه میگونوس نهفته بود. در رای دادگاه، رهبر مذهبی جمهوری اسلامی (علی خامنه‌ای)، رئیس جمهور (رفسنجانی)، وزیر خارجه (علی اکبر ولایتی) و علی فلاحیان که در جریان دادرسی و قبل از اعلام رای دستور بازداشت او توسط پلیس بین‌المللی صادر شده بود را به عنوان آمران و مسئولان ترور میگونوس و دیگر ترورهای



ده سال پیش، دکتر شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران، فتاح عبدلی نماینده حزب در اروپا و همایون اردلان مسئول حزب در آلمان به همراه نوری دهکردی یار نزدیک حزب در رستوران «میگونوس» در برلین توسط آدمکشان جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. نشریه کار از اولین شماره خود پس از این حادثه تا پایان دادگاه میگونوس در ۱۵۰ شماره نشریه، همواره نوری خیر گزارش جنایت میگونوس و دادگاه آن را درج کرده است. در این شماره کار و به همین مناسبت مقاله‌ای در باره عملکرد ماشین ترور جمهوری اسلامی درج می‌شود به قلم رفیق مهدی ابراهیم‌زاده. نشریه کار قبلاً از جمله طی مصاحبه‌ای با رفیق ابراهیم‌زاده، عضو شورای مرکزی وقت سازمان و شاهد عینی این ترور جزئیات این جنایت بزرگ را به اطلاع خوانندگان خود رسانده بود.

یادآوری ترور: پنجشنبه ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ ساعت ۲۲:۵۳ برلین - اتاق انتهایی رستوران میگونوس - خیابان پراگ شماره ۲، در این اتاق ۹ نفر از مخالفین رژیم جمهوری اسلامی نشسته و ضمن صرف غذا سرگرم گفتگو و تبادل نظر سیاسی هستند.

خیابان پراگ که بن بست و نسبتاً خلوت است. شهباه کم‌نور و پویژه در این شب دم‌گرفته تابستانی از همیشه آرام‌تر بود. توگویی که کماندوی مرگ در خلوت خیابان و در سایه شب برای شکار قربانیان خود، سنگر گرفته‌اند. بی‌شک آن‌ها (قاتلان) قبل از وارد شدن به رستوران و با استفاده از تاریکی شب از پنجره‌های رستوران که به خیابان و به حیاط ساختمان باز می‌شود، محل نشستن حاضرین را برای آخرین بار واری کرده‌اند.

گروه کماندویی مرگ به فرماندهی بنی‌هاشمی از ۷ سپتامبر ۹۲ وارد برلین می‌شوند و در ۱۲ سپتامبر در منزل کاظم دارابی، رابط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی تشکیل جلسه داده و نحوه عملیات را بررسی می‌کنند. یوسف امین و عباس رایل هر دو از حزب‌الله لبنان که در ایران تعلیم تروریستی دیده‌اند در این جلسه حضور دارند.

دکتر صادق شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران در تابستان ۱۹۹۲ طی مسافرت اروپایی خود دیدارهایی با بخش‌های مختلف اپوزیسیون ایران به عمل آورده و در آن به رایزنی و تبادل نظر و هماهنگی با آن‌ها پرداخته است. وی به منظور شرکت در اجلاس «انترناسیونال سوسیالیست‌ها» در روزهای ۱۶ و ۱۷ سپتامبر ۹۲ به برلین می‌آید. دکتر شرفکندی طی اقامت خود در برلین و در ادامه گفتگوهای خود با بخش‌های مختلف اپوزیسیون، خواهان فراهم شدن امکانی برای دیدار و گفتگو با فعالین شهر می‌شود. در پاسخ به خواست دکتر به حدود ۲۰ نفر جهت یک نشست مشترک در روز جمعه ۱۸ سپتامبر اطلاع داده می‌شود. هنگامی که دکتر شرفکندی و هیئت همراه، فتاح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی روز پنج‌شنبه ۱۷ سپتامبر ساعت ۱۹ در پایان «اجلاس بین‌المللی سوسیالیست‌ها» وارد رستوران میگونوس می‌شوند، از این که رستوران خلوت و کسی در آن نیست تعجب می‌کنند. با ناپاوری متوجه می‌شوند که اجلاس مورد تقاضای دکتر نه برای این روز که برای فردا جمعه ۱۸ سپتامبر فراخوانده شده است. در اینجا بین نوری و عزیز مختاری صاحب رستوران که قرار بوده به اکثر مدعوین اطلاع دهد، قدری بحث درمی‌گیرد که چه کسی اشتباه کرده؟ و بالاخره نوری خود دست به کار می‌شود و شروع می‌کند به تلفن زدن به بچه‌ها. به جز مسعود میراشد که برای صرف غذا به رستوران آمده بود، از ۸ تا ۷ موردی که نوری اقدام به تماس با آن‌ها می‌کند تنها پرویز دستمالچی، و مهدی ابراهیم‌زاده به تقاضای او پاسخ مثبت می‌دهند.

به این جمع ۷ نفر پس از ساعتی گفتگو و تبادل نظر پیرامون موضوعات سیاسی، یک نفر دیگر به نام اسفندیار صادق‌زاده افزوده می‌شود. وی از هم‌پندان عزیز غفاری در زندان شاه بود و به گفته او در این شب چون آشپز نداشته به او کمک می‌کرده. به خواهش عزیز و توافق دکتر، اسفندیار صادق‌زاده سر میز می‌نشیند. عزیز غفاری پس از آوردن غذا به جمع افزوده شده، ساعت حدود ۲۲:۵۰ (۱).

کماندوی مرگ از ساعت ۲۱ بتدریج در نزدیکی‌های رستوران مستقر می‌شوند، محل برای آن‌ها کاملاً آشناست. دقایقی قبل از ساعت ۲۲:۵۰ اتومبیل بی‌آه و سری ۷ در آن سوی بن‌بست خیابان پراگ پارک می‌کند. بنی‌هاشمی فرمانده تیم ترور جمهوری اسلامی با یک ساک ورزشی بر دوش که داخل آن یک مسلسل خودکار قرار دارد و به دنبالش عباس رایل از انتهای خیابان به طرف رستوران حرکت می‌کنند. یوسف امین که از قضا شهادت ظاهری زیادی هم با بنی‌هاشمی دارد، پیش از آن‌ها جلوی در رستوران ایستاده است. او را برای

موجودش منتفی دانستند. دو دسته در صف مبارزه با تروریسم دولتی جمهوری اسلامی در کنار نیروهای خواهان سرنگونی رژیم قرار گرفتند. این مبارزه دمکراتیک و حقوق بشری تأثیرات مثبتی بر هر دو بخش اپوزیسیون ایران گذارد. و در سازمان‌های سیاسی هم باعث تقویت مواضع نیروهای شد که با وسعت‌نظر حاضر به همکاری و کار مشترک با جریانات دیگر هستند. البته و در درجه اول در عرصه فعالیت‌های دمکراتیک و حقوق بشری. که این خود ثقل سیاسی اپوزیسیون دمکرات ایران را بیشتر می‌کند.

بدین ترتیب می‌بینیم که تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، هر چند با کشتن رهبران حزب دمکرات کردستان ایران ضربه جبران‌ناپذیری به حزب و اپوزیسیون ایران وارد نمود، اما نه تنها در تحقق هدف دگرش یعنی ایجاد ترس و بی‌اعتمادی در صفوف اپوزیسیون ناموفق ماند. بلکه پس از میگونوس ظرفیت‌های خفته و نهان نیروهای ترقی‌خواه ایرانی و اروپایی فعال شده و در مبارزه برای افشای تروریسم جمهوری اسلامی، همراه سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون به میدان آمدند و عرصه هر چه بیشتر به جمهوری اسلامی تنگ‌تر شد. در مورد تأثیرات ترور میگونوس در داخل کشور باید گفت، ابتدا هیچ‌کس باور نمی‌کرد یک کماندوی مرگ از تهران پرواز کند و در برلین، در قلب اروپا، ۴ مخالف خود را آن‌هم در یک رستوران به رگبار ببندد، حتی اپوزیسیون و روشنفکران داخل جامعه هم نمی‌توانستند بپذیرند که رژیم به این کار دست زده است. جالب است بدانیم پایان کار دادگاه میگونوس و اعلام رای نهایی آن یعنی افشای چهره علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی به عنوان تأییدکنندگان ترور مخالفان سیاسی، درست یک ماه پیش از «حماسه» ۲ خرداد ۱۳۷۶ بود. در این زمان مردم دیگر مثل ابتدای کار «ترور میگونوس» و رای دادگاه برلین را «توئین به آن‌ها، این گونه وحشیانه فرمان قتل مخالفین خود را که فرزندان همین مردم هستند را صادر می‌کنند، «احساس شرم و گناه» می‌کردند. این گونه هست که رای مردم در ۲ خرداد راهم باید به نوعی رای آن‌ها به طرد و محکومیت تروریسم دولتی دانست.

شنیده شد آقای خاتمی پس از به قدرت رسیدن از شرکت در «کمیته ویژه قصر فیروزه» خودداری نمود. این کمیته تا این زمان با ترکیب نماینده رهبر، رئیس جمهور، وزیر اطلاعات، وزیر خارجه، فرمانده‌سپاه تصمیم به قتل مخالفان سیاسی می‌گرفتند.

با آشکار شدن قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و اطلاعیه وزارت اطلاعات در این باره، بار دیگر روشن شد که ماشین ترور جمهوری اسلامی در تمام این سال‌ها همچنان فعال و مشغول کار است، و هر چند در سال‌های پس از میگونوس دیگر در اروپا فعال نبوده، اما در ایران هر روز قربانیان تازه‌ای می‌گیرد، داریوش فرهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری، محمد جعفر پویانده و... تنها یک نام نیستند، آن‌ها ثمره مبارزات، فرهنگ و وجدان جامعه ما هستند. چه گستاخانه آن‌ها را قتالی کردند. جرم واقعی اکبر گنجی روزنامه‌نگار و نویسنده جسور نه شرکت در کنفرانس برلین بلکه افشا و شرح مکانیزم عمل این ماشین ترور بوده است.

ماشین ترور جمهوری اسلامی چه گوش به فرمان رهبر، چه زیر نظر «کمیته ویژه»، چه تحت نظارت وزارت اطلاعات و چه «با تصمیم خودسرانه چند مامور اطلاعاتی»، کادراهی آدمکش مثل بنی‌هاشمی که مثل یک شهروند آزاد ترور می‌کنند، فراوان دارند و این تهدیدی جدی نسبت به جان دگران‌یشان، در ایران است. امروز جای پای این کادراهی آدمکش را باید در «اداره آساکن» و یا لباس شخصی‌های حمله‌کننده به اجتماعات پیدا کرد.

برای از کارانداختن ترور جمهوری اسلامی ضروری است که اسماح اصلی فعالیت دمکراتیک همه نیروهای دمکرات، آزادی‌خواه، اصلاح‌طلب و یا انقلابی در ایران و خارج از کشور متوجه افشای این امر شود. باید فکر و اندیشه‌ای که با صدور فتوا، فرمان قتل مخالف خود را می‌دهد، بی‌محابا و به طور جدی به نقد کشید. باید عامران و کادراهی آدمکش این ماشین جهنمی را دستگیر و به افکار عمومی معرفی نمود. باید کارزار برای آزادی فوری و بی‌قید و شرط دکتر ناصر زرافشان وکیل قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای را با مبارزه برای درهم کوبیدن ماشین ترور جمهوری اسلامی تلفیق نمود. دمکرات‌بودن آزادی‌خواه‌بودن و اصلاح‌طلب‌بودن یعنی سکوت نکردن در مقابل قلدردی و ترور. باید به افکار عمومی نشان دهیم وجود ماشین جهنمی ترور برای هر رژیم سیاسی تنگ است. ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲

(۱) - جزئیات ترور برلین در مصاحبه نگارنده، نشریه کار سپتامبر ۱۹۹۲ و نشریه شهروند، مه ۱۹۹۲ و کتاب اسناد میگونوس به زبان فارسی آمده است.

## نامه سرگشاده جامعه مستقل وکلای دادگستری

خطاب به رییس قوه قضائیه

## برخورد اخیر تشکیلات قضائی با برخی از وکلا

## در طول تاریخ دادگستری ایران

## بی سابقه بوده است

ریاست محترم قوه قضائیه، آیت‌الله هاشمی شاهرودی بی‌گمان مطلعید که اخیراً تعدادی از وکلای دادگستری که به ضرورت حرفه، دفاع از حقوق موکلین را به عهده داشته‌اند، برخلاف موازین و قوانین از طرف دادگاه‌های ویژه مورد تعقیب قرار گرفته‌اند. این گونه برخوردها در طول تاریخ دادگستری ایران تا به امروز بی‌سابقه بوده است. ریاست محترم قوه قضائیه، به ضرورت لازم است به استحضار حضرت‌عالی برساند که کانون وکلای دادگستری، تاسیسی قانونی است که در سال ۱۳۳۱ استقلال و شرح وظایف آن، جهت هماهنگی با سایر کانون‌های دنیا به تصویب رسیده و برابر همین قانون جهت تعقیب و مجازات وکلای دادگستری در صورت تخلف در حین انجام وظایف حرفه‌ای، مقررات دقیق وضع گردیده است. چنانچه در ماده ۱۵ این قانون می‌خوانیم که: در صورتی که رئیس دادگاه یا دادستان شهرستان و یا رئیس دادگاه استان یا دادستان تفرجی از وکیل مشاهده نمایند که قابل تعقیب باشد باید مراتب را کتبا به دادسرای انتظامی وکلا اطلاع دهند و در صورتی که دادسرای مزبور موضوع را قابل تعقیب تشخیص دهد، پرونده را با صدور کفرخواست به دادگاه انتظامی وکلا ارسال می‌کند و در غیر این صورت نظر خود را با ذکر دلیل به دادستان اطلاع می‌دهد و اگر دادستان مزبور به نظر دادسرای انتظامی وکلا تسلیم نشد راساً از دادگاه انتظامی وکلا رسیدگی به موضوع را تقاضا می‌نماید. ضمناً ماده ۱۷ همین قانون اشعار می‌دارد که از تاریخ اجرای این قانون هیچ وکیلی را نمی‌توان از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود، مگر به موجب حکم قطعی دادگاه انتظامی. بنا بر این مبانی وکلای دادگستری باید در محاکم انتظامی کانون وکلا تحت تعقیب قرار گیرند تا نسبت به اعمال آنان اظهار نظر گردد. پس مراجعی که مبادرت به تعقیب و صدور حکم محرومیت وکلا ننموده‌اند، قابل تعقیب بوده و تخلف آنان از اجرای قانون محرز است. این مواضع به صراحت در اصول ۳۴ و ۳۶ قانون اساسی منعکس است چنانچه در اصل ۳۴ قانون اساسی می‌خوانیم: دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید، همه افراد ملت حق دارند این گونه

دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد. هم چنین در اصل ۳۶ قانون اساسی آمده است: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد مضافاً به اینکه وفق تبصره ۳ ماده واحد مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی (مصوب ۱۳۷۰) که اشعار می‌دارد: وکیل در موضع دفاع، از احترام و تامينات شاغلین شغل قضا برخوردار است. موبد این امر است. با یادآوری این موارد، به اطلاع جنابعالی می‌رساند که تعقیب و صدور حکم علیه وکلای

- ۱- خانم شیرین عبادی
- ۲- آقای سیدمحمدعلی دادخواه
- ۳- آقای محسن رهامی
- ۴- آقای عبدالفتاح سلطانی
- ۵- آقای ناصر زرافشان
- ۶- آقای سیف‌زاده

خلاف قانون و مصراحت مورد نظر مقنن است. جامعه مستقل وکلای دادگستری در راستای انجام وظایفی که طبق اساسنامه بر عهده دارد به منظور حفظ حیثیت جامعه قضا و وکالت مراتب را جهت امان نظر حضرت‌عالی بیان می‌دارد. در ادامه این نامه آمده است: تقاضا دارد مقرر فرمایند به منظور اجرای صحیح قانون و جلوگیری از تضییع حقوق وکلای دادگستری کمیته‌ای از حقوق‌دانان به شرح ذیل:

- ۱- نماینده‌ای از حقوق‌دانان قوه قضائیه
  - ۲- نماینده‌ای از کمیسیون قضائی مجلس شورای اسلامی
  - ۳- نماینده‌ای از کمیسیون نظارت بر حقوق بشر ریاست جمهوری
  - ۴- نماینده‌ای از اساتید حقوق دانشگاه تهران
  - ۵- نماینده‌ای از طرف کانون وکلای دادگستری
  - ۶- نماینده‌ای از طرف جامعه مستقل وکلای دادگستری
- تشکیل تا چگونگی این روش، علیه وکلای دادگستری بررسی تا نسبت به رفع اثر از اقدامات انجام شده و استقرار نظم شایسته قانونی اتخاذ تصمیم شود.

## فریبرز رئیس دانا در گفتگو با نشریه شهروند چاپ کانادا

## درخواست اصلاحات واقعی در جامعه ایران بسیار بالاست

● جنبش اصلاح‌طلبان دولتی و حکومتی در ایران یقیناً به بن‌بست رسیده و حتی قابل احیاشدن هم نیست

● ناصر زرافشان در تماس با فریبرز رئیس دانا: «راهی را آگاهانه انتخاب کرده‌ام و تا انتها خواهم رفت»

گفتگو: محمد تاج دولتی

و جدانهای بیدار اجتماع هستند و از کسانی دفاع می‌کنند که قدرت را به چالش خوانده‌اند. بیشترین حمایت و پشتیبانی را داشته باشند، برعکس امنیت‌شان به خطر افتاده و به تدریج شمار دیگری از متهمان سیاسی مانند ملی مذهبی‌ها یا اعضای کانون نویسندگان متوجه می‌شوند وکلانی نمی‌خواهند یا نگران هستند که دفاع از آنها را به عهده بگیرند. اگر چنین وضعی ادامه پیدا کند ممکن است همه متهمان سیاسی یکجا تصمیم بگیرند که همه چیز را به قوه قضائیه واگذار کنند و وکیلی برای دفاع از خود نگیرند.

با توجه به اینکه خبرهایی در باره وضعیت بیماری جسمی دکتر زرافشان منتشر شده بود، در حال حاضر در چه شرایط جسمی به سر می‌برد؟

صدای زرافشان محکمتر و پرتین‌تر از مواقع عادی بود. هیچ نشانی از خستگی و بیماری جسمی در صدای زرافشان احساس نکردم. وجود بیماری سرطان ریه را در او کاملاً تکذیب می‌کنم. زرافشان یک عمل جراحی موفق در سالهای گذشته داشته که به هر حال برای تحمل محکومیت‌هایی مانند شلاق خوردن و زندان لازم بود که بنا به درخواست وکیل او مورد معاینات پزشکی قرار گیرد. این معاینات در عمل جراحی گذشته که هیچ تاثیری در توانایی جسمی و وضعیت روحی او ندارد. اعلام شد که اظهارنظر در باره وضعیت سلامتی زرافشان خارج از صلاحیت پزشکی قانونی است. قرار شد معاینات در بیمارستان هزارتخت‌خوابی سابق (بیمارستان خمینی) انجام شود، اما چون مجازات شلاق فعلاً منتفی شده این آزمایشات هم صورت نگرفته است. زرافشان هم اکنون در بند موسوم به آموزشگاه اوین زندانی است که به قرار اطلاع شماری از زندانیان سیاسی از دکتر تحکیم وحدت، دانشجویان و یا گروه‌های دیگر با وی هم‌بند هستند.

در حال حاضر نگرانی به خاطر مسایل جسمی و روحی زرافشان وجود ندارد و باید این حقیقت به اطلاع مردم رسانده شود. اما مهم این است که نفس به زندان افتادن و گرفتن آزادی فسرده که بیشترین جانفشانی را در جامعه‌اش کرده، گران‌کننده است. به صراحت تکرار می‌کنم که در حال حاضر فشارهای جسمی و روحی در مورد ناصر زرافشان وجود ندارد. آنچه که وجود دارد شکست افکار عمومی و روحیه بسیار کدر اهل قلم و

شما یکی از نزدیکترین دوستان ناصر زرافشان هستید و از زمانی که او دستگیر شده فعالیت‌های زیادی را در داخل برای آزادی او و توضیح بی‌اساس بودن اتهاماتی که به او وارد شده انجام داده‌اید. آخرین وضعیت پرونده و شرایط روحی و جسمی او چگونه است؟

در حال حاضر ناصر زرافشان دوره بازداشت خود را سپری می‌کند. وکیل او درخواستی را برای دیوان عالی کشور و اعاده دادرسی و انتقال پرونده به یک دادگاه دیگر و قبول اعتراض دادر بر عدم صلاحیت دادگاه و نارسایی تشکیل پرونده و نادرستی نحوه جمع آوری اسناد ارائه کرده است. ناصر زرافشان حدود نیم ساعت پیش ۶ بعدازظهر جمعه ۶ سپتامبر توانست از محل بازداشتگاه به من تلفن کند. زرافشان احتمالاً اجازه تماس تلفنی محدود با بیرون از زندان را به خاطر حمایت بسیار گسترده داخلی و بین‌المللی و نیز ویژگیهای برجسته خودش توانسته به دست آورد.

زرافشان آنطور که در تماس تلفنی می‌گفت می‌تواند با سه جا تماس بگیرد و خود او انتخاب کرده که با خانواده‌اش، وکیل‌اش و من تماس داشته باشد. زرافشان در تماس تلفنی من را دل‌داری و قوت قلب می‌داد و از اقداماتی که از لحاظ شخصی و خانوادگی و روابط دوستانه برای او صورت گرفته و نیز اقدامات عمومی برای رهایی‌اش به خوبی آگاه بود و قدردانی می‌کرد و می‌گفت: «راهی را آگاهانه شروع کرده‌ام و تا انتهای آن خواهم رفت».

زرافشان همچنین گفت که امکان ملاقات با مراکز محل زندان به دست آورده است. وضعیت روحی ناصر زرافشان بسیار عالی است و برخی از شایعات مربوط به فشارهای ویژه جسمی و روحی به او درست نیست و حتی برخی خبرها بر روی سایت‌های اینترنتی منتشر شده که صحت ندارد. ادامه شایعات موضوع را از کنترل خارج می‌کند و شاید فقط برای جنجال‌های مطبوعاتی برخی از رسانه‌های خارج از کشور خوب باشد نه برای مبارزه اصولی برای آزادی‌های سیاسی و دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای و افشای واقعیت‌های این قتل‌ها. زرافشان به طور کلی خواهان پیگیری‌های اساسی، قانونی، درست و صادقانه است و مایل است این پیگیری‌ها و مقاومت‌های مدنی برای او ادامه پیدا کنند. باید توجه داشت که وکلای محدودی وجود دارند که به پرونده‌های سیاسی رسیدگی می‌کنند و به عوض اینکه این گروه که

## اخبار کارگری

## اعتراض کارگران

## قره‌قره زیبا

گروهی از کارگران کارخانه قره‌قره زیبا در اعتراض به مصوبه حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور در مقابل ساختمان بنیاد مستضعفان تجمع کردند. به گزارش ایسنا، روابط عمومی و امور فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، در پی این تجمع با ارسال ناپیروانه ایسنا اعلام کرده است: با توجه به بحران صنایع نساجی، دولت جمهوری اسلامی ایران در حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور، لایحه‌ای را تقدیم مجلس شورای اسلامی کرده که در تاریخ ۲۶ تیر ماه سال ۱۳۸۰ با اصلاحاتی به تصویب رسید.

بر اساس بند «ج» این قانون، سازمان تامین اجتماعی موظف شده است آن دسته از کارگران واحدهای مشمول این قانون که در دوران بازسازی و نوسازی موقتاً بیکار می‌شوند را تحت پوشش کامل بیمه بیکاری قرار دهد. همچنین نیروی انسانی مازاد واحدهای مشمول این قانون با پیشنهاد مدیر واحد و تأیید کمیته‌ای متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های صنایع و معادن، کار و امور اجتماعی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور مشمول تعدیل شده و در قبال پرداخت حقوق مقرر در قانون کار بازنحرد می‌شوند.

## ۹۵۱۰ شغل برای ۱۸۰ هزار جوینده کار؟

به گفته مدیر کل اداره کار آذربایجان غربی در حالی که ۱۸۰ هزار جوینده کار در ادارات کار استان آذربایجان غربی ثبت نام کرده‌اند. پیش‌بینی شده است که ۹۵۱۰ هزار از این تعداد می‌توانند در غالب طرح ضربتی اشتغال به کار مشغول شوند.

## نیروگاه‌های برق به بخش خصوصی واگذار می‌شود!

خصوصی‌سازی لجام‌گسیخته و بدون برنامه دولت هر روز دامنه و ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرد. در چهارچوب سیاست‌های اقتصادی دولت تاکنون بسیاری از منابع کلیدی و استراتژیک ملی بدون در نظر داشتن عواقب منفی آن به بها و شرایط نازل به بخش خصوصی که در واقع امر اعوان و انصار حکومتیان هستند واگذار می‌شود. دامنه خصوصی‌سازی این روزها حتی به حوزه انرژی و برق نیز گسترش یافته است. به گفته معاون وزیر نیرو و آگدای نیروگاه‌ها برق به بخش خصوصی در دستور کار وزرات نیرو قرار دارد.

## ۳/۸ میلیون کارگر

بنا به آمارهای که اخیراً بوسیله علی‌رضا مسحوب یکی از نمایندگان مجلس و از کارگزاران اصلی رژیم در امور کارگری ارائه شده تعداد کل کارگرنی که در بخش صنعت در حال حاضر مشغول به کار هستند ۳/۸ میلیون نفر است که به همراه خانواده‌های خود جمعی بالغ بر ۱۷ میلیون نفر از جمعیت کشور هستند. بنا به همین آمار کارگران صنعتی و خانواده‌های آنان ۲۶ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد.

## بحران بیکاری برای زنان

بنا به گفته خانم علاقر مدیر کل اشتغال زنان، بحران برای زنان فارغ‌التحصیل در راه است. به گفته وی تعداد زنانی که امسال وارد دانشگاه‌ها و موسسات عالی شده‌اند به رقم معادل ۶۹ درصد رسیده است. به عقیده وی در آینده نه چندان دور جامعه با بحران زنان بیکار فارغ‌التحصیل مواجه خواهد شد. به گفته وی نرخ مشارکت زنان از ۸/۲ درصد در سال ۶۵ به ۱۱/۵ درصد در سال ۸۱ رسیده است.

## اقتصاد ایران زیرزمینی!

بررسی‌های انجام شده از سوی منابع غیررسمی نشان می‌دهد که در زمان حاضر بیش از ۵۰ درصد از اقتصاد کشور از طریق فعالیت‌های زیرزمینی اداره می‌شود. وجود این آمار گواه بر آن است که ۵۰ درصد از صاحبان سرمایه و کارفرمایان هیچ‌گونه مالیاتی از سبابت درآمدهای خود نمی‌پردازند.

پذیرش حقوق کارگران و حقوق‌بگیران بوسیله کارفرمایان و رعایت این حقوق به وسیله آن‌ها برای یک توسعه قابل تحمل و مطابق با ظرفیت طبیعت نقش و اهمیت تعیین‌کننده دارد در این کنفرانس کارفرمایان پذیرفتند که حقوق اتحاد برای کارگران را مراعات کنند. حق تشکیل، قرارداد‌های دسته‌جمعی، کار اجباری و کار کودکان از جمله مواردی بودند که کارفرمایان قول رعایت آن‌ها را در کنفرانس ژوهانسبورگ دادند. همچنین در این کنفرانس کشورهای عضو سازمان ملل متعهد شدند که حقوق سندیکائی را در کشورهای خود توسعه داده و بهبود بخشند.

طبق آخرین آمارهای که به وسیله سازمان بین‌المللی کار انتشار یافته است، ۲۴۶ میلیون نفر کودک کارگر در جهان وجود دارد.

۷۳ میلیون از این کودکان زیر ۱۵ سال سن دارند. ۷۳ درصد از کودکان کارگر به کارهای شاق مشغولند

۱۷۱ میلیون از این کودکان به کارهایی مشغول هستند که برای کودکان زینبار هستند ۸/۴ میلیون از این کودکان به نوعی بردگی مشغولند

۱/۸ میلیون نفر از این کودکان در صنعت سکنس! مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد ۱/۲ میلیون نفر از آن‌ها در بازار سالیانه به عنوان انسان خرید و فروش می‌شوند

۳۰۰ هزار نفر از آن‌ها در درگیری‌های نظامی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. ۶۰۰ هزار نفر از آن‌ها در کارهای خلاف قانون استفاده می‌شود.

یکی از موضوعات مهمی که در دستور کار کنگره وکنگره اتحادیه‌های کارگری انگلیسی که در هفته گذشته برگزار شد قرار است موضوع شرکت انگلیسی در حمله به عراق بود. در کنگره TUC» به دولت انگلیسی هشدار داده شد که چنانچه این دولت به همراهی خود با دولت امریکا در حمله به عراق پایان ندهد، دولت حزب کارگر از حمایت این اتحادیه محروم خواهد شد. این اتحادیه به وسیله Bobcrowe رهبر کارکنان راه‌آهن انگلیس که در کنگره «TUC» سخن می‌گفت صورت گرفت.

## نقش مثبت اتحادیه‌ها

در حفظ محیط زیست در جسرینان کنفرانس محیط زیست ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی اتحادیه‌های کارگری توانستند به کنفرانس بقبولانند که

**حقانیت عصر جدید نه از کارکردهای خرد، بلکه از ضرورت خردورزی استنتاج می‌شود.**

**هانس بلومبرگ**

نوشته زیر با معرفی دیدگاه هانس بلومبرگ در مورد خاستگاه و ماهیت عصر جدید می‌آغازد و پس از انتقاد از تک‌عامل‌بینی در تحلیل تاریخی و نیز اروپامداری آن می‌کوشد برداشت جهان‌روایی از این ادراک عرضه کند که عصر جدید با سرفرازی انسانی مشخص می‌شود و این مبنای حقانیت آن است.

**تحلیل بلومبرگ از جهان‌بینی پایان سده‌های میانه**  
کتاب پرمغز و پرجحم حقانیت عصر جدید اثر هانس بلومبرگ (۱۹۶۶ - ۱۹۲۰) فیلسوف آلمانی از زمان چاپ نخست آن در سال ۱۹۶۶ همواره بحث‌انگیز بوده و در زمینه پرسمان عصر جدید اینک دیگر ارجحی چون یک اثر کلاسیک را دارد. بلومبرگ در کتاب بازمی‌نماید که عصر جدید پاسخ و واکنشی بوده است در برابر مطلق‌بینی الهیاتی سده‌های میانه. انسان مجبور می‌شود به پاخیزد، خود را بنماید و خودبودگی را بر خود روا داند. این خودسرافرازی در نگر بلومبرگ پایه حقانیت عصر جدید است.

منظور بلومبرگ از مطلق‌بینی الهیاتی اعتقاد به وجود خدایی متعال، فهم‌نشدنی و با چیرگی مطلق بر جهان است که هر کاری از او سر تواند زد، زیرا کرده‌های او در چارچوب خردورزی بشری نمی‌گنجد. خدای دوره پایانی سده‌های میانه است، قره مطلق است که به هر شکلی نمود تواند یافت؛ کارش و دامنه‌اش هیچ مرزی نمی‌شناسد؛ افق بیکرانی از امکانها می‌گشاید که در درون آن دست به انتخاب می‌زند؛ می‌آفریند و شاید لحظه‌ای دیگر بود را ناپود کند. آفریده و ساخته او را نمی‌توان شناخت، چون ابزار کار شناخت چون و چرا است، اما کار وی چون و چرا ندارد. پس جهان عقلانی نیست، نظمی ندارد، توده‌ای است به‌دم‌هریخته و بی‌انتظام درهم‌آمیخته. این مطلق‌بینی قدرت خدایی در تضاد با آن پیش‌سنی قرار داشت که جهان را مامنی ساخته شده برای انسان می‌دانست و گمان می‌برد که بشر در کانون آفرینش قرار دارد. به نظر بلومبرگ مطلق‌بینی نام‌انگار سده‌های میانه پسین اروپایی انسان را از افق معنایی جهان به در می‌برد.

بلومبرگ شرح می‌دهد که این مطلق‌بینی انسان را تنها می‌گذاشت؛ اینجا انسان بود و آنجا جهانی بی‌حساب و کتاب خدا پنهان بود، پنهان مطلق. بر آن پنهان اعتمادی نبود، چون اعتماد پایبندی به حساب و کتاب را پیش می‌نهد. می‌شد اسمش را اتفاق گذاشت، خیر یا شر. نادیدنی بود و می‌شد نادیداش گرفت.

جهان این مطلق‌بینی الهیاتی جهانی بی‌معنا بود. این باور بلومبرگ برخاسته از این اندیشه است که چیزها تنها در زیست جهان انسانی معنا دارند ۲: اگر رابطه زیست جهان با کلیتی به نام کتی، که مرزهایش تصورنشدنی است، گسسته شود، آن کلیت قلمرو بی‌معنایی می‌شود. در مذهبها این کلیت معناتند است، چون سازنده و سازمان‌دهنده این حضور مشخصی در زیست‌جهان انسانی دارد و همواره در حال گفتگوی معناتند با انسان است. مطلق‌بینی الهیاتی خدا را از پهنه زیست‌جهان انسانی بیرون می‌برد و با این کار جهان را بی‌معنا می‌سازد. انسان تنها می‌شود.

**خیزش انسان**

انسان تنهات و باید با تنهایی سر کند. او فقط می‌تواند به خود متکی باشد. انسان مجبور به خودبودگی، خودنمایی و خودسرافرازی می‌شود. به نظر بلومبرگ با این اجبار عصر میانه به پایان می‌رسد و عصر جدید آغاز می‌گردد.

انسان مجبور می‌شود روی پای خود بایستد، به جایی می‌رسد که درمی‌یابد دیگر نمی‌تواند توکل کند. خود طرح جهانی را می‌افکند که بیوندهای آن عقلانی‌اند، حساب و کتاب دارند و ادراک‌پذیرند. باید خرد داشت تا نظم بخردانه آن را شناخت. برای شناخت طبیعی که در مقابل ماست، با ما مقابله می‌کنند و ظاهراً هیچ نظمی ندارد و چه بسا فاجعه‌آفرین است، باید طبیعت انسانی خود را تکامل بخشید. از همه نیروهای آن بهره گرفت و راه خود را در آن طبیعت پیرونی پیچیده، سرکش و فاجعه‌زا گشود. عزیمتگاه انسان خودنوام سرخود استوار عصر جدید خردورزی اوست. بر پایه این عزیمتگاه است که دانش جان می‌گیرد و فن‌آوری رشد می‌کند. انسان قادر می‌شود رخدادهای پیش‌بینی‌کنند، قاعده‌های پیدایی و دگرگونی آنها را کشف کند و با این کار مسیر آنها را تغییر داده و نیروی آنها را به خدمت خود درآورد. دانش‌جویی و دانش‌فرزایی عصر جدید با کنجکاوی نظری آغاز می‌شود. عصر جدید به دوره فترت دانش‌جویی پایان می‌دهد. در دوره باستان دانش‌جویی فضیلت دانسته می‌شد. ارسطو، بعنوان مثال، دانش‌جویی را در سرشت انسان می‌دانست. انسان برای خوشبخت‌شدن باید این سرشت نیکوی خویش را تربیت کند و وضعیتی فراهم سازد تا نیروی نهفته در آن آزاد شود.

ارسطو سعادت را در دانشوری می‌جست. با چیره‌شدن کلیسا و تفکر کلیسایی سعادت در جایی دیگر و در چیزی دیگر جسته شد. آگوستین بعنوان یکی از تاثیرگذارترین پدران کلیسا کنجکاوی نظری را در ردیف گناهان قرار داده بود. او معتقد

**خاستگاه و چیستی عصر جدید**

**محمدرضانیکیفر**

مجله آفتاب شماره ۷۱ تیر و مرداد ۱۳۸۱

**این جهانی‌شدن (سکولاریسم) در درجه نخست به معنای معاف‌کردن روحانیان از الزام تعلق به دسته‌ها و فرقه‌های کلیسایی بوده است. معنای دیگری که این مفهوم به دست آورده در ادامه روند سلب مالکیت از کلیسا است**

بود که خیره‌شدن به آسمان و رصد ستارگان منجر به دوری از خدا و فراموش‌کردن وظیفه اصلی این جهان می‌شود که بستن توشه آخرت است. او راه سعادت را رویگردانی از جهان، پست‌شمردن آن، مراقبه و مکاشفه و خداجویی در درون خویشتن می‌دانست. در اوج فکر مسیحی سده‌های میانه توماس آکوینی نشسته است. او که جنبه‌هایی از تفکر یونانی را جذب کرده، همچون آگوستین با کنجکاوی نظری و دانشورزی مخالف نیست. اما تا زمانی که سلطه کلیسا برقرار است، دانش ارجح خود را باز نمی‌یابد. ارجحی که عصر جدید به دانش می‌نهد، نه به دلیل آن است که سعادت می‌آورد، بلکه از آن رو است که به آدمی قدرت می‌بخشد و به او امکان می‌دهد بر طبیعت چیره شود.

**باسخ بلومبرگ به متون حقانیت عصر جدید**  
بنابر آنچه در بالا گفته شد بلومبرگ حقانیت عصر جدید را اگر این دو نکته مستدل می‌کند: (۱) این عصر برآمده از بن‌بست فکری دوره میانی پسین است و (۲) این امکان را می‌یابد که گنوستیک را که

دستگاه فکری قرون وسطایی نتوانست بر آن غلبه کند و در جبهه‌های بسیاری مغلوب آن شد، درهم شکند.

اما پیش‌در بحث حقانیت عصر جدید ضرورتی نداشت اگر کسانی در پی انکار آن برنیامده بودند. منکران معمولاً بحث خود را از راه درگیری با مسفوم، روند و پیامدهای این‌جهانی‌گری (سکولاریسم) پیش می‌برند. از همین روست که بلومبرگ در کتاب خود جای ویژه‌ای به تحلیل این مفهوم و برداشت منتقدان از آن اختصاص می‌دهد.

این‌جهانی‌شدن در درجه نخست به معنای معاف‌کردن روحانیان از الزام تعلق به دسته‌ها و فرقه‌های کلیسایی بوده است. معنای دیگری که این مفهوم به دست آورده در ادامه روند سلب مالکیت از کلیسا است. حاصل این روند که در آغاز سده ۱۸ میلادی شروع شد، محدودکردن مالکیت کلیسایی بر آن چیزهایی است که در حیطه وظیفه‌های عرف پذیرفته‌شده کلیسا می‌گنجد. معنای سوم واژه منع دخالت کلیسا در سباز و کار دولت، ناهادهای حکومتی و قضایی و آموزش و پرورش است. در بحثهای جدلی معنای چهارمی جایز کرده که در وجه مثبت آن با بارهای این گونه‌ی شدن و عرفی‌شدن و در وجه منفی با باری چون ترک معنویت و ایمان مشخص می‌شود. در این معنا آنان که مدافع این‌جهانی‌شدن و شاخص برجسته فکری آن که همانا روشنگری است هستند بر دستاوردهای بزرگی چون رهاشدن سیاست و قضاوت از قید و بندهای دینی، آزادی اندیشه، دانش و هنر و آزادی فرد در انتخاب شیوه زیست و نگرش انگشت می‌گذارند. منتقدان در مقابل شکوه می‌کنند که معنویت از میان رفته، بی‌ایمانی به فسادهای مختلفی منجر شده و بشر اسیر «جاهلیت» تازمادی گشته است.

کلیسا مدتهات از ستیز آشکار با این‌جهانی‌گری دست برداشته است. اگر کشیشی برخیزد و بگوید باید کلیسا قدرت سیاسی را به دست گیرد و نحوه زیست و اندیشه در جامعه را تعیین کند، در درجه نخست شاید همکاران کلیسایی‌اش به او به چشم کسی بنگرند که عقل از سرش پریده است. کلیسا چاره‌ای جز همزیستی با روند‌های حاصل از این‌جهانی‌گری ندارد و پذیرفته است که باید جهان را آن گونه که هست بپذیرد و در دنیایی عمل کند که دیگر این‌دنیایی است. عده‌ای از متفکران مسیحی از این بیچارگی فضیلت ساخته‌اند و بر آن شده‌اند از زیست به ناچار کلیسا در جهانی این‌جهانی‌شده تبیین مثنی عرضه کنند. بلومبرگ از کسانی چون گوگارتن و بولتمن ۴ که از سرآمدان الهیات پروتستان در عصر ما هستند، نام می‌برد. بن‌هوفر، تیلیش و لوبه ۵ نیز از جمله کسانی هستند که در این دسته می‌گنجد. بلومبرگ ادعای این متالهان در این باره را که این‌جهانی‌شدن در اساس با مسیحیت تضادی ندارد و خود برخاسته از جنبه‌های این‌جهانی دین است، رد می‌کند و آن را تهی از صداقت می‌داند. این متالهان در نهایت برآنند که دین بحران‌زده را نجات دهند و آن سر ناچاری در صدد انکار تضاد میان دین و خرد مدرن برآمده‌اند. به نگر بلومبرگ آنها که این تضاد را دیده‌اند و آن را برجلسته می‌کنند، برای درگیری فکری جالب‌ترند.

بلومبرگ بیشتر با منتقدانی درگیر می‌شود که در بحث حقانیت عصر جدید مفهوم حقانیت را در معنای اصالت به کار برده و تلاش کرده‌اند ثابت کنند

که محورهای اندیشه عصر جدید اصیل نیستند و از نوعی دگردیسی مفهومهای کانونی دوره پیشتر حاصل شده‌اند. دو منتقد نامور در این جریان کارل اشمیت و کارل لویت هستند.

اینان مفهومهایی را در اندیشه عصر جدید برگرفته‌اند و کوشش کرده‌اند ثابت کنند که این مفهوما تباری الهیاتی دارند، یعنی از الهیات آمده‌اند، اما چهره عوض کرده‌اند و خود را اینک با نامی دیگر معرفی می‌کنند، بنابر این اصیل نیستند. کارل لویت بعنوان نمونه از مفهومهایی چون پیشرفت نام می‌برد و مدعی است که این مفهوم برخاسته از اندیشه دینی برداشت از تاریخ بعنوان روندی با سرانجام رستگاری بشری است. او با این کار کل فلسفه تاریخ پا گرفته در عصر جدید را ریشه‌دار در الهیات می‌داند و کسانی چون هگل و مارکس را در ردیف فشارتگران سنتی رستاخیز مسیح قرار می‌دهد. کارل اشمیت نیز معتقد است که همه مفهوما کلیدی سیاست جدید ریشه در الهیات دارند. کتاب قانون به جای کتاب مقدس نشسته است، دولت و دستگاه قانونگذاری جای قادر متعال را گرفته است، وضعیت اضطراری همان روز آخرت است. بلومبرگ معتقد است که این منتقدان از برخی شباهتهای صوری نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده‌ای کرده‌اند. مفهومهای عصر جدید جوهر و محتوایی کاملاً متفاوت با مفهومهایی دارند که این منتقدان میان آنها و مفهومهای جدید تناظر برقرار می‌کنند. بعنوان نمونه پیشرفت روندی است این‌جهانی، از این جهان برمی‌آید و در این جهان می‌ماند، رستگاری دینی و بشارت دین در باره نجات همگانی در آینده‌ای دور، در قالب این‌جهانی نمی‌گنجد؛ بشارت از جهانی دیگر می‌آید، شوند آن خارج از اراده نیروهای این‌جهانی است و بوش که پیدا کنند این جهان دیگر این جهان نیست. در باره کتاب قانون و کتاب احکام دینی نیز بحث به همین‌سان است. این تفاوت را کسانی چون سا که زیر حکومت عالمان دین زندگی می‌کنیم، به خوبی حس می‌کنیم. قانون قانون می‌ماند و حکم فقهی حکم فقهی. در حالی که نیت این بوده است که این استنتاج قانون از حکم فقهی و بازمینی عرف با نگاه دینی این دوگانگی را از میان بردارند. در مورد مفهومهای پیشرفت و رستگاری نیز تجربه مشابهی داریم. رستگاری از زاویه فکر دینی حاکم بر ایران در نهایت با ظهور ناجی موعود صورت می‌گیرد.

در سنت آمده است که جهان را کفر و ظلم و فساد فرا خواهد گرفت و چون تباهی فراگیر شد، روز ظهور فرما می‌رسد. کار مومنان در این فاصله این است که انتظار کشند، عبادت کنند و دعا کنند تا موعود رستگاری پیشتر افتند. این انتظار و حکمت آن با مفهوم جدید پیشرفت و فلسفه تاریخ استوار بر آن از یک مفرقه نیستند و هیچ اشتراک جوهری و محتوایی ندارند. ایده پیشرفت حتی در تضاد با آن نگرش ایمانی است. اگر پیشرفت حاصل شود و انسان بتواند جهان خود را بینه سازد، دیگر انتظار رستگاری‌ای که از جایی دیگر نیرو می‌گیرد، موردی نخواهد داشت.

بلومبرگ انکار نمی‌کند که مفهومهای جدید بجای مفهومهای کهنه می‌نشینند و به سخن دیگر جایگاه ایجادشده از سوی آنها را اشغال می‌کنند. این واقعیت را اما نباید بعنوان دگردیسی تفسیر کرد و از آن به ناپحق بودن مفهومهای جدید و در نتیجه عصر جدید رسید.

**انتقاد از بلومبرگ**

برنهشت بلومبرگ در بیانی فشرده چنین است: عصر جدید پایان سرافکنندگی و آغاز سرفرازی انسان است. او در توضیح سرافکنندگی دوره‌های پایان عصر باستان و عصر میانه به گنوستیک رو می‌آورد و ریشه همه سرافکنندگی‌ها را در این جریان می‌جوید. این رویکرد غلوآمیز است و از نظر تاریخی دفاع‌پذیر نیست، چون هنوز در باره مفهوم گنوستیک و تعیین سرزمین آن توافقی روشنی وجود ندارد؛ کسانی هستند که آن را تنها در حاشیه یهودیت می‌جویند، کسانی هستند که مانویت را شاخص آن می‌دانند و افول مانویت را پایان کار آن می‌خوانند و کسانی هستند که گنوستیک را فراتر از این یا این جریان تاریخی دانسته و آن را به پیروی از تحلیل وجودی و هایدگری نوعی زیست در جهان اطلاق می‌کنند. ۷. کسانی هستند که آن را جریان فرموزی می‌دانند که از حدود ۳۲ قرن پیش تاکنون به نوعی در پس یا پیش صحنه فرهنگی خاور نزدیک و شمال آفریقا و اروپا حضور داشته است. اندیشه دوگانه‌پنداری اهریمنی /الهی، ظلمانی /نورانی و مادی /روحی با هدف تحقیر و نفی این جهان به سود آن جهان با وجود سادگی ساختاری خود نموده‌ای بس مختلفی داشته است. ۸. جمع‌کردن همه آنها زیر عنوان گنوستیک مفهوم فریبهی را می‌سازد که تعیین شانسانه تاریخی آن نامسکن است. اشکال کار

بلومبرگ در این است که با شر مطلق قلمدادکردن گنوستیک از بار مسئولیت مسیحیت می‌کاهد. روایت او از الهیات سده‌های میانه پسین در اروپا نیز یکجانبه است. تمام فکر آن دوره را نمی‌توان در نام‌انگاری‌ای ۹ خردستیز خلاصه کرد و نیز نمی‌توان آغاز خردباوری جدید را واکنش در برابر آن خردستیزی دانست. ویلیام اکام ۱۰ را در نظر بگیریم. او برجسته‌ترین سخنگوی این نام‌انگاری‌ای است که بلومبرگ بر آن انگشت می‌نهد. او با صراحت بی‌نظیری حقیقت کلیات را تا حد انتزاعی فشرده شده در نامها فرو می‌کاهد و با این کار منکر ارزش علمی الهیات می‌شود. امر دینی امر اعتقادی است و در نهایت استدلال‌ناپذیر. دانش تنها می‌تواند با رویکرد به جزئیات بودش بیاید. این ایستار راه را بر تجربه‌باوری هموار می‌کند. پیامد آشکار آن انکار ارجح ویژه دستگاه روحانیت است که مدعی است بر مقولات اعتقادی که اشراف کلیات هستند، آگاهی دارد. این آگاهی به باور اکام یا گمان است یا اعتقاد؛ گمان‌ورزی که نباید کس را ممتاز و سرور کند؛ اعتقاد اما عینیتی است الهی که بر هر کسی تعلق تواند گرفت و شرط آن بر دوش افکندن ردای روحانی نیست. حتی پاپ نیز نمی‌تواند مدعی باشد که از فلان مومن گمنام گم‌گشته در میان توده مردمان ساده اعتقاد استوارتر و پالوده‌تری دارد. اکام را که سرکرده نام‌باوران است، نباید بخاطر این که در اندیشه‌هایش پوچی الهیات را آشکار کرده و تناقضهای فکر دینخوا را باز نموده رده‌ستیز بنامیم. سلسله مهمی از رخدادهای فکری و بعضاً سیاسی پس از او نه‌واکنش نسبت به اندیشه او، بلکه کنشهای برانگیخته از سوی آن بودند. گسست تند میان دو دوره کهنه و جدید گسست میان هرزاندیشی به پایان خط رسیده و خرد نوپایی که خط تازه‌ای را ترسیم می‌کند نبوده است. نام‌آوری اکام اعلام ورشکستگی عقلانیتی است که خود را ناظر بر کلیات و از این طریق چیره بر جزئیات می‌دانست. او اما تیغ به دست نگرفت ۱۱ تا کل الهیات را بستر و در پهنه هستی پس از هر سی وی‌واهمه فقط تک‌باشنده‌ها را به جا بگذارد. بحث کلیات و جزئیات در سده‌های میانه مهم بود و عنوانی بود برای بحث پوشیده میزان دخالت آسمان در زمین. در جهان اسلام نیز دیده‌ام که موضع این‌سینا چگونه بحث‌انگیز شد و به طرد آن انجامید چون خدای او که عیشش بر جزئیات از راه کلی‌نگری‌اش بود، نمی‌توانست نقش دخالت‌گری را ایفا کند که دین به وی سپرده بود. موضع انتقادی اکام در برابر پاپ با موضوع در بحث کلیات همخوان بود. این موضع اما قاطعیت پی‌آیندگانی را نداشت که چرخهای جنبش اصلاح مسیحیت را به حرکت درآوردند. اکام یک ارسطویی بود و فرآورده آن نوزایش ارسطویی که به این‌ریشه آغازکننده آن بود. هیچ اندیشه قابل اعتنایی در نزد او نمی‌بینیم که پیشتر در نوشته‌های ارسطو ندیده باشیم. پرو روشن است که روا نیست نوزایش ارسطویی سده‌های میانه پسین را به نام گنوستیک بنویسیم.

مشکل بلومبرگ را به هیچ رو نباید در این دید که او بر تاریخ اندیشه در دوره گذار به عصر جدید مسلط نیست. او استادی کم‌نظیر در این حوزه است. مشکل در تفسیر او از تاریخ و ماده‌های تاریخی است. برای عرضه آن چنان تفسیری از عصر جدید که تک‌عامل‌بین نباشد باید افق دید را وسعت بخشیم و آن کلی را در نظر بگیریم که دست کم به عده‌ای معنای جامع عصر جدید تاریخ اندیشه و نبردهای در نورددیده در این پهنه جزئی از آن است. معنای جامع عصر جدید سیاست و اقتصاد و اندیشه را در بر می‌گیرد و این چیزی است که به مفهوم تنگ بلومبرگی آن واگرداندنی نیست. آن کل همانا چون ایده‌ای کاتبی سرراستانه در نگر وارسو تاریخی نمی‌نشیند. شناخت جوهر آن نه از راه شناخت هر پاشندده‌ای که آن بوده است و حوزه‌هایی که آن باشنددها در آن توزیع شده‌اند، بلکه از راه آگاهی بر گرایشها و جریانهای تعیین‌کننده پوشش آن حاصل می‌شود. گرایش اصلی این است: پایان‌دادن به بندگی. این گرایش را در آستانه عصر جدید در همه جا می‌بینیم. بلومبرگ

خود با تعریف عصر جدید بعنوان شروع سرفرازی انسان گذار را با این گرایش توضیح می‌دهد. او اما در تشریح این گرایش در حوزه فلسفه و الهیات سده‌های میانه پسین گوهر انسان‌شناسانه گرایش به سرفرازی را نمی‌بیند و این همان چیزی است که لودویگ فویرباخ آن را در ماهیت مسیحیت ۲۱ دیده و انگیزه و سمست آن را چیرگی بر از خودبیگانگی دانسته بود. ریشه این امر در این است که بلومبرگ روند تاریخ را بعنوان فاصله‌گیری از واقعیت تفسیر آور هستی تفسیر می‌کند. استعاره‌سازی و اسطوره‌سازی را به چشم شکردهای بنیادی چیرگی بر وحشت رویارویی با واقعیت می‌بیند و از نقش وحشت‌آور خود این سازدها غافل است. بلومبرگ توجه ندارد که نه واقعیت بلکه درک انسان آن و وحشت‌آور بوده است. در معده‌هایی که انسانها به پا کردند تا از ترس طبیعت به آنها پناه برند، خون بیشتری ریخته شده تا بر اثر ساخته‌های طبیعی. بلومبرگ ترس‌آور را واقعیت مجردی می‌بیند که در استعاره‌های مطلق مابعدالطبیعی و ماوراءالطبیعی بیان می‌شوند، در صورتی که ترس‌آور اصلی واقعیت انسانی است. انسانها را انسانها کشته‌اند نه نیروهای فرموزی که از آسمان آمده‌اند. انسانها را انسانها به بردگی واداشته‌اند؛ عبودیت لفظی است عمیق‌انسانی ۱۳. ادامه در صفحه ۹

## اقدام فراگیر سیاسی نیاز واقعی جنبش؟

جلال شالگونوی

**اگر نیرویی بر آنست که به خروج از بن‌بست یاری رساند و راه غلبه بر نظام مبتنی بر ولایت**

**فقیه و برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشورمان را هموار سازد باید قبل از هر**

**چیز بر کار فرهنگی و جانداختن ارزشهای مدرنیته تاکید نماید**

راه گشا یا ساز و کارهای مربوطه بر نمی‌خیزد. چرا که طی شش سال اخیر ما با انواع شعارها و راههای تحقق آن روبرو بوده‌ایم. پلاتفرمهای پیشنهادی از جانب اپوزیسیون خارج کشور نیز عملاً چیزی جز تکرار آنها نیست. علت این انفعال در عین حال عدم انطباق تمايلات مردم با شعارها و شیوه‌های پیشنهادی نیز نیست. چنانچه طی شش سال اخیر از ملایمترین شعارها و شیوه‌های مبارزه تا حادثترین آنها مطرح شده و اکثریت توده‌ها در برابر تمامی آنها با بی‌عملی واکنش نشان داده‌اند.

برای جلوگیری از خلط مبحث لازم می‌دانم تاکید کنم که منظور من از بی‌عملی اساساً ناظر بر مبارزه سیاسی مستقیم علیه نظام مبتنی بر ولایت فقیه است و به هیچ وجه قصد بی‌اهمیت جلوه‌دادن رشد آگاهی توده‌ای و یا ایجاد سازمانها و نهادهای مدنی هر چند در سطوح ابتدائی را ندارم. و به همین ترتیب من شرکت میلیونی و سرتاسری مردم در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس را در این ارزیابی مد نظر دارم و علی‌رغم اهمیت آن به لحاظ سیاسی برآنم که اولاً آنها باید بشناختند که چرا باید به این روش دست زدند. ثانیاً این اقدام قادر نبوده توازن قوای واقعی را به ضرر انحصارطلبان به هم بزنند. ثالثاً و مهمتر از همه،

و مدرنیته اما قبل از هر چیز به معنای بحران فرهنگی و ارزشی در سطح وسیعترین توده‌هاست. مشخصه این بحران آنست که سنت‌گرایی علی‌رغم تحمل ضربات سنگین و عقب‌نشینی در بسیاری از حوزه‌ها هنوز بطور قطع از حیات اجتماعی کشورمان رخت نبسته است. و به همین ترتیب مدرنیته علی‌رغم پیشروی‌های سترگ هنوز به فرهنگ غالب و یا بعبارت دقیقتر به فرهنگ یک‌دستی در میان توده‌ها تبدیل نشده است. در یک نگاه سراسری می‌توان در تمامی ابعاد فرهنگی و ارزشی درهم آمیزی سنت و مدرنیته را حتی در تک تک افراد مشاهده کرد چه برسد به لایه‌ها و اقشار وسیع. این بحران در عین حال بدین معناست که اکثریت مردم قادر نیستند سمتگیری معینی را برگزینند و بنابراین به جانبداری قاطع از یک راه حل مشخص برخیزند. بی‌عملی سیاسی و نتیجتاً بحران فرهنگی و ارزشی حاکم بر جامعه ماست. به این اعتبار باید گفت که وقتی جناح انحصارطلب از تهاجم فرهنگی سخن می‌گوید کاملاً بدرستی حوزه خطر را تشخیص داده است. چرا که ارزشهای سنتی را در معرض تهاجم می‌بیند و در فروریختن آنها فروریختن اقتدار سیاسی خود را می‌بیند. و به همین ترتیب وقتی آگاه‌ترین و رادیکالترین چهره‌های اصلاح‌طلب بر ضرورت کار فرهنگی در میان توده‌ها تاکید می‌کنند بدرستی بر نقطه ضعف جنبش دست می‌گذارند که می‌باید با برطرف کردن آن به بی‌عملی توده‌ها و نتیجتاً به بن‌بست سیاسی کنونی پایان داد.

بر همین روال اگر نیرویی در اپوزیسیون خارج از کشور، بطور مشخص در طیف چپ و دمکرات، برآنست که به خروج از بن‌بست یاری رساند و

است. این کلیت با بار سیاسی آشنای آن بساطت شکل گرفته است. جریانهای مختلفی در هم می‌آمیزند و حادثه‌های مختلفی به هم زنجیر می‌شوند تا حادثه بزرگ رخ دهد. خاستگاه بسیاری از این جریانها حادثه‌ها بیرون اروپاست. تبارشناسی آنها عصر جدید را چون دستاوردی همگانی برمی‌شناساند. آغاز عصر جدید یک حادثه است، اما نه بدین معنا که تفاوتی نمی‌کرده است که کجا رخ دهد و می‌توانست است هر جایی رخ دهد. دوران تازه نمی‌توانست است در خطه فرهنگی ما آغاز شود. در لحظه رخ نمود عصر جدید هیچ چیزی در ساخت و بافت فرهنگی و اجتماعی ما وجود نداشته است که فرآورده نظام بندگی و سرافکندگی نباشد و این نظام را باز تولید نکند. اگر چنین چیزی نیز وجود می‌داشت آن نیروی همگنی را نمی‌یافت که هم پشتیبان فکری او باشد و هم تشکیکی را با نوسعی تداوم سنت تعادل بخشد. در اروپا این نقش را جنبش نوزایی ایفا کرده است که زنده کرد میراث یونانی و رومی بوده است. در این میراث خردورزی چه در تئین جهان و موقعیت وجودی انسان در آن و چه در سامان‌بخشی به نظام سیاسی و اجتماعی بسی ارجحند است. رویکردهای این میراث به جهان و انسان دیس‌نویانه نیست و فضای عاطفی و زیبایی‌شناسانه‌ای که ایجاد می‌کند، انسان‌گرایانه است. هنارهای فضاساز آن عظمت و نظم هستند. این میراث شکست‌ناپذیر و سرخوردگی‌های موقعیت انسانی را در تراژدی و در کسودی تبیین می‌کند. انسان در برابر دیگر نیروهای شناخته و ناشناخته کیهانی و فراکیهانی قرار می‌گیرد. شکست نه دعوت و توبه و تسلیم بلکه به اندیشه‌ورزی بیشتر است. اندیشه‌ورزانه می‌گوید یا می‌خندد. نیروهایی نیز که در برابر اویند، گریان یا خندان می‌شوند. شکست او سرشکستگی همگانی است. خدایان نیز اسیر قانونهای نظمانگیز یا آشوب‌انگیز کیهانی هستند. کسی خارج از صحنه تراژدی یاکمیدی قرار ندارد. عامل اساسی دیگری که آغازگاه عصر جدید را در اروپا قرار می‌دهد، سامان سیاسی این خطه است که در مقایسه با آسیا با درجه کمتری از استبداد مشخص می‌شده و در هم شکستن استبداد الهیاتی چه در زمینه فکری و چه در قالب تشکیلات مثالها یعنی کلیسا را برای مردمان اروپای غربی ساده کرده‌است. این امر در ارتباط با پیشرفتگی اجتماعی اقتصادی در اروپای غربی زمینه مساعدی را برای پرورش اندیشه‌های نو در این قاره فراهم کرده است. از آگاهی بر آغازگاه اروپایی عصر جدید در نهایت تنها می‌توان به این نتیجه رسید که اروپائیان فرصت و امکان بیشتری داشته‌اند برای این که آن ویژگی‌های فرهنگی را که هیچ پیوند ضروری با جوهر پدیدارشناسانه عصر جدید یعنی سرفرازی انسانی ندارد در جهان مدرن رواج دهند و از پیشرفتگی‌شان خودمحرورانه بهره‌برند. نتیجه گیری‌ای بیشتر از این حد برای مستدل‌سازی خوش به ناگزیر به نسبت‌بآوری فرهنگی و حتی نظریه‌های نژادی روی می‌آورد.

تجدد مفهومی‌های اصیلی برای تبیین جهان و تاریخ عرضه داشته است. حقانیت عصر جدید در درجه نخست با تلاش برای برافکندن استبداد سیاسی مشخص می‌شود. ما با دو مجموعه مواجه هستیم: یک مجموعه همانتهای است از استبداد، نظام اقتصادی کاستی یا شبه‌کاستی، بنی‌حقوقی مطلق رعایا و عبودیت مطلق الهیاتی و مجموعه دیگر عبارت است از تلاش برای استبدادزدایی، پویش اجتماعی، بهره‌وری از حق و آزاداندیشی. عصر جدید نشستن این مجموعه به جای آن مجموعه است. انتقادهایی که حقانیت عصر جدید را انکار می‌کنند، تا جایی به التقاط دچار نیستند که کل مجموعه نخست را بخواهند. نمی‌توان به راستی مشروع‌خواه بود هم‌هنگام اما آزادی راکلمه‌ای خبیثه ندانست.

### تعین مفهوم عصر جدید

عصر جدید به ویژگی‌های یک فرهنگ و خو و خیم مردمان در یک منطقه واکاستی نیست. راستاهای اصلی این خرد اینهاست:

- ۱- بعد اجتماعی و سیاسی: جامعه باید بسامان شود و با تدبیری عقلانی اداره گردد.
- ۲- بعد فرهنگی و رفتاری: بهنجار آن چیزی است که پاسدارنده حرمت و آزادی فردی و جمعی انسانی باشد و آسایش و شادمانی و پرورش استعدادهای انسان را تضمین کند.
- ۳- بعد شناخت‌شناسانه: شناخت حقیقی خردورز است و راهبر خرد منطقی است.
- ۴- بعد گیتی‌شناسانه: نظم جهان با رویکردی درونمان شناختی است و مترجم گویای آن ریاضیات است.

توضیح تاریخی تبارشناختی تنها حادثه چگونگی شروع رویکردها در هر یک از این راستاها را روشن می‌سازد.

برداشت بلومبرگ از خاستگاه عصر جدید برداشت تبارشناسانه‌ای است که حقانیت صوری آن را دگر واکتشف گسسته آن از سنت می‌جوید. از آنجایی که این سنت مشخص است، حقانیتی که به اثبات می‌رسد، به خودی خود به کل مورد رخداد جهانی عصر جدید تعمیم‌پذیر نیست. از این نظر دیدگاه بلومبرگ نیز در ردیف دیدگاههای اروپامدارانه قرار می‌گیرد. ماکس ویرنر دیدگاه مشابهی داشته است. در تبارشناسی‌ای که او عرضه می‌دارد، پروتستانیم چنان نقش بی‌همتایی ایفا می‌کند که عقلانیت عصر جدید را به پدیده‌های صرفاً رخ نموده در غرب و میانه اروپا فرومی‌کاهد.

اتفاق فرخنده آغاز دوران نو در اروپا رخ داده است. این امر بی‌گمان به عصر جدید تشخص معینی بخشیده است که نمی‌توان آن را بعنوان امری عارضی و جانبی نادیده گرفت. اما سازگاری تاریخی با آن امری است که در اساس تابع پذیرش پایستگی‌های گهری خود عصر جدید است. جایی که این پذیرش وجود ندارد طبعاً آن سازش نیز معنایی ندارد. این سازش ادراک‌پذیرتر می‌شود اگر در سایه‌ای که رخداد عصر جدید کلیتی به نام اروپا وجود نداشته

عصر جدید از اروپا آغاز شد، اما تعمیمی که یافت تعمیمی صرفاً جغرافیایی نبود. در هر جایی که رخ نمود ژرفای تاریخی یافت و جبهه‌گیری گفت‌مانها را کرد دو قطب سرافکندگی و سرفرازی انسانی موجب شد. از آنجایی که کل تاریخ گذشته هر خطه‌ای در اروپا و بیرون آن با عصر جدید بازسازی و بازارزایی می‌شود ورود به دوران نو چنان ریشه تاریخی‌ای می‌یابد که برداشت از عصر جدید بعنوان پدیده‌ای بیرونی تحریف آن است. تنها حادثه مقایسه‌شدنی با رخداد پانهادن به دوران نو در گذشته خطه‌های مختلف فرهنگی و سیاسی ظهور و گسترش آئین‌های فراگیر دینی در آنهاست. دینها نیز سنتهای پیش از خود را بازساخته و از نو ارزش‌گذاری کرده‌اند. اما ژرفای تاریخی‌ای که آنها در این سو در میان فرهنگهای متکامل یافته‌اند، به پای میزان نفوذ و رسوخ عصر جدید نمی‌رسد. دینهای بزرگ نیز همانا از جایی آغاز شده‌اند، اما رجوع مدام به مکان و زمان پاگیری آنها توضیح‌دهنده همه تاثیرهای تاریخی آنها نیست. سختی مشابه در مورد عصر جدید، ستیرنای صدق بیشتری دارد.

ژرفای تاریخی‌ای که عصر جدید در هر دیار یافته، خود معیاری به دست می‌دهد برای این که از چستی این رخداد درکی جهان‌روا عرضه کنیم. این ژرفای تاریخی به زبان رشد نیروهای تولیدی، کیفیت مشخص ساختار سیاسی و سراتنجام خودویژگیهای فرهنگی ترجمه‌پذیر نیست. در مقابل، مفهومهای بلومبرگی سرافکندگی و سرفرازی، با توجه به این که در هر جایی می‌توانند بار اجتماعی، سیاسی و الهیاتی مشخصی یابند، این توانایی را دارند که تعمیم یافته و چستی رخداد پایان دوران کسب و آغاز دوران تازه را به بیان در آورند. سرافکندگی و سرفرازی مفهومی‌هایی هستند از یکسو ریشه‌دار در هر سنتی و از سوی دیگر برخاسته از ادراک عصر جدید. در پرتو آنها گذشته سامان معنایی‌ای می‌یابد که رو به آینده دارد و می‌یابد که قصد دگرگون‌سازی‌اش را دارد.

Hans Blumenberg, Die Legitimitaet - ۱ der Neuzeit, Frankfurt/M 1988  
 ۲- بلومبرگ این اندیشه را در کتاب زیست - زمان و جهان - و زمان Weltzeit (Lebenzeit und Weltzeit) که آن را پس از حقانیت عصر جدید انتشار داده، پروراند است.  
 ۳- Karl. 440; Resp. 5, 476&6, 508; Phaidr 1979  
 Gogarten, Bultmann.  
 ۴-  
 ۵- Bonhoefer, Tillich, Loebbe  
 ۶- کتابهای زیر شاخص طرز فکر این منتقدان هستند:  
 Carl Schmitt, poelitische Romantik, Berlin 1988  
 Karl Loewith, Weltgeschichte und Hellsgechehen, Stuttgart 1979

راه غلبه بر نظام مبتنی بر ولایت فقیه و برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشورمان را هموار سازد باید قبل از هر چیز بر کار فرهنگی و جانداختن ارزشهای مدرنیته تاکید نماید. هر گونه همکاری موثر میان نیروها باید به این نیاز پاسخ گوید و بعبارت دقیقتر ابزار کار فرهنگی و تهاجم فرهنگی به ارزشهای سنتی و فرهنگ سنتگرا را فراهم سازد. جدی‌گرفتن این کار مراتب مفیدتر از وقت تلف کردن در دلانتهای مباحثات خسته‌کننده بر سر تدوین پلاتفرمی است که مانند دهها نمونه دیگر بی‌صاحب شده و در میان اسناد مشابه خاک خواهد خورد.

شاهیت دوم خرداد نه آراء میلیونی ریخته شده به حساب خاتمی بلکه پیدایش روزنامه‌های دوم خردادی بود. امری که روشنایی فرهنگی پدید می‌آورد و تحرک سیاسی را سبب می‌شد. اگر کسی دلش بحال خروج از بن بست می‌سوزد باید ابزاری مشابه آن سازمان دهد و تهاجم را با قدرت بیشتری تداوم بخشد.

متأسفانه در بحثها و تلاشهای اخیر تحت عنوان اقدام برای حرکت فراگیر سیاسی از ریشه‌یابی انفعال سیاسی توده‌ها و تاکید بر کار فرهنگی خیری نیست یا به اشارات پراکنده و فرعی بسنده شده است. و مهمتر از آن جهت اقدام عملی این جبهه فرضی هیچ نشانی از پاسخگویی به این بحران و ارضاء این نیاز در خود ندارد. باز هم قرار است تعدادی جمع شوند، زیر پلاتفرمی امضاء بگذارند و نهایتاً مشترکاً به افساء رژیم بپردازند و توده‌ها را فرابخوانند که برای تحقق مطالبات معینی بسیاخنند. در یک کلام ستون فقرات این اقدام سیاسی است و سیاسی نیز خواهد ماند. یعنی از همان جایی که در آن قرار داریم آغاز و به همانجا نیز ختم خواهد شد. و این چیزی نیست جز اکیسوزیم محض.

نیاز جامعه اما نه اکیسوزیم که شناخت ریشه‌ها و اقتصاد پایهای است. برای پاسخگویی به این نیاز باید از قالبهای شناخته‌شده و سنتی خارج شد و پاسخی را جستجو کرد که با مشکلات و موانع پیش رو تناسب داشته باشند.

تلاش برای پلاتفرم‌نویسی مجدد در جازدن در همان بن‌بستی است که در آن قرار داریم.

### ۷- بنگرید به اثر شاخص زیر:

Hans Jonas Gnosis und spaetantik, Geist. Erster Tell: Die mythologische Gnosis, Goettingen 1988;  
 zweiter Tell: Von der Mythologie zur mystischen Philosophie, Goetingen 1993

۸- برای آشنائی با سطح و تنوع تحقیق در مورد گنوستیک و دستیابی به عنوانهای منبهای پژوهشی جدید بنگرید به:

Julia Iwersen, Gnosis zur Einfuehrung, Hamburg 2001

۹- nominalism

۱۰- William Ockham/ Occam / (c. 1285 - 1374)

۱۱- نام اکام با اصطلاح فلسفی استر ه اکام (Ockham's Razor) جاودانه شده است. اگر برای توضیح پدیده لغ، مجموعه‌ای فراهم آمد از ب، پ و ... ی را در اختیار داشته باشیم تا تیغ اکام را به دست بگیریم و نخست مجموعه را هرس کنیم تا فقط آنچه به راستی لازم است، باقی بماند؛ اگر کلمه باتوسل به پ و پیش رفت، دیگر نباید به سراغ چیزهای دیگر رفت؛ دخالت دادن ت نه فقط کاری زاید، بلکه محتلاً ظانگیز است. قاعده‌ای که اینک به استر اکام مشهور است در نوشته‌های خود فیلسوف به شکلهای زیر تقریر شده است: گزاره کاری است اگر کاری را که با اندک پیش می‌رود با بسیار پیش بریم؛ اگر حقیقت با دو چیز بیان‌شدنی باشد، لازم نیست پای چیز سومی را به میان بکشیم؛ نباید وجود یک بسیارگانی را فرض کرد مگر به حکم (الف)، عقل، (ب) تجربه یا (پ) مرجعی خطانابذیر. مقالهای بسیار خواندنی در باره استر اکام نوشته زیر به قلم سه استاد نام‌آور شیمی است:

Roald Hoffmann, Vladimir I. Minkin, Barry K. Carpenter, Ockham's Razor and Chemistry, in: HYLE - International Journal for philosophy of Chemistry,

Vol. 3 (1997), pp. 3 - 28

مقاله دست‌یافتنی است؛ بنگرید به: [www.hyle.org/journal/Issues/3/hoffmann.htm](http://www.hyle.org/journal/Issues/3/hoffmann.htm)

۱۲- Ludwig Feuerbach, Das Wesen und Christentums, 1841

۱۳- در اینجا فرصت گسترش دامنه این بحث انتقادی وجود ندارد. منظور من از اشارتی که به بنیادهای فکر بلومبرگ شد این است که برخورد انتقادی به کتاب حقانیت عصر جدید، برای این که به عمق رود، باید مبتنی بر درگیری با استعاره‌شناسی و اسطوره‌شناسی او باشد.

۱۴- توضیح بیشتر این برنهشت در مقاله زیر آمده است: محمدرضانیکو، الهیات سیاسی، در: گنوستیک - ش. ۷۴. ش. ۳. دوره جدید (بهمن ۱۳۷۹، ص. ۲۱۸)

با عمیق‌شدن بن‌بست اصلاحات و تشدید بحران سیاسی در ایران، تلاشهای سازمانها، محافل و شخصیتهای سیاسی اپوزیسیون - از چپ تا دمکرات - برای دستیابی به همگرایی و پیروزی یک آترناتیو و یا طرح خویش بمتابه جزئی از آترناتیو آتی تشدید شده است. بسیاری از سازمانها و محافل چپ و دمکرات که در حاشیه تحولات سیاسی در کشورمان قرار و هر روزی که می‌گذرد فرصت بیشتری را برای مسدودخانه در سیر حوادث از دست می‌دهند. بنابراین است که این روزها با انواع نامه‌های سرگشاده حول شعارها و حوادث سیاسی روز یا پیشنهادهای برای تدوین یک پلاتفرم و سازماندهی یک حرکت فراگیر سیاسی روبرو می‌شویم.

ناگفته پیداست که هر تلاشی برای دستیابی به همگرایی و همکاری چه در طیف معینی از اپوزیسیون و چه میان طیفهای گوناگون مفید است و باید بدان دامن زد. اما باین وجود سئوالی که ذهن هر ناظر و فعال سیاسی را بخود مشغول می‌کند اینست که این تلاشها تا چه حد جدی و فکرسوده است؟ علت پایهای بن‌بست سیاسی در کشورمان چیست؟ آیا مشکل نبود شعار و راه حل سیاسی یا عدم توافق نیروها بر سر یک سیاست و اقدام معین است؟ و سئوالهایی از این دست.

اگر از ورود به جزئیات و تکرار وقایع و حوادثی که هر کس با لیست بلندبالای آنها - حداقل طی شش سال اخیر - آشناست پرهیز کنیم باید گفت که ذهن هر ناظر و فعال سیاسی و ساختار جمهوری اسلامی خود انعکاسی از بن‌بست جنبش توده‌ای در شرایط کنونی است. قصد من تکرار این عبارت کلی که نیروی توده‌ها تعیین‌کننده تحولات اجتماعی است نمی‌باشد. بلکه تاکید بر این واقعیت مشخص است که طی شش سال اخیر اکثریت مردم در جایگاه نظاره‌گر درگیریهای سیاسی درون حکومت و یا گروههای اجتماعی پراکنده با حکومت ایستادند و همین انفعال سبب شده که توازن قوای کنونی به ضرر انحصارطلبان و مابهای قدرت به هم نخورد. این انفعال به هیچ وجه از عدم آگاهی به شعارهای

## خاستگاه و چیستی...

ادامه از صفحه ۸

سرافکندگی را باید در مجموعه واقعیت انسانی تعریف کرد. چنین تعریفی اساساً سیاسی است، حتی در آنجایی که با مفهومهای الهیاتی بیان می‌شود. سوبدهای آن اینهاست:

۱- تقدیر همزیستی انسانی چیرگی یک تن یا یک گروه بر دیگری است. هیچ چاره‌ای جز سرسپردگی نیست. هر طغیانی تنها مکث کوتاهی است میان خاکساری در برابر آن و خاکساری در برابر این.

۲- زمین مستقور آسمان است. قدرت یا قدرتهایی وجود دارند در نهایت ناشناختنی که اراده خود را پیش می‌برند و انسان چاره‌ای جز خاکساری در برابرشان ندارد. رابطه آسمان و زمین بازتابی است از رابطه سلطه در نظام زمینی.

۳- تبیین مشکل موقعیت وجودی آدمی در نظام سلطه صورت می‌گیرد و این پیشاپیش به معنای آن است که پاسخی‌های چیره در این پهنه فراخوان به سرسپردگی هستند.

۴- طبیعت چه پس از روزی انسان را قطع می‌کند و چه بسیار پیش می‌آید که با خشونت خانمانسوزی رخ بدمتاید. مهربان کردن و رام کردن آن در گرو عبودیت بیشتر است و این عبودیت در برابر هر که هرچه باشد، بازتابی است از رابطه سلطه در پهنه واقعیت انسانی.

مقدم بر خاکساری در برابر فراسو سر فرودآوردن در برابر قدرت‌تبار ایسوسست. الهیات از سیاست ناشی می‌شود. ۱۴. اگر ساختار زیست اجتماعی آدمی بر پایه سلطه نبود، هیچ ضرورتی نداشت که مشکل موقعیت وجودی آدمی، یعنی مسئله‌هایی چون مرگ و زندگی و معنای هستی، تبیینی‌های بیابند که عرصه گشوده در آنها با چیرگی شاهوار آسمان بر زمین مشخص شود. بینش و منشی را که با سوبدهای بالا مشخص شود، نمی‌توان تنها مشخص گنوستیک دانست. شاید در گنوستیک این سرافکندگی‌ها بیان بارزی یافته باشند، اما تنها به این دلیل نمی‌توان نقش جریانهای بینشی و آئینهای دیگر را در پندهنشی انسان پیش از عصر جدید ندید یا سبب آنها را تنها با میزان آلودگی‌شان به گنوستیک توضیح داد. در خطه ما نیز کارکرد بینشهای هرمسی و باطنی و بساطت عرفانی را نمی‌توان تنها به نام گنوستیک نوشت و علت خشاکسارانه مردم این سرزمین را فقط به اینها برگرداند. عرفان نمونه خوبی برای پژوهش در باره بینش سنده‌پرور است اما هرگونه تلاش برای انتزاع آن از آئین چیره به تحریف بود و کارکرد تاریخی آن می‌انجامد.

بر پایه اندیشه مقدم‌دانستن سیاست بر الهیات درگیری انتقادی با کسانانی چون کارل اشپیت و کارل لویوت در حد تحلیل تاریخی مفهومها باقی نمانده و حقانیت عصر جدید تنها در این جسته نمی‌شود که

آیا شخصی به نام عیسی مسیح در آن شرایط زمانی و مکانی وجود خارجی داشته است؟ این سؤالی است که غالباً در باب وی به عمل آمده و می‌آید. بدین نحو پرسش، پاسخ صریح ناممکن می‌نماید چون در تالیفات بزرگ‌ترین تاریخ‌نویس یهود یعنی یوسف فلاویوس که کمی بعد از عهد عیسی مسیح، در سال ۳۷ میلادی تولد یافته بود، با صرف‌نظر از دو بند مجعولی که نساخان مسیحی در قرون دوم و سوم میلادی به کتاب تاریخ باستانی یهود وی افزوده‌اند، کسی تحت چنین نام و نشانی معرفی نشده است؛ در صورتی که می‌دانیم این تألیفات از لحاظ رعایت بی‌طرفی و بیان وقایع تاریخی - اجتماعی عهد عیسی مسیح و ده‌های چند ماقبل و مابعد آن آثاری پرارزش و بی‌نظیر می‌باشند؛ چنانکه کسری و لوف مؤلف کتاب معروف «در باره انجیل‌ها» در بررسی‌های خود بدین نتیجه می‌رسد که بگوید: «باری، حتی یک منبع تاریخی قابل ارزش یافت نمی‌شود که وجود کسی به نام عیسی مسیح را تأیید کند.» و آلبرت شوابتر در این باب می‌گوید: «آن عیسی ناصری که ظاهر شد مانند مسیح و موعظه کرد علم اخلاقی حکومت خدایی را پایه‌گذاری نمود حکومت آسمانی را بر روی زمین و مرد برای اینکه گناه جهانیان را با قدسیت خویش بخرد هرگز وجود خارجی نداشته است.»

ولی اگر پرسش را چنین مطرح کنیم که آیا شخصی تحت لقب یا عنوان عیسی مسیح در آن شرایط مکانی و زمانی وجود داشته است؟ آشکار است که در این صورت مسئله شکل دیگری پیدا کرده و برای پاسخ بدین سؤال لازم می‌آید که جریانات فکری و سیاسی فلسطین و سرگذشت اشخاص سرشناس یهود در نیمه دوم قرن اول پیش از میلاد و همچنین در نیمه اول قرن اول میلادی مدنظر قرار گیرند. در این راه سواى دو تألیف پرارزش یوسف فلاویوس یعنی «تاریخ باستانی یهود» و «جنگ یهود با رومیان»، خود انجیل‌ها نیز اسناد پرارچی می‌باشند. کسی که در این عرصه در میان اخبار یوسف فلاویوس بسیار جلب توجه می‌نماید فیلسوفی انقلابی است که نامش یهودا و موطن و آمان‌اش جلیلیه (یعنی همان خاستگاه عیسی مسیح) است.

یوسف فلاویوس در فصل هشتم کتاب دوم جنگ یهود با رومیان، زیر عنوان یهودای جلیلی و سه فرقه مذهبی یهودیان چنین اطلاعاتی از وی بدست می‌دهد: «منطقه تحت فرمانروایی آرکلائی پسر هیروود کبیر (یعنی ولایات ساماریا، یهودیه و نواحی شمالی ادومیه) تبدیل به ایالت واحدی گردید و یک فرمانده تام‌الاختر رومی به نام کوپونیوس برای اداره آن فرستاده شد. در عهد او (بین سال‌های ۹ - ۶ میلادی) یک مرد جلیلی به نام یهودا ظهور کرد و هم‌میهنان خود را به مبارزه با تسلط بیگانگان دعوت نمود. او می‌گفت این شرم‌آور است که نام خراج به رومی‌ها داده، هم جز خدای متعال انسان‌های فانی را به سروری خود قبول کنیم. وی فرقه خاص خود را تأسیس کرد که وجه اشتراک چندانی با سه فرقه یهودی دیگر (یعنی فرسی، صودی و اسنی) نداشت.» یوسف فلاویوس در جاهای دیگر تألیفات خود اشاره می‌کند که گروه‌های بزرگ فرقه چهارم یعنی پیروان یهودای جلیلی فیلسوف بعداً اسم زناطوت (یعنی مشتاقان آزادی) را گرفته بودند. در تاریخ منشا مسیحیت این اشتباه بزرگ رخ داده که این یهودای جلیلی، فیلسوف انقلابی یهود را با یهودای جلیلی دیگری که پسر راهزنی به نام حزکیا بود یکی به شمار آورده، نتیجتاً پیدا نمودن عیسی مسیح تاریخی را غامض و غیرممکن نموده‌اند. در صورتی که می‌دانیم قتل یهودای جلیلی فرزند حزکیا حدود ۲ سال پیش از ظهور دوباره یهودای جلیلی فیلسوف اتفاق افتاده است. در باره جنبش نارسای یهودای جلیلی فرزند حزکیا در خود انجیل هم سخن به میان آمده است: «بعد از او (تودا) در زمان سرشماری (یعنی سال ۷ میلادی) شخصی دیگر به نام یهودای جلیلی برخاست و عده‌ای مرید پیدا کرد. ولی او هم کشته شد و سرپنداش پراکنده شدند (خدمات رسولان مسیح، بند ۳۷ از فصل پنجم)».

از آنجائی که یهودای جلیلی فرزند حزکیا در سال ۵ میلادی به قتل رسیده است لذا در اینجا تاریخ و نام وی با یهودای جلیلی فیلسوف مغشوش گردیده است. مسلم به نظر می‌رسد دلیل اصلی فراموش‌گردیدن عمدی نام اصلی یهودای جلیلی فیلسوف در انجیل‌ها همین یکی بودن آن با نام و لقب یهودای جلیلی فرزند حزکیا بوده است.

در استدلال بیشتر این مطلب که دو یهودای جلیلی مذکور اشخاص جداگانه‌ای بوده و شخصیت‌های متفاوتی داشته‌اند، شواهد و اسناد روشنی را می‌توان ارائه نمود: از گفته‌های یوسف فلاویوس در باره یهودای جلیلی فرزند حزکیا چنین بر می‌آید که قیام وی مبنای ایدئولوژیک خاصی نداشته است و به احتمال زیاد انگیزه اصلی خود وی حس انتقام‌جویی از قتل پدرش حزکیا بوده که به جرم راهزنی توسط هیروود کبیر به قتل رسیده بود. افزون بر این

فلاویوس در مورد خاستگاه وی گوید که موطن او شهر گماله بود. از آنجا به گولان آمد (این شهرها در سمت شرقی دریاچه جلیل قرار داشتند). وی بعد از مرگ هیروود کبیر (چهار سال پیش از میلاد) به جلیلیه آمد و زرادخانه دولتی شهر صفوریه مرکز ولایت جلیلیه را ضبط نموده، در آنجا بر مسند قدرت قرار گرفت. اما وی در سال ۵ میلادی از سپاهیان تحت فرماندهی کونیلیوس و اروس والی رومی سوریه شکست خورد و به قتل رسید. در این واقعه شهر صفوریه ویران گشت و حدود دو هزار تن از قیام‌کنندگان مصلوب شدند. چنانکه پیداست حوزه قیام مسلحانه یهودای جلیلی مذکور از آغاز کار، شمال فلسطین، سمت شرقی دریاچه جلیل و خود ایالت جلیلیه بوده است، اما مطابق شواهد و قرائن یهودای جلیلی فیلسوف - معلم - روحانی در آن عهد در جنوب، در سمت مصر (به احتمال زیاد در آن بخش از صحرائ سینا که از سلطه مستقیم رومیان خارج بوده)

حال می‌توان دلایل قاطع و واضحی را ارائه نمود مبنی بر اینکه یهودای جلیلی فرزند زیپورائی همان عیسی مسیح تاریخی است: ۱ - یهودا از اهالی جلیلیه بوده، یعنی از همان ولایتی که عیسی مسیح بدان منسوب است. طبق انجیل متی، عیسی پس از بازگشت از مصر بود که در شهر ناصره جلیلیه ساکن شد. ۲ - چنانکه گفته شد پنج سال پیش از میلاد در رابطه با قیام یهودا و ماتتیا (ساقط‌نمودن و خردکردن عقاب طلائی) به فرمان خشم‌الود هیروود کبیر حدود چهل تن جوانان هوادار یهودا و ماتتیا که در این رابطه دستگیر شده و شجاعانه از اقدام خود دفاع کرده بودند به همراه ماتتیا فرزند سارقالوت سوخته یا اعدام شدند. به گفته یوسف فلاویوس به خاطر ایشان ماه چندین شب در خفوف بود. متقابلاً طبق انجیل متی، عیسی مسیح در همین سال (پنج سال پیش از میلاد پذیرفته شده) تولد یافت. از آنجایی که ستاره‌شناسان گفته بودند که او

مادر و دایه عیسی مسیح به توسط انجمن رسولان مسیح از اسطوره آدونیس (خدای رستی‌های فینیقی‌ها) گرفته شده‌اند. ۵ - چنانکه گفته شد براساس نوشته‌های فلاویوس «یهودا» و عده‌ای از شاگردانش بعد از خلع گردیدن آرکلائی (هیروود) پسر هیروود کبیر، یعنی بعد از سال ۵ میلادی از سمت صحرای سینا به فلسطین بازگشته‌اند. نتیجتاً معلوم می‌گردد از سقوط تندیس عقاب طلائی یعنی ۵ سال پیش از میلاد تا حدود سال ۷ بعد از میلاد یهودا و شاگردانش در صحرای سینا نزد قبایل نیمه آرامی - نیمه عرب نسیطی اقامت داشته‌اند (آرامی دانستن عیسی مسیح گواه این ادعا است). متقابلاً می‌دانیم طبق انجیل متی سال پیش از رحلت هیروود کبیر یعنی پنج سال پیش از میلاد خانواده عیسی یعنی عیسی و یوسف برای نجات فرزند نوزادشان، عیسی، وی را برداشته به سمت مصر فرار کردند و بعد از مرگ هیروود کبیر به فلسطین بازگشته و در

## عیسی مسیح تاریخی چه کسی است؟

جواد مفرد کهلان

پادشاه یهود خواهد شد لذا هیروود کبیر سخت نگران شده، تلاش کرد که نوزاد را که گفته بودند در بیت لحم زاده می‌شود، توسط ستاره‌شناسان پیدا کند. اما چون ستاره‌شناسان بعد از زیارت کوکب از راه دیگر به وطن خود در شرق برگشتند، بسیار خشمگین شد و دستور داد تا تمام بچه‌های دو ساله و زیر دو سال را که در بیت لحم و حومه‌های آن بودند، بکشند از مقابله دیو و روایت مذکور به سادگی در می‌یابیم که تولد عیسی مسیح در اصل به منزله و معنی ظهور و قیام وی (یهودای جلیلی فرزند زیپورائی) بوده، چون در انجیل لوقا نیز تولد عیسی به وضوح به همین معنی است: به گفته لوقا، عیسی مسیح در زمان سرشماری یهودیه (یعنی سال ۷ میلادی) متولد شد. آن زمان که کوپرنیوس والی فلاویوس قیام دوباره یهودای جلیلی فیلسوف در عهد همین کوپرنیوس (بین سال‌های ۶ تا ۹ میلادی) به وقوع پیوست، قابل توجه است که خبر انجیلی اعدام‌گردیدن کودکان نبرزاد (در واقع شاگردان نوجوان یهودا و ماتتیا) توسط هیروود کبیر و پیدانشدن عیسی مسیح (یهودای معلم - روحانی) به وضوح گویای جان سالم بدر بردن یهودا از حادثه اعدام مسیحین سقوط و هدم تندیس عقاب طلائی می‌باشد.

در مورد سه منبع ستاره‌شناسان اسطوره‌ای مذکور گفتنی است که در روایات کهن مسیحیان برای آنان اسامی کاسپار، ملخیور و بئاتاسار آورده شده‌اند که به ترتیب نشانگر کاسپیریان، حبشیان ماهیخوار سواحل بلوچستان (علی‌الاصول مسی‌خورها، ملیخورها) و سوری‌پرتوها (پرتوسورها، طبق قاعده تبدیل حروف همان پالتیسورها) می‌باشند. می‌دانیم این مردمان تحت حاکمیت پادشاه قدرتمند خاندان سورنی یعنی گندوفار بودند. مطابق روایات مسیحیان گویا خود گندوفار توسط سنت توماس آیین عیسوی پذیرفته؛ معذراً این روایت درست نسبی‌باشد چه گندوفار بین سال‌های ۴۸ تا ۱۹ قبل از میلاد حکومت کرده است.

۳ - واقعه ساقط و خردشدن مجسمه عقاب طلائی توسط پیروان جوان یهودا بی‌تردید همان حادثه‌ای است که در انجیل متی، باب ۲۱، آیه ۱۲ با چنین عبارتی بیان شده است: «عیسی به داخل خانه خدا (بیت المقدس) رفت و کسانی را که در صحن خانه خدا خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و میز صراف‌ها و بساط کوترفروش‌ها را واژگون کرد». خبر صریح و درست باید همان سرنگونی و هدم تندیس عقاب طلائی (نشانه امپراطوری روم) توسط پیروان جوان یهودا و ماتتیا بوده باشد؛ چون بطوری که گفته می‌شود داخل حرم بیت‌المقدس جای فروش کالا نبود. پیداست که تغییر شرح محتوای واقعه از سر مصلحت اندیشی و تقیه رسولان مسیحی می‌باشد.

۴ - نام پدر یهودا یعنی زیپورائی به لغت عبری به معنی نسوعی پرنده است. متقابلاً در انجیل مرقس، باب ۱، آیات ۱ تا ۱۲ گفته می‌شود: یکی از همان روزها، عیسی از شهر ناصره استان جلیل نزد یحیی رفت و یحیی هم او را در آب رود اردن تعمید داد. هنگامی که عیسی از آب بیرون می‌آمد، دید که آسمان باز شد و روح پاک خدا به شکل کبوتری فرود آمد و روی وی قرار گرفت و صدائی از آسمان گفت «تو فرزند عزیز من هستی که منتخب من می‌باشی». قابل توجه است که خود نام یهودا به معنی ارجمند و موعود می‌باشد. خواهیم دید اسامی مریم و یوسف یعنی نام‌های منسوب به

شهر ناصره جلیل ساکن شدند. بدین سبب عیسی بعد از آن ناصری (جلیلی) خوانده شد. داستان عیسی نوزاد پاکلمه ناصری (بچه) مربوط است. ۶ - یهودا، فیلسوف و روحانی مشهور آن عهد یهود، معلم بزرگی برای جوانان یهودا دوران آرامش و گریز و زندگی دور از وطن خود را با آنان گذارند است. متقابلاً عیسی مسیح نیز در انجیل‌ها روحانی - معلمی به شمار آمده که برای هدایت مردم با شاگردانش به نقاط مختلف فلسطین سرکشیده است.

۷ - تعلیم بزرگ یهودا این بود که «باید فرمان خدا را برد نه فرمان انسان‌های مستبد و فانی را». و این اویزه گوش رسولان عیسی مسیح نیز بوده است؛ چنانکه در خدمات رسولان مسیح، آیه ۲۹ گفته شد: پطرس و رسولان جواب دادند «ما باید دستور خدا را اطاعت کنیم، نه دستور انسان را».

۸ - طبق خبر فلاویوس نام دو تن از پسران یهودا که در راس حزب انقلابی زناطوت قرار داشتند، یعقوب و شمعون بود. چنانکه می‌دانیم در انجیل‌ها این دو نام در ردیف اسامی برادران عیسی مسیح قرار گرفته‌اند. موضوع به سادگی قابل درک است؛ عیسی مسیح با جنبه خدایی نمی‌توانست صاحب فرزند باشد. قابل توجه است که در انجیل‌ها برای عیسی مسیح قائل به برادری شده‌اند که یهودا نام داشته، پیداست که از او خود وی مراد بوده است.

۹ - دلیل اینکه در انجیل‌ها نام عالم بزرگ یهودا، یهودای جلیلی پسر زیپورائی، بدین شکل درج نمی‌شود، جز این نیست که القاب الوالی دوران هجرت و بازگشت وی یعنی عیسی مسیح (منجی پاک) و ادونی (آقای من، سرور من) و ربی (استاد من، خدای من) رسمیت یافته بوده‌اند. افزون بر این چنانکه ذکر شد وی تحت نام اصلی خود یعنی یهودای جلیلی با یهودای جلیلی دیگری که گفتیم پسر راهزنی به نام حزکیا بوده، مسته می‌شده است. ناگفته نماند به نظر می‌رسد خود معانی لفظی نام یهودا یعنی ارجمند و موعود در پدید آمدن عنوان عیسی (یشوعا، یعنی منجی) نقشی اساسی داشته است؛ چون این اسامی را به تقریب می‌توان مترادف شمرد.

۱۰ - مسلم به نظر می‌رسد که در انجیل‌ها غسل تعمیده‌نده عیسی مسیح و مبشر آمدن وی یعنی یحیی بن زکریا از سوی به جای همان ماتتیا پسر سارقالوت، متحد و همکار و همفکر یهودا پسر زیپورائی است چه وی به وضوح در مقام همان روحانی - معلم بزرگ متحد یهودا می‌باشد که به امر هیروود کبیر زندانی شده و اندک زمانی بعد به قتل رسیده است. قابل توجه است که طبق انجیل متی «وقتی عیسی خبر شهادت یحیی را شنید، به تنهایی سوار قایق گشت و به جای دور افتاده‌ای (سمت جنوب بحرالمیت) رفت». یحیی از سوی دیگر تحت همان نام و نشانی که در انجیل‌ها از وی بدست می‌دهند، نشانگر روحانی و مصلح اجتماعی بزرگ یهودی نیمه دوم قرن اول میلادی یعنی یوحنا این زکی می‌باشند: در سال‌های ۶۹ - ۷۰ میلادی تیتوس فرزند قیصر و سپاسیان شهر اورشلیم را محاصره کرده و با فجیع‌ترین و هولناک‌ترین صورتی این کار را به پایان رسانید. تیتوس معبد اورشلیم را طعمه آتش ساخت و شهر را ویران نمود. گروهی از یهودیان فراری و ستواری شدند و شمار بسیاری به اسیری و غلامی رومیان افتادند، از جمله فراربان یحیی که کاهن معروف یهودی به نام «یوحنا این زکی» بود که در سال ۶۹ میلادی از میان محاصره گریخته، به بندر یمنه رفت. وی

اصلاح مهمی در باب حقوق زنان یهود به عمل آورد که مربوط به زنان مورد شک شوهران بود. ایشان پیش از آن زمان مورد آزمایش‌های وحشیانه قرار می‌گرفتند. یوحنا این زکی در شهر یمنه آموزشگاهی دایر کرد که به زبان عبری آن را مدراش یعنی گویند. این مدرسه‌ها توسعه یافت و مدراش‌های یهود در استان جلیل دانشمندانی را پرورش داد که تعداد ۱۵۰ تن از این علما که تنایم یعنی آموزگاران خواننده می‌شدند کتابی را از احادیث و روایات شفاهی یهود به زبان عبری سنتی به نام میشنا کبیر که المثنای تورات بود، یوچود آوردند.

حال جنبه خدایی عیسی مسیح را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

می‌دانیم که عیسی مسیح انجیل‌ها ضمن اینکه فردی تاریخی از جامعه انسانی است در عین حال خدایی است که پسر خدای عالم و نماینده او در زمین می‌باشد. به سادگی می‌توان معلوم نمود که در این مقام وی همان آدونیس (ادونی، خدای رستی‌های فینیقی‌ها) است؛ و این موضوع برای متن انجیل‌ها عجیب و بیگانه نیست؛ چون در خود انجیل‌ها، سرگذشت عیسی مسیح نوشته یوحنا، در آغاز باب پانزدهم آمده: «عیسی به شاگردان خود گفت من درخت ناک واقعی هستم و پدرم باغبان است». اما پیش از مطابقت عیسی مسیح خدا با آدونیس باید گفت مسلم می‌نماید نام آدونیس یعنی شکل یونانی کلمه ادونی زبان سامیان فینیقی به معنی لفظی «سرور من» که مرادف اسامی بعل و یهودا؟ به شمار می‌رفته و عنوان عام و رایج ملل باستانی فینیقی و کنعانی بوده، در دوران اختفاء یهودای جلیلی فیلسوف نیز به منزله لقب وی به کار می‌رفته است؛ چه در انجیل‌ها عیسی مسیح (یهودا) اغلب در مقام مخاطب، چنین خواننده شده است. از اینجا معلوم می‌شود کلمه آدونیس (ادونی) که نام و عنوان مشترک یهودای فیلسوف و آدونیس خدا بوده، سبب و وسیله تلفیق این دو گشته است. خواهیم دید این آمیزش و ترکیب با غسل تعمید اسطوره آدونیس همراه بوده است. بی‌شک همین امر نقطه قوتی شده بر اینکه مسیحیت تبدیل به دین فراگیر جهانی گردد. طبق شواهد و قرائن موجود رسولان عیسی مسیح بر اهمیت این نکته پی برده بوده‌اند. حال باید خود اسطوره فینیقی - یونانی آدونیس مورد شرح و بررسی قرار گیرد:

به موجب مشهورترین روایاتی که در باب آدونیس آمده، تئیا یاس پادشاه سوریه دختری داشت میرا Mira یا میره نام که بر اثر خشم و مضیقه آفرودیت (الهه عشق) مجبور شد با پدر خود هم‌آغوشی و زنا نماید. برای تیل به این منظور، میرا با دستپاری دایه خود هیلیت مدت ۱۲ شب با پدر خود در آمیخت. اما سرانجام در شب واپسین سلطان سوریه دریافت، زنی که دوازده شب، نهانی و در تاریکی به آغوشش می‌آمد جز دخترش کسی نبوده است. پس در شب دوازدهم که به این راز وقوف یافت قصد کشتن دختر را نمود. ولی میرا موفق شد که فرار کرده، به خدایان پناه برود. خدایان نیز بر وی رحم نموده، او را به شکل درخت میره (میرهه، مر) در آوردند. ده ماه گذشت آنگاه در درخت شکافی ایجاد گشته و پسری از آن زاده شد که آدونیس نام گرفت (قابل توجه است که در روایات اسلامی مریم آستن عیسی مسیح، در هنگام زایمان به درخت خرمائی پناه می‌برد و در انجیل به روایت متی، سه منجم شرقی از جمله، شاخه درخت میره (مر) به مریم و عیسی نوزاد هدیه می‌کنند). آفرودیت که از زیبایی پسر به شگفت آمده بود وی را در پناه خود گرفته، پرسفن Persefone (الهه زیرزمین) را مامور پرورش او کرد. پرسفن نیز که سخت از زیبایی کودک خوشش آمده بود او را نزد خود نگاهداشته، از یاز پس دانش دریغ نمود. پس اختلافی میان آنان در گرفت که کالی یوپ (الهه شعر) یا به روایتی زئوس (خدای خدایان) برای حل آن اقدام کرد. بنابراین قرار شد آدونیس یک سوم سال را با آفرودیت و یک سوم سال را با پرسفن و یک سوم دیگر را به دلخواه خود بگذرانند؛ که آدونیس ترجیح داد یک سوم دلخواه را نیز با آفرودیت بگذراند و به این ترتیب دو سوم سال را با آفرودیت و یک سوم سال را با پرسفن می‌گذراند.

پیداست که اسطوره فوق در پیدایی داستان تولد و کودکی عیسی مسیح نقشی اساسی داشته است؛ چون در این اسطوره اسامی تئیا یاس Teias (ماخوذ از کلمه یونانی Theus یعنی خدا)، میرا Mira (در اصل مونیرا Moira یعنی معنی لفظی سهم و بخش، الهه تسهیم و تقدیر یونانیان باستان) پرسفن (الهه زیرزمین) و آدونیس (ادونی، بعلی) به ترتیب با خدا (یهودا)، ماریا، یوسف و عیسی مسیح خداگونه مطابقت دارند. مسلم به نظر می‌رسد که در تغییر و تبدیل اسامی میرا و پرسفن به ماریا و یوسف اسامی خواهر و برادر محبوب اعضاء فعال انجمن رسولان عیسی مسیح که خاندانشان پناهگاه و مامن رسولان مسیح بوده، واسطه قرار گرفته‌اند؛ این دو تن، ماریا (مریم) و یوسف (ملقب به برنابای واعظ) مادر و دانی مرقس (یحیی) نویسنده نخستین انجیل بوده‌اند.

## درخواست اصلاحات واقعی در جامعه ایران بسیار بالاست

ادامه از صفحه ۷

گنجی هم مسایل بسیاری در این باره می‌دانند. خود من هم به دلیل اینکه عضو کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای بوم و شمار زیادی گزارش و شکایت از کسانی که عزیزانشان را از دست داده‌اند یا مفقود شده‌اند دریافت کرده‌ام، مسایل بسیاری در این باره می‌دانم که اگر قرار بود جنجال و هیاهو برپا شود تا به حال این مسایل عنوان شده بود.

زرافشان هنوز چیزی در باره قتل‌های دارند پیش‌دستی می‌کنند که مبادا مطالبی را افشا کند. اگر در ایران در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی وارد شوید ناگهان به اعصابی پی می‌برید که در برابر آن اقدامات سطحی هیچ‌گونه نتایجی نخواهد داشت. ممکن است کسی که از دور به این وضعیت نگاه می‌کند بگوید ساخت و پاخت شده یا احتیاط صورت می‌گیرد یا تسویه است، در حالی که باید تفاوت محیط درون و بیرون را در نظر داشت و متوجه بود که ساختارهای پدیدآورنده نابسامانی‌های وجود دارد که در برابر آن انسان نمی‌تواند و قرار نیست بقیه عمرش را به خاطر فقط افشای آن ساختارها و نه مبارزه اصولی با آن هدر دهد یا در گوشه زندان بگذراند، بلکه قرار است که سنجیده‌تر، عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر عمل کند. اما گاهی شرایط افشاگری آماده می‌شود که در این صورت افشاکننده آماده هرگونه عقوبتی نیز خواهد بود چون قرار هم نیست که انسان همیشه مهر سکوت بر لب بزند.

به هرجهت طرف مقابل طاقت هیچ چیزی را ندارد. با یک سخنرانی ساده در یک شهر، توسط یک جانباز و از بستگان حکومت و نظام و نظریه پرداز و معتقد به جمهوری اسلامی، ببینید چگونه برخورد می‌کند. کانون نویسندگان ایران را که جمعی از فرهیختگان و مشوقان ادب، علم و هنر است نمی‌تواند تحمل کند. در جامعه‌ای که دو میلیون و شصصد هزار نفر معتمد دارد حضور چنین توانایی‌هایی باید ارزش قلمداد شود، در غیر این صورت انسان به سوی پرداختن به مسایل ساختاری کشیده می‌شود و متوجه می‌شود که روابط پیچیده‌تری وجود دارد که باید به آنها پرداخت و مورد عمل قرار داد. گرفتاریهایی مانند بازداشت ناصر زرافشان علایم بسیار کوچکی از این وضعیت است.

در مورد وضعیت سیاسی در ایران آیا جنبش اصلاح طلبی در ایران به بن‌بست رسیده یا خیر؟

جنبش اصلاح طلبان دولتی و حکومتی در ایران یقیناً به بن‌بست رسیده و حتی قابل احیاشدن هم نیست. آقای خاتمی دیگر نمی‌تواند رهبر اصلاحات باشد. ممکن است همچنان وی برگزیده اصلاح طلبان دولتی باشد اما به دلیل اینکه خود را تسلیم کرده و پذیرفته است که ساختار قدرت دست نخورده باقی بماند، راه به جایی نخواهد برد. در مقابل اصلاحات به معنای واقعی و در مفاهیمی که رزا لوگزامبورگ و مارکوزه به کار برده‌اند، یعنی تغییرات ساختاری با روشهای مسالمت آمیز در مراحل متعدد در ایران نمرده و عمدتاً به درخواست مردم ایران حتی در روستاها و بخشهای دهقانی که معمولاً محافظه کارند، می‌باشد. درخواست اصلاحات واقعی در جامعه ایران بسیار جدی است و جنبه‌های اصلی آن آزادی فردی بویژه استی جوانان است چون می‌خواهند آزاد زندگی کنند و سلیقه‌های خود را اعمال کنند. بعد آنچه که کمتر اعلام می‌شود اما بسیار قوی‌تر در زیر پوست جامعه جاری است رفع فشار فقر و بیکاری در میان طبقات تهیدست است. جنبه دیگر، آزادیهای سیاسی و دموکراسی است. مردم خسته شده‌اند از اینکه بروند رای بدهند و بعد چیزی تغییر نکند. مردم به دموکراسی که با عدالت سروکار داشته باشد نیاز دارند. مردم دموکراسی می‌خواهند که نهادهای مدنی جدی متعلق به افشار محروم و در به وجود بیاورد و به خود حکومت بدهد و در مقابل جامعه سیاسی، جامعه مدنی به وجود آید و خلاصه نوعی گرایش سوسیال دموکراتیک برقرار شود. خواست دیگر و قطعی مردم برخورد شدید با متجاوزان و متجاوزین به حقوق ملت است. از مفیدین گرفته تا توهین کنندگان و کسانی که آزادیهای را سلب می‌کنند و تفسیرهای من درآوردی ارائه می‌دهند و هر کاری دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند. همه اینها در مجموعه فرآیند اصلاحات مورد نظر مردم جا دارد. تاکنون اصلاح طلبان دولتی و حکومتی اندازه‌های معین و تعریف مشخص برای خود گذاشته‌اند و مرتب نگران هستند که کسی از اعتدال خارج

نشود. این گروه نگران نیستند که جریانهایی مخالف اصلاحات تا چه اندازه رشد کرده و کجاها می‌تازند و چه موضعی را به دست می‌آورند و چه ناامیدی‌ها و ناامنی‌هایی ایجاد می‌کنند. به نظر من اصلاح طلبان دولتی و حکومتی در درون خود از محافظه کاری بسیار زیادی برخوردارند و به معنای واقعی نمی‌خواهند مردم قدرت پیدا کنند. همینطور که در زمینه اقتصاد اصلاح طلبان دولتی در رده راست افراطی طبقه بندی می‌شوند، در صحنه سیاسی و اجتماعی نیز کاملاً محتاط هستند و در رده همان محافظه کاری جای دارند.

محمد خاتمی در نیمه راه دور دوم ریاست جمهوری خود تازه به فکر افزایش اختیارات ریاست جمهوری افتاده است. با توجه به اینکه لویایی چون حذف نظارت استموابی و افزایش اختیارات ریاست جمهوری در دستگاههای مختلفی از قبیل شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌تواند ماهها معطل و حتی بدترینه نشود، آیا بیان این حرفها در این شرایط آخرین ترغیب خاتمی برای سرگرم کردن افکار عمومی نیست؟

اگر نخواهم خود خاتمی را به این روش فرصت طلبانه و ناصادقانه سیاسی متهم کنم چون قصد برخورد شخصی ندارم، اما نتیجه همان سرگرم کردن افکار عمومی خواهد شد. آقای خاتمی هم از استدلال اصلاح طلبان استفاده می‌کند. اینها معتقدند حرف درست را باید به موقع بزنند و بعد که در جای دیگری این حرف و خواسته رد شد آنوقت به آگاهیه کمک می‌کند و مردم می‌فهمند که چه نهادی و چه کسانی مانع اصلاحات هستند. اینها فکر می‌کنند مردم نمی‌دانند چه نهادهای و چه گروههایی مخالف اصلاحات هستند. اینها آگاه نیستند که نخستین موانع اصلاحات و دموکراسی و ترقی توسط خود مردم کشف شد.

بسیاری از اصلاح طلبان کنونی که خودشان زمانی در آنطرف پرچین و در میان مخالفان دموکراسی و اصلاحات بودند حالا می‌گویند یا این روشها مخالفان کنونی اصلاحات سیاسی اعتبارشان را نزد مردم از دست خواهند داد. اینها فراموش می‌کنند که در حال حاضر در صحنه سیاسی ایران تنازع بقا جریان دارد. برخی آشکار اعلام می‌کنند که اصلاً آرای مردم برای آنها مهم نیست و به دنبال یک سری آرمانها، ایدئولوژیها و اخلاقیات و اعتقادات هستند. من اگر جای جریانهایی که ممکن است با

لایحه افزایش اختیارات ریاست جمهوری مخالفت کنند، بوم، اجازه می‌دادم آقای خاتمی اختیاراتی را که می‌خواهد داشته باشد، برای اینکه باز هم کاری نمی‌کرد. خاتمی زمانی هم که اختیارات کافی داشته باشد باز رو به مردم خواهد کرد و نصیحت خواهد کرد که معتدل باشید و تند نروید و به قانون اساسی وفادار باشید. آقای خاتمی اختیار داشت و کاری نکرد. او از حمایت گسترده و نیروی آگاه مردمی پرشور و شریف و آماده برای فداکاری برخوردار بود و کاری نکرد. اما در مورد لایحه خدمت نظارت استموابی مطمئن هستم که چنین اجازه‌ای داده نخواهد شد و نمی‌گذارند مجلس وارد این مباحث بشود.

حال که پروژه اصلاح طلبان حکومتی در ایران شکست خورده و شما گفتید که عصر انقلابها به پایان نرسیده و از طرف دیگر معتقدید که مردم ایران به دنبال راههای مسالمت آمیز در جهت جنبش اصلاح طلبی هستند، آیا فکر می‌کنید انقلاب دیگری در انتظار جامعه ایران باشد؟

نخست انقلاب را باید تعریف کرد. ممکن است تحول مسالمت آمیز هم نوعی انقلاب باشد. اما تشخیص دقیق روندهای کنونی زیاد میسر نیست. وقتی روغن داغ بر روی تن یک نفر بریزند، قریب خواهد زد. ممکن است یکی انقلاب یا شورش کور و پیروزی بدون آگاهی مجدداً در ایران به فاجعه تبدیل شود. اما مسئول آن کسانی هستند که روغن داغ را بر تن جامعه ریخته و می‌ریزند. مسئول کسانی هستند که به هیچ عنوان فرصت‌های به دست آمده در چند سال گذشته را برننایدند. یادمان باشد که انواع مداخله‌های خارجی نیز در جریان است. دولت جرح بوش به نظر می‌رسد در ایران و در منطقه قصد مداخله‌هایی دارد. این مداخله‌ها در درجه اول به قصد نجات از رکود و بحران در آمریکا صورت خواهد گرفت. آمریکا به دلیل شرایط داخلی خود وارد عرصه‌های تهاجمی در سطح جهان شده است. ساختار قدرت در ایران به گونهای است که همه بخشهای آن نمی‌توانند یکسان با این شرایط برخورد کنند. ممکن است بخشهایی از حکومت بپذیرد که در این شرایط امتیازهایی بدهد و بگیرد اما بخشهایی هستند که چنین چیزی را تحمل نخواهند کرد و به استقامت ملی و روابط صلح آمیز و عادلانه با همه

کشورها از جمله آمریکا فکر می‌کنند. صف آرایی نیروها کاملاً متفاوت است و به نظر من شرایط و اختلاف پتانسیل‌های اجتماعی طوری است که جامعه آماده انفجار شده است. اما اینکه تا چه اندازه خرد و برنامه‌ریزی وجود دارد و به کجا خواهد کشید و چه برنامه‌هایی را چه کسانی در سر می‌پرورانند، باید منتظر شد. تحولات و شرایط کنونی منطقه خاورمیانه آیا به تحقق خواسته‌های مردم و تعیین سرنوشت ایران کمک خواهد کرد یا آن را به خطر خواهد انداخت؟

شرایط منطقه‌ای اصلاً به نفع ایران نیست. واقعه ۱۱ سپتامبر به زبان انقلابی‌ها، نیروهای مترقی، خواستاران اصلاحات عمیق، عاشقان صلح و مبارزان راه آزادی و عدالت تمام شد. ممکن است بخشهایی از جریانی که وقایع ۱۱ سپتامبر را به وجود آوردند به خاطر تبعیض و اهانت بین‌المللی که به آنها می‌شود دست به عملیات کور زده باشند، اما بخش‌هایی از این جریان مثل خود طالبان و افراد بالای القاعده هم دست‌ساز خود «سیا» هستند. چنین حرکتی اگر قابل درک باشد اصلاً قابل توجیه نیست و برای حرکت مردم به سمت رهائی زیان آور بوده است. آنچه که در حال حاضر در منطقه اتفاق می‌افتد این است که بخشهای افراطی در حال غلبه کردن هستند.

مردم ایران طرفدار ملت فلسطین هستند و از مبارزات آنها دفاع می‌کنند اما برخی از حرکت‌های افراطی که بهانه به دست جنایتکاران جنگی اسرائیل می‌دهد در حال غلبه کردن است که هرگز به نفع مردم نیست و امکانات فرصت طلبان‌های را برای برخی از دولتهای وجود آورده است. رادیکالیسم نوع بوش از آنطرف و واکنشهای مشکوک از این طرف شرایطی را فراهم کرده که ممکن است سلطه جهانی به تعادل جدیدی برسد و شمار تازه‌تر یا قدیمی تری از سرکوبگران را به شکل دیگری مجدداً سر سوزند همه مسلط کند.

معتدل دیگر جامعه کنونی ایران مسئله اعتیاد کسرتده است. در حال حاضر وضعیت اعتیاد و مبارزه با مواد مخدر در ایران چگونه است؟

متأسفانه وضعیت اعتیاد کنترل که نمی‌شود هیچ، گسترش هم می‌یابد. روز به روز شمار بیکارانی که در ایران به دام اعتیاد گرفتار می‌شوند بیشتر می‌شود و آن نظریه من که فقر و بیکاری و تبعیض عامل مستقیم ۸۰ درصد از اعتیاد به مواد مخدر است، به اثبات می‌رسد. از طرف دیگر شمار و نرخ اعتیاد در میان زنان بسیار بالا رفته است، به خاطر اینکه گاهی اعتیاد با انواع دیگر بزه ارتباط پیدا می‌کند. مثلاً تن‌فروشی و یا همکاری با گروههای سرقت و کیف‌زنی سر و کارشان را به مواد مخدر هم می‌کشاند. دختران فراری از خانه‌ها و به تنگ آمدگان و آنها که به هر حال نمی‌توانند تبعیض و محرومیت را تحمل کنند و کنترل‌های اخلاقی در خانواده‌های کوچک و فقیر و پرجمعیت‌شان وجود ندارد، فرار می‌کنند و به گیر مردان فاقد شرافت و طمع می‌افتند. بعد راهی مواد مخدر می‌شوند و سریعاً به فروشنده تبدیل می‌شوند. یکی از بررسی‌های من نشان می‌دهد که در کنار هر چهار معتاد یکی خرده‌فروش قرار دارد. در حالی که انگلستان که آنهم یکی از کشورهای پراشوب در مواد مخدر است، در برابر هر ۶ تا ۶۰ معتاد یک خرده‌فروش قرار دارد. این وضعیت نشان‌دهنده فقر است. روند جدید دیگری که متأسفانه پیدا شده آلوده‌بودن مواد مخدر است. پس از یازده سپتامبر و حمله آمریکا به مردم افغانستان، مدتی نقل و انتقال مواد مخدر کم شد و در نتیجه مواد جانبی و سمی داخل مواد بویژه هروئین شده و بیکاره شمار کسانی که با یک بار تزریق یا استنشاق بلافاصله دچار سکنه قلبی شدند، بالا رفت.

خود من که گاهی برای بررسی به مناطقی که معتادان بیشتری وجود دارند می‌روم با مواردی از مرگ‌های ناشی از مواد سمی روبرو شده‌ام. تعداد کل معتادان هم که صدام رو به افزایش است. در حال حاضر حدود ۵۰۰ هزار نفر در ایران وجود دارند که به احتمال زیاد در سال آینده معتاد خواهند شد. یعنی این گروه معتادان فزونی و تصادفی هستند که به آنها معتادان مارژینال هم گفته می‌شود و برخی از آنها برای بالابردن کارآمدی خود معتاد شده‌اند. کسانی هستند که چون مخارج زندگی‌شان با درآمدشان همخوانی ندارد و گرفتار خرج تحصیل فرزند، بیماری همسر، چیزیه دختر و گریه خانه و غیره هستند با مصرف مواد مخدر دارای انرژی کاذبی می‌شوند و بیشتر کار می‌کنند اما پس از مدتی آثار آن ظاهر شده و به کلی آنها را از پا

درمی‌آورد. اینها حدود ۵۰۰ هزار نفر هستند که احتمالاً بیشتر از ۷۰ درصدشان در معرض اعتیاد مزمن قرار دارند. باز هم بررسی‌هایی که انجام داده‌ام نشان می‌دهد که حدود ۵۰۰ هزار نفر نیز معتادانی هستند که مطلقاً قابل شناخت نیستند و بدبختانه بسیاری از آنها زن هستند. در همایش اخیر آسیب‌شناسی اجتماعی بسیاری از واقعیتها فاش شد و مشخص گردید برخلاف تصور قبلی که تعداد زنان معتاد حدود ۵ درصد کل معتادان تخمین زده می‌شد حالا به ۱۰ تا ۲۱ درصد رسیده است. روند دیگر اینکه مجدداً قیمت واقعی تریاک رو به ارزان شدن است. در یکی دو سال اخیر به دلیل کنترلها و بویژه شرایط افغانستان مقداری قیمت تریاک بالا رفت اما در طول سالیان قیمت واقعی تریاک برخلاف همه محصولات دیگر در ایران پائین آمده است. در این صورت در سرزمینی که اولاً با تریاک آشنایی دارد و نابسامانی‌های بسیار زیاد اقتصادی و اجتماعی و بی‌عدالتی و فقر و عقب‌ماندگی وجود دارد، در سرزمینی که فقط در استان خراسان ۵۰۰ هزار بیکار وجود دارد که در حاشیه مرزی مشغول تردد هستند و بسیاری از آنها در هر رفت و آمد به راحتی چند کیلو تریاک حمل و نقل می‌کنند، در سرزمینی که خدمات تقریبی در اختیار همگان نیست و جوانان به محض اولین سرکوب یا برخورد اهانت‌بار از سوی مسئولین دولتی یا پلیس یا خانواده تحقیر و سرکشته می‌شوند و از داشتن عزت اجتماعی محروم می‌شوند و در جامعه هم مواد ارزان وجود دارد، حتی با پول توجیبی‌اش مواد مخدر تهیه و مصرف می‌کند.

کفته می‌شود که سن شروع اعتیاد در ایران به ۴۱ تا ۵۱ سال رسیده و اکثر مصرف‌کنندگان مواد مخدر در ایران در رده سنی ۵۳ تا ۵۴ سال قرار دارند. با این وضعیت نسل کنونی را چگونه می‌شود نجات داد و خسارات ناشی از اعتیاد این نسل از لحاظ اجتماعی و اقتصادی در آینده چه خواهد بود؟

وقتی به عمق این فاجعه می‌اندیشم گاهی اوقات منتهای سرم را در دستهایم می‌گیرم و به گذشته و آینده و امیدها و آرزوهایی که در سر می‌پرورانیدم فکر می‌کنم و اینکه چه موقع و چه کسانی سرانجام مسئولیت این آسیب گسترده اجتماعی را به عهده می‌گیرند. وقتی در جامعه‌ای همه نیروها به شکلی از صحنه فرار کنند و سرخورده و ناامید شوند، تا سلف‌ها را خواهد بود. اما در همین حال به دلیل رشد آگاهیها و دیالکتیک مقاومت و امکان مداخله خردمندانه انسان در وضعیتش در چارچوب واقعیتها به این نتیجه می‌رسم که هنوز امیدی هست و هنوز می‌شود آرزوهایی را جامه عمل پوشاند. واقعیت این است که رقم بسیار بالایی اعتیاد در ایران در آینده جامعه و اقتصاد ایران مشکل‌زا خواهد بود. اما نمونه‌های قابل توجهی از معتادان هستند که سوم مواد مخدر خیلی سیستم اعصاب و شخصیتی آنها را خراب نکرده و فرو نپاشیده‌اند. این گروه وقتی انگیزه پیدا می‌کنند و قدم در عرصه آرمانهایی سیاسی می‌گذارند نیروی عظیمی در آنها برانگیخته می‌شود و مقاومت می‌کنند. بسیاری از پزشکان و روانپزشکان جوان ایرانی در زمینه ترک اعتیاد به شدت کار می‌کنند و انواع داروها و روشها را به کار می‌گیرند. بررسی‌های بسیار عمیق می‌کنند و در زمینه سم‌زدایی و کنترل اعتیاد به پیشرفتهای خوبی رسیده‌اند. کسانی را که من می‌شناسم بر اساس نوع مواد و میزان ناخالصی‌هایی که در آنها هست تحقیق می‌کنند تا بهترین روشهای ترک اعتیاد را پیدا کنند. در حال حاضر امکانات تکنیکی برای سم‌زدایی معتادان و کنترل در ایران زیاد است. علاوه بر این امکانات کارشناسی نیز برای کنترل‌های اجتماعی و روانی در ایران بسیار است. در حال حاضر نمی‌توان برای این مقدمات وارد حوزه کارهای عملی شد. برخورد‌های کنونی فقط پلیسی و بسیار سنگین است. در برخی از سالها تا ۲۵۰ نفر از افراد پلیس در برخورد‌ها کشته شده‌اند. اما با این وصف حدود ۸۰ درصد از مواد مخدر مصرفی اروپا از ایران عبور می‌کند. در حال حاضر صنایع متوسط اعتیاد در ایران نزدیک به ۱۹ سال است اما نمونه‌های شروع اعتیاد در ۱۴ سالگی هم زیاد مشاهده می‌شود.

برخی از مقامات حکومتی ایران می‌گویند ایران هرگز نمی‌تواند معتاد شود. در جهان را داراست معتادان می‌شود همه کشفیات حدود ۷ درصد کل مواد مخدری است که به ایران وارد می‌شود. آیا ورود و پخش مواد مخدر در ایران فقط از طریق شبکه‌های قاچاق کلاسیک صورت می‌پذیرد؟

در سال ۱۹۹۹ بیشترین حجم تریاک و معادل آن که از ایران عبور کرده حدود ۱۸۰۰ تن بوده است. در همان سال در افغانستان ۴۸۰۰ تن تریاک تولید شده بود که مقداری در ایران و خود افغانستان و پاکستان مصرف شده، مقداری از مسیر آسیای مرکزی و روسیه عبور کرده و کمی هم از مسیر خلیج فارس عبور کرده است. در ۱۰ سال گذشته حدود سه هزار تن تریاک در ایران کشف شده که معادل سه میلیون کیلو و سه میلیارد گرم است و از آنجا که یک گرم

تریاک برای آغاز اعتیاد بسیار بالاست می‌توان متوجه شد که مصرف تریاک در ایران در چه وضعیت وخیمی قرار دارد. واقعیت دیگر این است که بخشی از نیروی انتظامی فعالانه در جهت کشف مواد مخدر عمل می‌کند و در مقابل با قاچاقچیان و اشرار کشته می‌شوند. اما انگار جریان دیگری هم وجود دارد که یا به دلیل عدم سازماندهی و ناکارآمدی پلیس و یا ضعف در مقابل اشرار در نواحی مرزی شرقی و حرفه‌ای‌های داخلی این اقدامات ناکافی و بی‌اثر جلوه می‌کند. در ایران ورود، پخش و عبور مواد مخدر مرحله به مرحله صورت می‌گیرد. واردکنندگان به داخل مرزهای ایران یک گروه هستند، بعد از نواحی مرزی تا اطراف تهران و شهرهای بزرگ توسط گروه دیگری حمل می‌شود و سپس گروه دیگری آن را به اطراف آذربایجان منتقل می‌کنند و در نواحی مرزی ترکیه و داخل آن کشور مافیای بین‌المللی وارد عمل می‌شود.

ضمن جدا بودن هر یک از این شبکه‌ها نوعی همکاری و هماهنگی هم بین آنها وجود دارد، که از سویی مبارزه با آنها را دشوار می‌کند و از سویی دیگر این سؤال مطرح می‌شود که چرا هنوز بهترین مسیر عبور مواد مخدر ایران است. این پرسش را در چندین کنفرانس بین‌المللی مبارزه با مواد مخدر از من کردند. همه می‌دانند با اینکه مافیای مشکل و قومی در روسیه وجود دارد چرا همچنان بهترین و ساده‌ترین مسیر عبور مواد مخدر ایران است. این پرسش به نظر من دو پاسخ بیشتر ندارد. یا اینکه در مقابل عملکرد قاچاق سازمان یافته داخلی، پلیس به حد کافی قوی نیست و اگر نیست چرا؟ و این شبکه‌ها از چه نیروهایی کمک می‌گیرند؟ یا اینکه جریان دیگری به موازات عملیات پلیسی در جهت خلاف عمل می‌کند.

## عیسی مسیح تاریخی

### چه کسی است؟

ادامه از صفحه ۱۰

نه تنها نام والدین و اسطوره ولادت عیسی مسیح بلکه بخش مهمی از داستان فرجام او نیز از اسطوره و آئین این خدای فینیقی - یونانی مأخوذ است: چرا که مطابق منابع یونانی و رومی در فصل بهار (یا میانه تابستان) هر سال در روزی که روز مرگ آدونیس به شمار می‌رفت، برای این خدای رستنی‌ها مراسم جشن و عزاداری برگزار می‌گشت. روز اول مرگ آدونیس را جشن گرفته، روز بعد از جشن، در میان نوحه و گریه و زاری زنان، مراسم خاکسپاری جسد آدونیس بازسازی می‌شد. در این مراسم تصویری به جای آدونیس مورد استفاده قرار می‌گرفت و تصور می‌گشت که رود آدونیس - که امروزه نهر ابراهیم نامیده می‌شود - به خاطر مرگ پروردگار جوان و ناکام هر ساله سرخگون می‌گردد. اما روز بعد اعلام می‌شد که خدای جوان زنده است و بدین مناسبت تصویر او به هوا بلند می‌گردید.

گفتنی است کلمات بیبل Bible و بیبلیوتک bibliothegue که در زبان‌های کنونی اروپا به ترتیب معنی کتاب مقدس تورات و انجیل و کتابخانه را می‌دهند، مربوط به همین فینیقی بوده و از نام شهر گوپله آنجا گرفته شده‌اند. جهت این نامگذاری آن بوده که یونانیان لوازم تحریر خود را از این شهر بدست می‌آوردند. این شهر که اکنون جبیل (جبله) نامیده می‌شود و نمونه‌کهن‌ترین خط فینیقی (مادر این خطوط حالیه) از آنجا پیدا شده، از برای کاغذ (پاپیروس) نزد یونانیان شهرتی بسزا داشت و مرکز بازرگانی مهم میان مصر و یونان بود. چنانکه گفته می‌شود آئین ستایش آدونیس (آدونی) از همین جا به کشورهای دیگر نفوذ پیدا کرد. پاپیروس‌های مصری به همین بندرگاه می‌رسید و از آنجا به یونان ارسال می‌شد. ون امون، یکی از پیشوایان مصر باستان که در سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد مسیح از برای خرید چوب سدر برای ساختمان پرستشگاهی با کشتی به گوپله آمده بود، در سفرنامه خود که در روی پاپیروس نوشته شده و در سال ۱۸۹۱ میلادی در الهیه پیدا شده، می‌نویسد: «با آن کشتی که به گوپله آمده بودم، پانصد تومار پاپیروس به آن بندرگاه فرود آوردند».

سرنجام باید گفت که مسلم می‌نماید موضوع مصلوب‌شدن عیسی مسیح مربوط به عیسی مسیح تاریخی یعنی بهودای جلیلی پسر زیپورائی بوده است؛ چه سواى انجیل‌ها در خبر تائیتوس مورخ رومی نیز که بین سال‌های ۵۰ تا ۱۲۰ میلادی می‌زیسته به صراحت در این باب سخن رفته است.

## حل نظامی مشکل عراق یا «راه سوم»!

محمود صالحی



این است که صدام حسین به کویت حمله کرد. فاکت این است که حقوق بشر در این کشور لگدمال می‌شود.

فاکت این است که آمریکا بدنبال منافع ژئوپلیتیک خود در منطقه است. فاکت این است که سازمان ملل ۱۸۹ کشور عضو دارد و آمریکا در ۱۶۳ کشور آن حضور و یا پایگاه نظامی دارد. فاکت این است که ۵ پیش‌شرط آمریکا طوری تهیه شده که صدام نتواند از عهده تامین آن برآید. فاکت این است که آمریکا تا آماده‌شدن شرایط حمله نظامی به تحرکات دیپلماتیک خود خواهد افزود. فاکت این است که اپوزیسیون خارج از کشور عراق طی ماههای گذشته توسط سازمان سیا سازمان‌دهی شده و حتی در صورت سقوط صدام از مقبولیت داخلی برخوردار نیست. فاکت این است که هنوز عواقب حمله آمریکا به عراق هم در منطقه و واکنش مردم عرب نسبت به آن و هم به لحاظ داخلی یعنی خطر فروپاشی عراق مشخص نیست.

دهها سال حکومت صدام حسین امکان هرگونه تحول دمکراتیک از پائین را نیز سلب کرده است. اما راهی که در صورت افزایش فشار آمریکا محتمل تر می‌نماید و نیز بخشی از فرهنگ سیاسی عراق هم هست و آن «اقدام افسران جوان» است. شاید بهتر آن باشد که دود سیاهی از کاخ ریاست جمهوری برخیزد و رسانه‌ها خبر از درگیری و سپس کشته‌شدن صدام حسین توسط افسران جوان دهند تا اینکه «وحشت بی‌پایان» حکومت صدام با پسماندها و شهرها «پایانی آمریکایی» و «وحشتناک» یابد.

با «منا» خبرگزاری رسمی مصر گفت: این شانس است برای دولت عراق که قطعنامه‌های سازمان ملل را به اجراء گذارد و از بحران‌ساز شدن اوضاع جلوگیری کند. بنابر گزارش روزنامه مصری الاخبار طی روزهای آتی حسنی مبارک، بنابر اسد رئیس‌جمهور سوریه، عبدالله ولیعهد عربستان و عبدالله دوم پادشاه اردن در شرم‌الشیخ به گفتگو خواهند نشست.

آمر موسی دبیرکل لیگ عربی سخنرانی بوش و در جریان قراردادن سازمان ملل را مثبت ارزیابی کرد.

روزنامه البعث ارگان دولتی حزب بعث سوریه با دید انتقادی به سخنرانی بوش نوشت: تمرکز بوش بر عراق به منظور به فراموشی سپردن ریشه همه بحران‌های منطقه یعنی اختلاف اعراب و اسرائیل است. روزنامه قطری الوطن در سرمقاله خود نوشت: با سخنرانی بوش امکان بروز جنگ در منطقه افزایش یافت. جرج بوش سندی علیه دولت عراق ارائه نکرد، اما به نظر می‌رسد پس از سخنرانی او مقاومت بین‌المللی بر علیه جنگ کاهش یافته است.

آیا راه سوم وجود دارد؟

فاکت این است که صدام حسین یک دیکتاتور جنایتکار است. فاکت این است که صدام حسین به ایران حمله کرد و با لجاجت رهبران ایران در ادامه جنگ، حاصل آن یک میلیون نفر کشته و صدها هزار نفر مجروح و میلیاردها دلار خسارت مالی شد. فاکت این است که صدام حسین علیه ایران و کردهای عراق از بمب‌های شیمیایی استفاده کرد. فاکت

حق و توری خود در قطعنامه آتی شورای امنیت در مورد عراق استفاده نخواهد کرد.

چین پس از سخنرانی بوش وزارت امور خارجه چین اعلام کرد «فعلاتانه در جستجوی راه‌حل سیاسی» شرکت خواهد کرد. موضع رسمی دولت چین مخالفت با اقدام نظامی یکجانبه آمریکا است. «لی پنگ» رئیس مجلس چین گفت: همه فعالیت‌های ضد تروریسم باید زیر چتر سازمان ملل صورت پذیرد.

اتحادیه اروپا

نخست‌وزیر دانمارک «راسموسن» که اکنون رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا است به رئیس‌جمهور آمریکا اطمینان داد که اتحاد اروپا با «لحن سنجیده‌تری» با دولت عراق برخورد خواهد کرد. او گفت تلاش خواهد کرد دولت اروپایی را حول یک خط مشی مشترک در قبال عراق گرد هم آورد. دو هفته قبل وزاری خارجه اتحادیه اروپا مخالفت خود را با اقدام یکجانبه آمریکا اعلام داشتند و از دولت عراق خواستند به بازرسان سازمان ملل اجازه کار دهند.

در میان اعضای اتحادیه اروپا دولت سوئیال دمکرات آلمان مخالف هرگونه اقدام نظامی هم از سوی آمریکا و هم از سوی سازمان ملل است. دولت آلمان معتقد است عواقب و خطرات اقدام نظامی در منطقه هنوز نامشخص است.

برخلاف جو عمومی که علیه جنگ است، دولت انگلیس در کنار آمریکا قرار دارد. برای روز ۲۴ سپتامبر نمایندگان مجلس از تعطیلات تابستانی فراخوانده شده‌اند تا در مورد بحران به بحث و بررسی بنشینند. پس از مذاکره تونی بلر و جرج بوش در کمپ دیوید، دولت بلر مراجعه بوش به آرا سازمان ملل را حاصل سیاست خود می‌داند.

فرانسه نیز مخالف اقدام یک‌جانبه از سوی آمریکا است اما برخلاف آلمان مخالفت خود را رسماً اعلام نکرد. ژاک شیراک در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز که قبل از سخنرانی جرج بوش انجام شده بود گفت صدام باید طی دو سه هفته آینده به بازرسان سازمان ملل اجازه از سرگیری کار خود را بدهد. طی روزهای آتی وزاری خارجه فرانسه و عراق در نیویورک به رای‌زنی خواهند پرداخت.

دولتهای عربی

حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر در مصاحبه‌ای

باید به همکاری‌های بین‌المللی پایبند باشند و استراتژی در مورد عراق باید در شورای امنیت مورد بررسی قرار گیرند. عنان از دول نزدیک به عراق خواست تلاش نمایند تا از سرگیری کار بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل به نتیجه برسند. وی گفت برداشت تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل وابسته به از سرگیری کار بازرسان تسلیحاتی خواهد بود.

فانو

لرد رابرتسون دبیر کل ناتو در سخنرانی که در انستیتو روابط بین‌المللی در فرانسه داشت گفت: حمله آمریکا به عراق موضوع مورد بحث در ناتو نیست. او مبارزه جهانی علیه تروریسم و دول حامی آن را وظیفه سازمان ملل و نه سازمان‌های منطقه‌ای مانند ناتو خواند. رابرتسون گفت «اتحاد ناتو» فقط زمانی می‌تواند وارد عمل شود که همه ۱۹ عضو آن توافق داشته باشند. او همچنین گفت که تصمیم‌گیری در این مورد تا اجلاس پراگ در ماه نوامبر محتمل نیست.

روسیه

عکس‌العمل روسیه در مقابل سخنرانی جرج بوش



در سازمان ملل دوستانه‌تر می‌رفت. وزارت امور خارجه روسیه در بیانیه‌ای اعلام کرد: ما همصدا با آقای بوش معتقد به مبارزه مشترک علیه تروریسم هستیم. اما دولت آمریکا باید از اقدام یک‌جانبه علیه عراق پرهیز نماید. سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه گفت: ما معتقدیم که تاکنون از همه امکانات سیاسی و دیپلماتیک در بحران عراق استفاده نشده است. ناظران سیاسی معتقدند روسیه از

همه قرائن و شواهد حاکی از آن است که دولت آمریکا تصمیم نهایی خود را برای حمله به دولت عراق گرفته است.

جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی روز ۱۲ سپتامبر خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد سیاست‌های خود در برابر حکومت عراق را تشریح کرد و آن را یک «خطر بزرگ و فزاینده» خواند. او گفت که آمریکا می‌خواهد از طریق شورای امنیت سازمان ملل در مورد عراق عمل کند و هشدار داد که در صورت عدم پیروی دولت عراق از قطعنامه‌های سازمان ملل اقدام نظامی علیه این کشور گریزناپذیر است.

سخنرانی بوش در مورد عراق حاوی پنج محور بود: نابودی بدون قید و شرط همه سلاح‌های کشتار جمعی، عدم پشتیبانی از تروریسم، رعایت حقوق اقلیت‌های قومی، پرداخت خسارت قربانیان جنگ کویت و رعایت تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل.

جرج بوش در سخنرانی روز جمعه‌اش گفت که نه در ماه‌ها و سال‌های آینده، بلکه طی روزها و هفته‌های جاری باید این خواسته‌ها

عملی شوند. بر اساس تخمین دیپلمات‌های سازمان ملل دولت عراق سه هفته مهلت خواهد یافت. اما پس از آن چه اتفاقی رخ خواهد داد نظرات متفاوتی وجود دارد:

سازمان ملل

کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل در این مورد نظر روشنی دارد. او در ۵۷مین مجمع عمومی سازمان ملل به آمریکا در مورد اقدام یک‌جانبه در مورد عراق هشدار داد و گفت: حتی دول قدرتمند

## یک سال از فاجعه ۱۱ سپتامبر گذشت

داراب شکیب

یک سال پس از ۱۱ سپتامبر، این فاجعه همچنان مُهرش را بر افکار و روحيات جهانیان حک کرده است. تصاویر تلویزیونی هواپیماهایی که به دو برج اصابت می‌کنند، لحظاتی در دل دو برج محو می‌شوند و دمی بعد آتشی بیا می‌سازند که نه تنها دو برج را بر خاک می‌نشانند تا بلکه از نفرتی از زمین تا آسمان در دلها خیر دهند. صحنه‌ها را از زوایای مختلف می‌بینیم ولی به این صحنه نمی‌توانیم عادت کنیم. دروغ می‌گویند که انسانها به همه چیز عادت می‌کنند. انسان‌کشی عادت‌پذیر نیست. این شرط انسان بودن را از خودمان سلب نکنیم.

پس از ۱۱ سپتامبر در توصیف این روز بسیاری از روزی سخن می‌گویند که جهان را تغییر داد. روزی که جهان را تغییر داد، برای ما طنین آشنایی دارد مگر سالها پیش صحبت از روزهایی که جهان را تغییر دادند، نبود. خواننده بودیم از ۱۰ روزی که جهان را تغییر داد از آن پیشتر نیز برای ما هر سخنی از تغییر، جهان و تغییر جهان می‌شد برای ما حاملان فرهنگ سیاسی مشخصی این واژه‌ها نشانی از امید و باری مثبت به دوش می‌کشیدند، انگار نسیمی بر دل بشر می‌وزید. شاید به همین دلیل ما در نگاه نخستین نسبت به اینگونه توصیف ۱۱ سپتامبر بدبینانه می‌نگریم. آن روزها بر تغییر عادلانه جهان دلالت داشتند. این روز ویرانگر و عاجز‌کننده است. از تغییر خبری نیست. روز تخریب است و سر درگمی. در عالم سیاست به مفهوم رایج، اما تخریب نیز عاملی برای معرفی و شناساندن شرایط دیگر نیز هست. فاجعه ۱۱ سپتامبر در چنین چارچوبی برجسته‌ترین نمود سیاست برای ما شده است چه بخواهیم؟ چه نخواهیم؟

در توضیح حادثه ۱۱ سپتامبر تمام معرفت سیاسی به میدان آمد. این پدیده سیاسی جای فراخی برای انواع و اقسام تئوریهای معقول و نامعقول گشود. سیاست با منافع سروکار دارد و به تعبیری سر و سر. هر کس با آموزه سیاسی‌اش به مصاف حادثه رفت. باز تئوری توطئه به میدان آمد و نشان داد چه اعتماد عمیقی بین مردم و سیاستمداران حاکم است. در سیاست خارج از نیات این فرد یا آن فرد چیزی نرفته که به این نوع نگرش میدان می‌دهد. ما سالهاست با این نگرش دمخوریم و باید گفت پس از ۱۱ سپتامبر متوجه شدیم که فقط با یک مشکل ایرانی مواجه نیستیم. جدایی کامل از این تربیت ذهنی بسادگی شدنی نیست. اگر واقع‌بینانه به پدیده ۱۱ سپتامبر از دریچه ذهنی یک ایرانی نگاه می‌کنیم، تجربیاتمان را غربال کنیم در نیروی تخریب‌محریان ۱۱ سپتامبر عوامل آشنایی به چشم می‌خورد. نیروی تخریب‌کننده بنیادگرایی اسلامی، جمهوری اسلامی، نماد ایرانی تخریب را بیش از دو دهه است که می‌شناسیم. برای آن جهان، ابایی از تخریب این جهان نباید داشت. باید دغدغه‌ای به دل راه نداد، آن جهان از آن آنهاست. آنها پاسخی نداشتند و با روش‌شان شروع نکرده در حذف خودشان سهیم هستند. بهبودی کره خاک دغدغه ماست. مانیم و جهانمان.

چند سال پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اتحاد شوروی سقوط کرد. سرمایه جنگ سرد را برد و ایالات متحده آمریکا سرست از پیروزی رهبر نظم نوینی شد. در دنیای مقابله با «قلمرو شیطان» بنیادگرایان مسلمان حکومتیایی مانند عربستان سعودی و پاکستان دوستان قابل اتکالی جهان آزاد تلقی می‌شدند. جهان آزاد سلاح مذهب را در مصاف با کمونیسم به میدان آورد. دشمن بعدی جهان آزاد متحد دیروزی او بود. تا اطلاع ثانوی دشمن دشمن جهان آزاد دوست‌اش باقی ماند. نظم نوین جهانی آغاز این اطلاع بود، دهسال پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ طالبان در افغانستان با پول عربستان و تدارکات سیا و پاکستان، خلافت اسلامی پیاورد. جنگ تمدن‌ها در افغانستان جایش را به گفتگوی تمدن‌ها بر سر منافع داد. گفتگوی تمدن‌ها از افغانستان آغاز شد. چگونه این گفتگو به بن‌بست رسید، خبری در دست نیست. یک موضوع قطعی است، یک طرف دعوا نیاتی دیگر در سر می‌پروراند، بنیادگرایی که در محل، کمونیست‌های خدانشناس را با خشونت تمام تاراندند، سهم‌اشان را می‌خواستند؛ بعد از شرق کافر نوبت غرب کافر است. بنیادگرایان وهابی پول پارو می‌کنند. تدارک می‌بینند. غیر ممکن را ممکن می‌کنند. ۱۱ سپتامبر.

رئیس‌جمهور آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر به جهانیان می‌گوید هر که با ما نیست بر ماست. حرف تازه‌ای نیست. یا با ما و یا با تروریست‌ها. القاعده به جهانیان معرفی می‌شود و بن لادن. در نگاه اول هالیوود تداعی می‌شود، کسی تمایلی ندارد با شر هم کیسه شود. اما همبستگی با فرهنگ پیشرفته غرب کجا؟ و هم نظری با جرج بوش پسر کجا؟ در سیاست باید انتخاب کرد. آموزش حاکم سالهای اخیر پیرامون سیاست بر این نکته تا می‌فشارد. واقع‌گرا باشیم. مشکل واقعی اما چیز دیگری است. ۱۱ سپتامبر فضای دیگری می‌آفریند؛ موضوع انتخاب این سیاست یا آن سیاست در وهله اول نیست. ۱۱ سپتامبر مهرش را بر سیاست اینگونه حک می‌کند: جنگ آخرین راه حل نیست. زودتر هم می‌شود آغاز کرد. یوگسلاوی، افغانستان، عراق...